



کشف
اربعاً صائراً
در نکتہ کشفیہ بہائے

آیۃ اللہ حاج ملا محمد جواد صافی گلپایگانی

ارمغان صافی

در ردّ فرقہ بہائی

حضرت آیۃ اللہ آخوند ملا محمد جواد صافی گلپایگانی قدس سرہ

یادمان مؤلف بہ قلم

علی اکبر مہدی پور

ارمغان صافی در ردّ فرقه بهائی

علی اکبر مهدی پور

انتشارات دلیل ما

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۷

تیراژ: ۵۵۰۰ نسخه

چاپ: نگارش

قیمت: ۱۸۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۷-۴۱۳-۸

آدرس: قم، خیابان معلم، میدان روح الله، پلاک ۶۵

تلفن و نمابر: ۷۷۳۳۴۱۳-۷۷۴۴۹۸۸

صندوق پستی: ۳۷۱۳۵-۱۱۵۳

WWW.Dalilema.com

info@Dalilema.com



انتشارات دلیل ما



انتشارات دلیل ما

با همکاری انتشارات بهار قلوب

مراکز پخش:

- ۱) تهران، انقلاب، فخررازی، فروشگاه دلیل ما، پلاک ۳۲، تلفن ۶۶۴۶۴۱۴۱
- ۲) مشهد، چهارراه شهداء، ضلع شمالی باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع تجاری گنجینه کتاب، طبقه اول، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۲۲۳۷۱۱۳-۵

سرشناسه	: مهدی پور، علی اکبر، ۱۳۲۴ - گردآورنده.
عنوان و پدیدآور	: ارمغان صافی در ردّ فرقه بهائی / حضرت آیت الله آخوند ملا محمد جواد صافی گلپایگانی (قدس سره) / یادمان مؤلف به قلم علی اکبر مهدی پور.
مشخصات نشر	: قم: دلیل ما، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۶ ص.
شابک	: ISBN 978 - 964 - 397 - 413 - 8
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا.
موضوع	: صافی گلپایگانی، محمد جواد، ۱۲۵۰-۱۳۳۷ - سرگذشتنامه.
موضوع	: بهائیکری - دفاعیه ها و ردیه ها.
شناسه افزوده	: صافی گلپایگانی، محمد جواد، ۱۲۵۰ - ۱۳۳۷.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۷ الف ۴ / م ۹ / ۲۳۰ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۵۶۴۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۲۷۶۳۹۹

فهرست مطالب

- در آستانه‌ی دوازدهمین قرن غیبت کبرای دوازدهمین امام نور ۹
- گرامیداشت پیشتازان عرصه‌ی مهدویت ۱۲
- گزینش برترین‌ها ۱۴
- جایگاه رفیع خادمان عرصه‌ی مهدویت ۱۵
- چهره‌ی برجسته و خادم برگزیده‌ی امسال ۱۶
- یادمان نگین فروزان گلپایگان ۱۷
- گلپایگان در گذر تاریخ ۱۷
- گلوآژه‌ی « صافی » ۲۱
- خادم الحجّة ۲۲
- در کانون خانواده ۲۳
- در فضای نورانی ۲۴
- در محضر اساتید بزرگ ۲۴
- در عرصه‌ی تدریس ۲۵
- بر قلّه‌ی اجتهاد ۲۶

۳۰	چند نکته
۳۰	از مشایخ اجازه
۳۳	بازگشت به گلپایگان
۳۳	در کنار شیخ فضل الله نوری
۳۶	بازگشت به وطن
۳۷	در عرصه‌ی تألیف
۴۰	در عرصه‌ی مهدویت
۴۱	در عرصه‌ی شبهه‌زدایی
۴۲	در عرصه‌ی مبارزه با زورمداران
۴۴	در عرصه‌ی سیاست
۴۶	در عرصه‌ی ادبیات
۴۸	در عرصه‌ی مبارزه با نفس
۴۸	در عرصه‌ی مبارزه با فرقه‌های ضالّه
۵۴	در کوی جانان
۵۵	استغاثه به محضر مولا
۵۷	آمارِ شگفت
۵۹	حافظه‌ای عجیب
۶۰	سیره‌ی ذاتی و سلوک اخلاقی
۶۱	در گفتار دیگران
۶۲	به سوی معبود
۶۳	در جوار کریمه‌ی اهل بیت

فهرست مطالب / ۷

- فرزندان ۶۴
- منابع ترجمه ۶۷
- سیمای باب و بها در منابع بایان و بهائیان ۶۹
- باب کیست؟ ۷۱
- سرآغاز و سرانجام دعوت باب ۷۴
- باب در صحرای حجاز ۷۸
- باب در اصفهان ۸۱
- معمد الدوله کیست؟ ۸۲
- باب در تبریز ۸۶
- صحنه تماشایی ۸۶
- چگونگی توبه باب و توبه نامه او ۹۴
- متن توبه نامه باب خطاب به ولیعهد - ناصرالدین - میرزا ۹۵
- جواب توبه نامه ۹۶
- پایان کار باب ۹۷
- حسین علی (بهاء) ۹۸
- توطئه ترور شاه ۱۰۱
- تحصن حسینعلی در سفارت روس ۱۰۲
- رهایی از زندان ۱۰۲
- یحیی (صبح ازل) ۱۰۳
- تبعید دسته جمعی بایان به اسلامبول ۱۰۶

- ۱۰۷..... انشعاب بایبان به ازلی و بهایی و برپاشدن رستاخیز
- ۱۰۹..... تبعید حسین علی به عکا و فرستادن یحیی به قبرس
- ۱۱۰..... نبوت از نظر باب و بهاء
- ۱۱۱..... نمونه‌ای از سخنان باب
- ۱۱۴..... بخشهایی از گفته‌های حسین علی بهاء
- ۱۱۷..... خاتمیت
- ۱۲۴..... پاره‌ای از سخنان میرزا
- ۱۲۷..... قائم یا مهدی موعود
- ۱۲۷..... آیا باب مهدی موعود هم هست؟! ۱۲۷
- ۱۳۳..... اشعار شیوا در ردّ فرقه بهائی
- ۱۷۱..... کتابنامه‌ی باب و بها ۱۷۱

در آستانه‌ی دوازدهمین قرن غیبت کبرای دوازدهمین امام نور

روز نیمه‌ی شعبان امسال (۱۴۲۹ق) دقیقاً یازده قرن تمام از غیبت کبرای حضرت بقیة الله ارواحنا فداء می‌گذرد و دوازدهمین قرن غیبت کبری در حالی آغاز می‌شود که هنوز یوسف زهرا در پشت پرده‌ی غیبت به سر می‌برد و شیعیان منتظر و شیفتگان ظهور موفور السرور آن امام نور، از به درازا کشیدن شب دیجور غیبت همچنان در رنجی جانکاه و اندوهی جان‌سوز، ستارگان را شماره می‌کنند.

در این میان دشمنان قسم خورده‌ی اسلام با استفاده از امکانات وسیع و استخدام آخرین فراورده‌های تکنولوژی جدید، شبهه‌ی تازه‌ای طرح نموده، اردوگاه ایمان را نشانه می‌روند و می‌کوشند که با رخنه کردن در اذهان باورداران و معتقدان به امامت، مهدویت، قائمیت و خاتمیت تنها بازمانده از حجج الهی، خاتم اوصیاء، حضرت بقیة الله، ارواحنا فداء، اعتقاد آنان را کم‌رنگ نموده، شک و تردید در اذهان آنها ایجاد نمایند.

مرکز جهانی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه برای مقابله با این تهاجم فرهنگی اقدام به ایجاد کلاسهای روشنگر، کتابخانه‌های تخصصی، تشکیل کنفرانسها، جشنواره‌ها، سایت‌های مهدوی، مراکز پاسخگویی و همایش‌های علمی، در داخل و خارج، در طول سال، به ویژه در دهه‌ی مبارکه‌ی مهدویّه نموده، ده‌ها استاد مبرز تربیت کرده، صدها مهدی‌پژوه متدین و متعهد پرورش داده که در مرکز جهانی اصفهان آموزش دیده، امتحان داده، پایان‌نامه نوشته، در عرصه‌ی مهدویت تلاش نموده، در زمره‌ی مدافعان سرسخت و مهاجمان نستوه در برابر مخدوش‌گران فرهنگ مهدوی قرار گرفته‌اند.

مرکز جهانی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در طول سالهای گذشته در عرصه‌ی مهدویت به خدمات شایسته‌ای موفق شده که به عنوان دست‌میزاد بر تلاشگران این مجموعه به شماری از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. تأسیس شعبه‌هایی در داخل و خارج، مجهز به کتابخانه، سایت، سالن همایش، نشریه، پوستر، مسئولین پاسخگو، برنامه‌های مفید، و کلاسهای عقیدتی.

۲. تأسیس ده‌ها کتابخانه‌ی تخصصی در دانشگاه‌ها، مساجد، مدارس و مراکز مهدوی، در داخل و خارج، تا سقف ۳۱۳ مورد، به لطف پروردگار.

۳. تأسیس دهه‌ی مهدویه، از دهم تا بیستم شعبان، که از اصفهان آغاز شده و اینک در تعدادی از کشورهای عربی، چون: بحرین،

کویت و عمان، و برخی کشورهای غربی، چون: آمریکا و انگلستان، و برخی از کشورهای شرقی چون روسیه در حال انجام و گسترش می باشد.

۴. همکاری با همایش ها و کنگره های مهدوی در سطح کشور و در مواردی خارج از کشور.

۵. تأسیس کلاسهای عقیدتی در طول سال، به ویژه در دهه‌ی مبارکه‌ی مهدویه، در مرکز، شعبات و برخی دانشگاه‌ها.

۶. راهپیمائی عظیم مردمی روزهای نیمه‌ی شعبان از میادین مهم شهر به سوی قائمیه اصفهان.

۷. همکاری با هیئت امنای قائمیه‌ی اصفهان که ۵۰ سال قبل توسط آیه الله شهید شمس آبادی تأسیس شده و همه ساله در دهه‌ی مهدویه برنامه‌های باشکوهی با شرکت مبلغین و ورزیده از سراسر کشور در آن مرکز برگزار می شود.

۸. نصب پوستر، بنر، تراکت‌های تبلیغاتی در میادین شهر، در ایام دهه‌ی مهدویه و دیگر مناسبت‌ها، چون سالروز فاجعه‌ی سامرا و امثال آن.

۹. دعوت از ره‌یافته‌ها، از سرتاسر جهان برای مصاحبه و سخنرانی در مرکز و دیگر شعبه‌ها در طول سال، به ویژه در دهه‌ی فرخنده‌ی مهدویه.

۱۰. نشر کتاب، جزوه، بروشور، در عرصه‌های معرفتی و مهدوی، که تاکنون ده‌ها عنوان کتاب از این مرکز انتشار یافته، که از آن جمله است:

گزینش برترین‌ها

برای انتخاب برترین‌های عرصه‌ی مهدویت به حدیث جالبی از حضرت امام سجّاد علیه السلام اشاره می‌کنیم که در فرازی از یک حدیث طولانی خطاب به «ابو خالد کابلی» می‌فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ، الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، وَالْمُتَنْظِرِينَ لظُهُورِهِ، أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ، أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ، مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ بِالسَّيْفِ، أَوْلِيَّكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَشَيْعَتُنَا صِدْقًا، وَالِدُعَاةِ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا؛

اهل زمان غیبت آن حضرت، که معتقد به امامت و منتظر ظهور وی باشند، از اهل هر زمانی برتر هستند، زیرا خداوند متعال آنقدر عقل، فهم و معرفت به آنها عطا فرموده که غیبت در نزد آنها همانند مشاهده شده است.

خداوند آنها را در عصر غیبت همانند کسانی قرار داده که در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله شمشیر کشیده پیکار نمایند. آنها براستی با اخلاص هستند و به درستی شیعیان ما می‌باشند، که در آشکار و نهان به سوی دین خدا فرامی‌خوانند.

سپس فرمود:

إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنْ أَكْثَرِ الْفَرَاجِ؛

انتظار فرج از برترین فرج‌ها می‌باشد.^۱

جایگاه رفیع خادمان عرصه‌ی مهدویت

معیار و الگویی که حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام برای گزینش

برترین‌ها در حدیث بالا بیان فرموده‌اند، عبارت است از:

۱. اعتقاد به امامت آخرین امام نور
 ۲. انتظار ظهور موفور السّرور آن حضرت
 ۳. شناخت کامل و اعتقاد راسخ و ایمان استواری که در پرتو آن دوران غیبت همانند عصر ظهور و شهود باشد.
 ۴. اخلاص واقعی
 ۵. پیروی حقیقی
 ۶. فراخوانی به سوی دین حق در آشکار و نهان
- اگر کسی با داشتن این امتیازات بتواند نام خود را در لیست خادمان عرصه‌ی مهدویت ثبت کند، جایگاه والایی دارد که امام صادق علیه السلام به آن اشاره کرده می‌فرماید:

وَلَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي؛

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۸، مؤسسه‌ی اعلمی، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

اگر من زمان آن حضرت را درک می‌کردم، همه‌ی عمر دامن خدمت به کمر می‌بستم.^۱

چهره‌ی برجسته و خادم برگزیده‌ی امسال

امسال قرعه‌ی فال به نام عبد صالح، خادم برجسته‌ی حضرت ابو صالح، تلاشگر صدیق عرصه‌ی مهدویت، فقیه وارسته، انسان شایسته، عالم عامل، مجاهد از قید تعلقات رسته، به مقام شامخ خدمتگزاری عرصه‌ی مهدویت پیوسته، فقیه اهل بیت عصمت و طهارت، حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمدجواد صافی گلپایگانی رحمته‌الله علیه اصابت نمود.

و چه انتخاب شایسته‌ای؟!

امسال نهمین سال برگزاری «دهه‌ی فرخنده‌ی مهدویه» می‌باشد و خادم برگزیده‌ی امسال همان نهمین اختر فروزان آسمان امامت، حضرت جواد الائمه علیه السلام می‌باشد و یکی از آثار گرانسنگش کتاب شریف: «التحفة الجوادیه فی المناقب المهدویه» می‌باشد.

جالب‌تر این که نگارش این سطور نیز در شب میلاد مسعود حضرت جواد الائمه (۱۰ رجب ۱۴۲۹ هـ) انجام یافت.

یادمان تکین فروزان گلپایگان

چهره‌ای نامدار و عالمی خدمتگزار در دوران غیبت فقیهی وارسته و مدافعی سرسخت از حریم اهل بیت عصمت و طهارت، دانشمندی فرزانه و اندیشمندی فرهیخته از هادیان امت، اسوه‌ی تقوا و فضیلت، پیشتاز عرصه‌ی مهدویت، کافل ایتم اهل بیت در عصر غیبت، زبان گویای روحانیت، افشاگر یاوه‌سرایی‌های با بیئت و بهائیت، با قلم و بیان و تلاش در برترین حد توان و قدرت، حضرت مستطاب آیه‌الله حاج ملا محمدجواد صافی گلپایگانی رحمته‌الله علیه. به مناسبت پنجاهمین سالگرد ارتحال آن فقید علم و فضیلت، با اشاره‌ای کوتاه به سوابق درخشان زادگاه آن فقید راحل.

گلپایگان در گذر تاریخ

گلپایگان از شهرهای قدیمی کشور، در عهد باستان: «گلپادگان»، «گلیاتگان» و «گرپایگان» و در زبان پهلوی: «گُریاتگان» به معنای

« آتشگاه » نامیده می شد.^۱

تعریب شده‌ی آن: « جُرْفَاذَقَان » می باشد، که یاقوت آن را « جَرَبَاذَقَان » ضبط کرده است.^۲

گلپایگان همواره مهد فرهنگ و تشیع بود، یکی از خاندان‌های معروف آن سامان « آل ماکولا » در قرن پنجم هجری بود، که در عهد آل بویه در بغداد دارای منصب‌های امارت، قضاوت و ریاست بودند. « آل ماکولا » از نسل « ابودلف عَجلی » بودند و چهره‌های سرشناسی داشتند که از آن جمله است:

۱. ابوسعید، عبدالواحد بن احمد بن ماکولا، وزیر جلال‌الدین دیلمی و متوفای ۴۱۷ ق.

۲. ابوعلی، حسن بن علی بن جعفر بن ماکولا، وزیر جلال‌الدین، متوفای ۴۲۲ ق.

۳. ابوالقاسم، هبة‌الله بن علی بن جعفر بن ماکولا، صاحب کتاب «المختلف والمؤتلف» که یاقوت در شرح حالش می نویسد:

وی اهل « جرباذقان » (گلپایگان) بود و در آن زمان در بغداد برای او نظیر نبود.^۳

۱. محمد مهریار، فرهنگ جامع نام‌ها و آبادی‌های اصفهان، ص ۶۸۹، فرهنگ مردم اصفهان، ۱۳۸۲ ش.

۲. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۱۸، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۹ ق.

۳. یاقوت، معجم الادباء، ج ۱۵، ص ۴۸۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت، افسس دار المأمون، ۱۳۵۷ ق.

۴. ابو عبدالله، حسین بن علی بن جعفر بن ماکولا، متوفای ۴۴۷ ق. قاضی القضاة بغداد.

۵. ابونصر، علی بن هبة الله بن علی بن جعفر بن ماکولا، متوفای ۴۷۵ ق. نسابه، محدث، شاعر، ادیب و رجال شناس.^۱ نسب این خاندان به «ابودلف عجلی» متوفای ۲۲۵ ق. می رسد. ابودلف، قاسم بن عیسی بن ادريس، امیر کرج بود، که پدرش عیسی بن ادريس، کرج را بنیاد نهاد، سپس پسرش قاسم، مشهور به «ابودلف» آن را توسعه داد و در آن به امارت پرداخت.^۲

یاقوت در شرح حال «حسن بن احمد العطار» متوفای ۵۹۹ ق. نیز از گلپایگان نام برده می گوید: او یک شبه از «جرباذقان» برای اخذ حدیث تا اصفهان رفت.^۳

از بررسی تاریخ گلپایگان به این نتیجه می رسیم که این شهر همواره مهد ادب بوده، شاعران فرهیخته ای از این شهر برخاسته اند. زواره ای در میان مادحان حجة الاسلام شفتی از شاعر فرهیخته ای به نام «ملا محمد» متخلص به «قانع» از اهل گلپایگان نام برده، نمونه ای از اشعارش را می آورد.^۴

۱. ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۱۲۸-۱۳۰، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۲. سمعانی، الأنساب، ج ۸، ص ۴۰۱ و ج ۱۰، ص ۲۷۹-۲۸۶، محمّدامین دمج، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

۳. یاقوت، معجم الادباء، ج ۸، ص ۷.

۴. زواره ای، تذکره ای مآثر الباقریة، ص ۱۶۲-۱۶۵، شهرداری اصفهان، ۱۳۸۵ ش.

از مرجع اعلای جهان تشیع، مرحوم آیه الله بروجردی رحمته نقل است که می فرمود:

وقتی که در اصفهان بودم، فضلالی درجه اول حوزه‌ی اصفهان اهل گلپایگان بودند، هنگامی که به نجف اشرف مشرف شدم دیدم که شخصیت بارز و اول فاضل حوزه‌ی پر عظمت آخوند خراسانی، شیخ عبدالله گلپایگانی بود.

شیخ عبدالله گلپایگانی (۱۲۸۵-۱۳۲۷ ق.) صاحب کتاب «التبر المسکوک»، «فصل القضاء» و تقریرات فقه و اصول مرحوم آخوند^۱. نمونه‌ی بارز و مصداق روشن فرمایش آیه الله بروجردی، بیت رفیع صافی گلپایگانی، آقا جمال گلپایگانی و مرجع عالیقدر جهان تشیع مرحوم آیت الله گلپایگانی رحمته می باشد.

۱. معلّم حبیب آبادی، مکارم الآثار، ج ۵، ص ۱۵۷۰ و ج ۷، ص ۲۷۱۰، انتشارات نقش مانا، اصفهان.

گلوآزهی « صافی »

تخلص و نام خانوادگی خاندان « صافی » داستان جالبی دارد که در
طلیعه‌ی سخن به آن اشاره می‌کنیم:

امام حسین علیه السلام غلام با صفایی داشت که نامش « صافی » بود.
روزی با شماری از اصحاب وارد باغ شد و صافی را مشاهده کرد که
گرده‌ی نانی به دست گرفته، نصف آن را جلوی سگ می‌اندازد و نصف
دیگرش را خود می‌خورد.

چون از راز آن پرسید، عرضه داشت:

من غلام شما هستم و این حیوان از باغ شما پاسداری می‌کند، هر دو
نشسته بودیم و از سفره‌ی ارباب متنعم بودیم.
امام حسین علیه السلام او را در راه خدا آزاد کرد، باغ را به او بخشید و
۲۰۰۰ دینار به او عطا کرد.

صافی در پاسخ گفت: من نیز این باغ را وقف یاران و شیعیان شما نمودم.^۱

۱. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۲۳، دار انوار الهدی، قم، ۱۴۱۸ ق.

بیت رفیع آیه‌الله صافی، نام خاندان خود را برای تبرک از غلام با صفای سالار شهیدان «صافی» انتخاب کرده‌اند.

مرجع عالیقدر حضرت آیه‌الله حاج شیخ لطف‌الله صافی مدّ ظلّه العالی این داستان را به نظم درآورده، در پایان عرضه می‌دارند:

غلام «صافی» تو «صافیانند»	پراز مهر تو از پیر و جوانند
همه از مرد و زن اهل ولایند	محبّ و جان نثارانِ شماینند
به الطاف شما امیدوارند	غلامانِ شما را بسنده‌وارند

به این اسم و به این عنوان «صافی»

ز حق خواهند هر یک فیض وافی^۱

خادم الحجّة

خادم بزرگزیده‌ی عرصه‌ی مهدویت که به حق شایسته‌ی لقب «خادم الحجّة» می‌باشد، در ماه متعلّق به مولایش حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف، در ۲۷ شعبان، در یک خانواده‌ی مذهبی و روحانی، که نام خاندان خود را به نام غلام با صفای دربار حسینی «صافی» برگزیده، در خدمت به آستان ملک پاسبان حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام از صفای خاصّی برخوردار بودند، دیده به جهان گشود.

سال تولّد او را پدر بزرگوارش در حاشیه‌ی نسخه‌ای از قرآن کریم

۱. آیه‌الله صافی، آفتاب مشرقین، ص ۵۱-۵۷، نشر راسخون، قم، ۱۳۸۴ ش.

۱۲۸۷ ق. ثبت کرده^۱ ولی حجّت تاریخ علامه‌ی تهرانی، به نقل از خودش آن را به سال ۱۲۸۸ ق. ثبت نموده^۲ و لذا غالب مورّخان به پیروی از ایشان ولادتش را در سال ۱۲۸۸ ق. قید کرده‌اند.^۳

پدر بزرگوارش: آخوند ملاعباس، اهل دانش و فضیلت بود، ولی در کنار خدمات فرهنگی برای تأمین هزینه‌ی زندگی به تجارت نیز مشغول بود.^۴

مادر مکرّمه‌اش: زهرا خانم، دخت گرامی ملا محمدباقر ادیب
دائی ارجمندش: ملا محمد رضا قطب، آشنا با علوم غریبه
پدر خانمش: ملا محمد علی گلپایگانی، هم حجره‌ی میرزای شیرازی،
که از این رهگذر به اصحاب سامرا پیوند می‌خورد و از چشمه‌ی زلال
اصحاب سامرا جرعه‌نوش عشق سوزان و ارادت بی‌کران به جان
جانان، صاحب عصر و زمان، حضرت بقیة الله ارواحنا فداه می‌باشد.^۵

در کانون خانواده

مرحوم صافی در مکتب پدر دانشمند، مادر فاضله، عموهای اهل دانش

-
۱. مرعشی نجفی، المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۲۶۹.
 ۲. تهرانی، نقباء البشر، ج ۱، ص ۳۳۱.
 ۳. حبیب آبادی، مکارم الآثار، ج ۸، ص ۲۹۴۹، نقش مانا، اصفهان، ۱۳۸۱ ش.
 ۴. مرعشی، همان.
 ۵. در مورد نقش مکتب سامرا در توسعه و ترویج فرهنگ مهدوی، ر.ک: حسین مفید، فصلنامه‌ی سفینه، شماره‌ی ۱۱، ص ۱۰۳ - ۱۴۰، تابستان ۱۳۸۵ ش. تهران.

و فضیلت (میرزا احمد و ملا ابوالقاسم) و دائی‌های بافضیلت (ملا محمد رضا و ملا ابوالقاسم قطب) و دیگر فرهیختگان گلپایگان که تعدادشان در آن ایام کم نبود، مدارج ترقی را به سرعت در نوردید، از آغاز نوجوانی به تحصیل علوم دینی پرداخت و حوزه‌ی گلپایگان را برای اشباع خواسته‌های درونی‌اش کافی ندید، برای استفاده از محضر اساتید مبرز حوزه‌ی اصفهان، راهی اصفهان شد.

در فضای نورانی

یکی از بزرگترین عنایات حضرت احدیت در مورد مرحوم آیه‌الله صافی فضای روحانی و نورانی حوزه‌ی اصفهان در آن ایام بود. آیه‌الله صافی از نخستین روزهای ورودش به حوزه‌ی اصفهان در میان فرهیختگانی از بزرگان حضور یافت، که همگی از نوادر عصر و حسنات دهر بودند، که از آن جمله است:

۱. آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (۱۲۸۴ - ۱۳۶۵ ق.)
۲. آیه‌الله حاج آقا حسین بروجردی (۱۲۹۲ - ۱۳۸۰ ق.)
۳. آیه‌الله حاج سید حسن چهارسوقی (۱۲۹۴ - ۱۳۷۷ ق.)
۴. آیه‌الله حاج آقا رحیم ارباب (۱۲۹۷ - ۱۳۹۶ ق.)

در محضر اساتید بزرگ

آیه‌الله صافی با اندوخته‌ی علمی فراوان، با عشق سرشار، ذهن وقاد و استعداد خداداد، در سال ۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶ ق. وارد حوزه‌ی پربار اصفهان

شده، از خرمن علمی هر یک از اساتید فن خوشه‌چینی نموده، در مدت کوتاهی به قلّه‌ی رفیع اجتهاد گام نهاده، از محضر اساتید بزرگوارش اجازه‌ی اجتهاد دریافت نموده است.

اسامی شماری از اساتید آیة‌الله صافی در اصفهان به ترتیب سال وفاتشان به شرح زیر می‌باشد:

۱. میرزا محمدعلی تویسرکانی، متوفای بعد از ۱۳۱۱ ق.
۲. سید محمدباقر صاحب روضات [۱۲۲۶-۱۳۱۳ ق.]
۳. ملا محمدباقر فشارکی، صاحب عنوان الکلام، متوفای ۱۳۱۴ ق.
۴. میرزا بدیع درب امامی، متوفای ۱۳۱۸ ق.
۵. شیخ محمدعلی ثقة الاسلام، برادر آقانجفی [۱۲۷۱-۱۳۱۸ ق.]
۶. میرزا محمدهاشم چهار سوقی، برادر صاحب روضات [۱۲۳۵-۱۳۱۸ ق.]
۷. جهانگیر خان قشقائی [۱۲۴۳-۱۳۲۸ ق.]
۸. شیخ محمدتقی، مشهور به: آقانجفی اصفهانی [۱۲۶۲-۱۳۳۲ ق.]
۹. میرزا محمدتقی مدرّس [۱۲۷۳-۱۳۳۳ ق.]
۱۰. آخوند ملا محمدکاشانی [۱۲۴۹-۱۳۳۳ ق.]
۱۱. سید محمدباقر درچه‌ای [۱۲۶۴-۱۳۴۲ ق.]
۱۲. آقا نورالله اصفهانی، برادر آقانجفی [۱۲۷۸-۱۳۴۶ ق.]

در عرصه‌ی تدریس

آیة‌الله صافی از عنایات ربانی حوزه‌ی تدریس نیرومندی داشت که

شاگردان مکتب امام صادق علیه السلام از محضرش بهره می بردند و از اندوخته های فراوان علمی اش خوشه چینی می کردند.

حوزه ی تدریس او در مدرسه ی «نیماورد» اصفهان دایر بود، وی در این مدرسه به تدریس فقه و اصول می پرداخت و شاگردان برجسته ای تربیت نمود، که برخی از آنها بر مسند مرجعیت تکیه دادند، که از آن جمله بود: آیه الله حاج سید جمال الدین گلپایگانی [۱۲۹۵-۱۳۷۷ ق.]

بر قلّه ی اجتهاد

آیه الله صافی به سال ۱۳۱۰ ق. که بیش از ۲۳ سال از عمر شریفش نمی گذشت پس از نگارش رساله هایی در مسائل مشکل فقهی به دریافت اجازه ی اجتهاد از استادش آیه الله حاج آقا نور الله اصفهانی نایل آمد که عیناً موجود است:

فرازهايي از اجازهي اجتهاد حضرت آية الله حاج آقا نورالله
اصفهانى رحمته، به حضرت آية الله حاج ملا جواد صافى رحمته :

... ثمَّ إنَّ من جملة من منَّ الله تعالى عليه بإحسانه ، واختاره
واجتباه من بين أمثاله وأقرانه ، جناب العالم العامل ، والمهذب
الفاضل ، العَلمَ العَظِيف ، والمتبحر العَريف ، الأريب الأديب ،
والفقيه اللبيب ، صاحب الملكة الرَّاسخة ، والقوَّة القدسيَّة
الشَّامخة ، الغائص في بحار معرفة الله ؛ أخي وخليلي :
الشيخ محمَّد جواد الكلِّپايگاني ، وفقه الله تعالى لمراضيه ، فيآته
سَلَّمه الله تعالى ، قد استفاد منِّي دهرًا من الأوان ، وبرهته من
الزَّمان ، فوجدته - وله الحمد - بحرًا ذخارًا متلاطمًا أمواجه ، أو
جبلًا شامخًا صعبًا سبيله ومنهاجه .

فإن تكلم ؛ تكلم عن ذهن وقاد ، وإن سكت ؛ سكت عن فهم نقاد .
فبلغ بجودة قريحته واستقامة طريقته إلى أرفع درجة من ملكة
الاجتهاد ، وأسنى مدرجة من مدارج الفضل والسداد ، فله أن
يعمل بما استنبطه من الأحكام ، واستخرجه من مسائل الحلال
والحرام ، ويحرم عليه التقليد .

... ولعمري ما وجدت في الحاضرين من يقربه في سعة صدره
ونباهة قدره وجودة فهمه ومتانة عزمه وحسن سليقته واستقامة
طريقته . يكشف عن معضلات الدقائق بذهنه الثاقب ، ويفتح عن
مقفلات الحقائق بفهمه الثاقب ، عديم النّظير في نباله وفقيد
البديل في أمثاله وأقرانه ...^١

چند نکته :

با توجه به شخصیت والای آیه‌الله حاج آقا نورالله اصفهانی، که از شاگردان مبرز صاحب کفایه، صاحب عروه، میرزای شیرازی و میرزا حبیب‌الله رشتی بود،^۱ و با توجه به تاریخ اجازهی فوق که در ۲۳ سالگی آیه‌الله صافی نگارش یافته، و با توجه به تعبیرات بلند آن که فرازهایی از آن نقل گردید، مقام شامخ آیه‌الله صافی در آن سن و سال، آنهم در یک حوزه‌ی درسی بزرگ که در حدود یک هزار نفر در آن شرکت می‌کرد، به خوبی روشن می‌شود.^۲

در همان ایام اجازهی دیگری از سوی استادش آیه‌الله شیخ محمدتقی اصفهانی، مشهور به «آقا نجفی» [۱۲۶۲ - ۱۳۳۲ ق.] برادر بزرگتر حاج آقا نورالله، صادر شده که عیناً موجود است. او نیز با تعبیرات بلندی آیه‌الله صافی راستوده، برداشتن ملکه‌ی نیرومند اجتهادش گواهی داده، اجازهی عمل به استنباطش را صادر نموده است.^۳

از مشایخ اجازه

آیه‌الله صافی از شماری از اساتیدش اجازهی روایتی دریافت کرده،

۱. برای آشنایی با جایگاه رفیع آیه‌الله حاج آقا نورالله: ر.ک: سید مصلح‌الدین مهدوی،

تاریخ علمی اجتماعی اصفهان، ج ۲، ص ۹-۲۱۷.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. برای آشنایی با مقام علمی آیه‌الله آقا نجفی: ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۴۱-۵۳۲.

که از آن جمله است:

۱. شیخ محمدتقی، مشهور به آقانجفی

۲. شیخ محمدعلی، ثقة الاسلام

۳. شیخ نورالله اصفهانی

۴. میرمحمدتقی مدرسی

۵. میرزا حسین خلیلی تهرانی

و خود از مشایخ اجازه‌ی آیه‌الله مرعشی نجفی بود، که متن اجازه‌اش در کتاب «المسلسلات فی الاجازات» همراه با شرح حال مختصری به طبع رسیده است.^۱

اجازه‌ی روایتی آیه‌الله صافی برای آیه‌الله مرعشی در غرّه‌ی محرم الحرام ۱۳۵۵ ق. صادر شده است.

۱. مرعشی، المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۲۶۹ - ۲۷۱.

/ بازگشت به گلپایگان

مردان بزرگ همواره مراکز بزرگ را برای پیشرفت خود مناسب‌تر می‌یابند. و در شهرهای کوچک راه ترقی و پیشرفت را بسته می‌بینند، از این رهگذر تلاش می‌کنند که به شهرهای بزرگ روی بیاورند تا به کمالات بیشتری نایل شوند.

ولی به ندرت افرادی پیدا می‌شوند که به همه‌ی مقامات و مناصبی که فراروی خود می‌بینند، پشت پا زد، خود را متعلق به زادگاه خود بدانند و بگویند: من اهل این آب و خاک هستم و باید همه‌ی استعدادهای خدادادی‌ام را در این سرزمین به کار بندم و با تمام قدرت در خدمت مرزوبوم خود باشم.

آیه‌الله صافی از این افراد نادر بود که پس از رسیدن به برترین مدارج علمی به زادگاه خود بازگشت و ۶۰ سال تمام [۱۳۱۶ - ۱۳۷۸ به جز سال‌های ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ ق.] در گلپایگان رحل اقامت افکند، چون شمع سوخت و زوایای تاریک کوهپایه‌های گلپایگان را روشن نمود و مردم قدرشناس گلپایگان نیز او را چون نگینی فروزان در میان گرفتند، اوامرش را گردن نهادند، توصیه‌هایش را با گوش جان شنیدند، از خرمن علمی‌اش خوشه چیدند و از ارشادات و روشن‌گری‌هایش بهره‌مند شدند.

در کنار شیخ فضل‌الله نوری

به هنگام اوج‌گیری نهضت مشروطه و توجه مرحوم شیخ فضل‌الله نوری

به حفظ هویت اسلامی آن و به اصطلاح آن روز «مشروع» بودن مشروطه، که چون با اندیشه و مقاصد انگلیس و ایادی آنها در تضاد بود، و آنها از اشخاصی به نام ملیون و آزادی خواه حمایت می‌کردند و مشروطه را در قالب ضد اسلامی آن ترویج می‌کردند، این گروه از مشروطه خواهان فرنگی مآب با مرحوم شیخ فضل الله به معارضه و مقابله پرداختند.

آیه الله صافی در این اوضاع وارد تهران شد و مورد استقبال و احترام علمای بزرگ آن زمان، چون میرزا ابوالقاسم صاحب حاشیه، امام جمعه و مرحوم شیخ فضل الله نوری قرار گرفت، و بر اساس افکار صاف و بی غل و غش اسلامی، و درک و شناختی که شیوه‌ی سیاسی اسلامی داشت و اسلام را جدا از سیاست و حکومت نمی‌دانست، با مرحوم شیخ که طرفدار مشروطه‌ی مشروع بود، هم‌صدا شد و مسأله‌ی مشروطه‌ی مشروع، به اصلاح قانون اساسی در مسیر اسلام منتهی گردید.

شیخ فضل الله نوری نفس نفیس خود را در این راه فدا کرد و از داری که پیرمخان ارمنی و دیگر آزادی خواهان قلابی و مزدور انگلیس، سر پا کرده بودند استقبال نمود.

آیه الله صافی از جمله تعبیرات لطیفی که از مرحوم شیخ فضل الله نقل می‌کرد این بود که: «کسی نیست از این مردم بپرسد که چرا انگلیسی‌ها این همه پول خرج می‌کنند تا در کشور ما به اصطلاح مجلس عدالت برپا شود!؟».

از نمونه‌های شجاعت، صلابت و صراحت مرحوم آیه‌الله شیخ فضل‌الله نوری، تن نه دادن او به پذیرش سلطه‌ی بیگانه، به بهای از دست دادن جانش بود.

آیه‌الله صافی نقل می‌فرمودند: در ایّامی که مجاهدین تهران را مستخر کرده بودند و مستبدین، چه آنانکه با مشروطه مخالف بودند، یا آنها که طرفدار مشروطه‌ی مشروعه بودند، مورد آزار و دستگیری و ترور بودند و مرحوم شیخ در منزل خود تحت محاصره بود، سید عبدالله بهبهانی تبعید شده و در مورد شیخ احتمال اعدام به صورت جدی مطرح بود، از من پرسیدند: چه باید کرد؟

گفتم: امروز مشیر السلطنه در بین راه مورد سوء قصد قرار گرفته، مجاهدین به سوی او شلیک کرده، او خودش را در کالسکه انداخته، سورچی او را به منزل رسانیده، او فوراً از سفارت روس درخواست کرده، و آنها پرچم روسیه را بر سر منزلش نصب کردند، تا از تعرّض مجاهدین مصون بماند.

فرمودند: یعنی می‌گویید من هم به روسیه پناهنده شوم؟!
گفتم: مطلب از اینها گذشته، شما را به ارتباط با سفارت روس متهم کرده‌اند و به نام شما نامه‌ای منتشر کرده‌اند که به سفارت روس نوشته‌اید!!

فرمودند: شما آن نامه را دیده‌اید؟
گفتم: من می‌دانم که تهمت و افترا می‌باشد، مقصودم این است که در خارج این گونه شایعات هست.

فرمودند: روز عاشورا هنگامی که حضرت سیدالشهداء در مقام اتمام حجّت برآمد، فریاد می‌کردند و هیاهو سر می‌دادند، تا نگذارند سخنان آن حضرت شنیده شود.

اکنون نیز وضع به همان منوال است، نمی‌گذارند من حرفم را بزنم و از تهمت‌هایی که به من می‌زنند پاسخ بگویم.
آیا جایز است که من برای حفظ نفس خود به کفار پناهنده شوم؟! و پرچم روس را بالای منزلم بزنم!؟

من در نظر کفار و اجانب از علمای طراز اول اسلام به شمار می‌آیم - چه باشم یا نباشم - اگر من برای حفظ جان خود پرچم کفار را بر سرِ خانه‌ام بزنم مثل این است که اسلام به کفر پناهنده شود!
اگر اینها مرا بکشند برای من آسان‌تر و گواراتر است از این که از بیم جان خود به کفار پناهنده شوم.

پس از شهادت شیخ و دگرگونی اوضاع به نفع دشمنان دین مرحوم آیه‌الله صافی تاب دیدن آن وضعیت و تسلط پیرم ارمنی، سردار اسعد بختیاری و محمد ولی‌خان تنکابنی را نداشت، و لذا تهران را ترک کرده، از مسیر قم و اصفهان رهسپار گلپایگان شد.^۱

بازگشت به وطن

پس از شهادت آیه‌الله شیخ فضل‌الله نوری در ۱۳ رجب ۱۳۲۷ ق.

۱. آیه‌الله صافی، صافی‌نامه - مقدمه - ص ۷-۹، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۶۰ ش.

آیه‌الله صافی به زادگاه خود بازگشت و تا پایان عمر در آنجا رحل اقامت افکند و از همه‌ی مناصبی که در حوزه‌های علمیّه در انتظار ایشان بود چشم پوشید.

آیه‌الله صافی ۶۰ سال تمام در گلپایگان مشغول تألیف، تدریس، تحقیق، تهذیب نفس، تربیت طلاب، مبارزه‌ی بی‌امان با فرقه‌های گمراه، درگیری شدید با حکام دولتی، خوانین محلی، رویارویی با کشف حجاب و مفاسد دوران رضاخان و احیای شعائر مذهبی، ترویج مجالس عزاداری در ایّام عاشورا و فاطمیّه، تأسیس مجالس جشن و سرور در اعیاد مذهبی، به ویژه در ایّام نیمه شعبان شد.

آیه‌الله صافی شخصیتی جامع‌الاطراف و کثیرالابعاد بود، شرح خدمات و مبارزات ایشان در این صفحات نمی‌گنجد، ولی از باب «ما لا یدرک کله لا یترک کله» اشاره‌ای کوتاه به ابعاد مختلف تلاشهای ایشان در عرصه‌های متفاوت می‌شود:

در عرصه‌ی تألیف:

آیه‌الله صافی از طبعی روان، قلمی شیوا، خطی زیبا، بیانی گیرا و اسلوبی دلپذیر برخوردار بود، از این رهگذر آثار ارزشمندی به نظم و نثر، در فقه، اصول، معارف، اخلاق، مدایح، مرثی، اجتماعی و سیاسی از خود به یادگار نهاده که با عناوین آنها در اینجا آشنا می‌شویم:

۱. اجتماع الأمر والنهی

۲. اشعار شیوا، در ردّ باب و بهاء

۳. اصول فقه منظوم
۴. الأمر بالشئ يقتضى النهی عن ضده
۵. بشارت میلادیّه، چاپ تهران، ۱۳۳۰ ش. ۵۵ صفحه رقعی
۶. بیع الوقف
۷. التحف الجوادیّة فی المناقب المهدویّة - عربی -
۸. التسامح فی ادلة السنن
۹. التعادل والتراجیح
۱۰. الجمع بین الدلیلین
۱۱. حاشیه بر رسائل شیخ انصاری
۱۲. حاشیه بر قوانین میرزای قمی
۱۳. الدرر البهیّة، منظومه‌ای در اصول فقه، به سال ۱۳۲۳ ق.
- سروده، به سال ۱۳۳۰ ق. بازخوانی نموده، به سال ۱۴۲۴ ق. در ۲۷۹ صفحه‌ی وزیری، از سوی مؤسسه‌ی گنج عرفان منتشر شده است.
۱۴. دیوان شعر، شامل ۱۵۰۰۰ بیت در مدایح و مراثی پیشوایان معصوم، به ویژه جان جانان حضرت مهدی صاحب الزمان عجل الله فرجه.
۱۵. رسالة فی الاجزاء
۱۶. رسالة فی الخمس
۱۷. رسالة فی خيار الشرط
۱۸. رسالة فی خيار العیب
۱۹. رسالة فی الشبهة التحریمیة
۲۰. رسالة فی الشبهة المحصورة

۲۱. رسالة فی الظنّ المطلق

۲۲. رسالة فی القطع والظنّ والشک

۲۳. رسالة فی المؤمن التي تصرف فی الغلات

۲۴. صافی نامه، چاپ تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۰ ش. ۶۴ صفحه رقعی

۲۵. غنیة الأریب فی شرح التهذیب^۱

۲۶. کلمة الحق، تاریخ منظوم دوران سیاه رضاخان، چاپ قم، ۱۴۰۰ ق.

۲۷. گنج دانش، شامل ۱۰۰ پند، به نظم و نثر، برگرفته از آیات و

روایات، به عنوان پند و اندرز برای فرزند دلبندهش آیه الله حاج آقا علی

صافی دام ظلّه

۱. علامه‌ی حلی، متوفای ۷۲۶ ق. بر حسب تقاضای فرزندش: فخر المحققین، کتابی در چهار مجلد در اصول به نام: «نهاية الوصول الى علم الاصول» نوشته، سپس آن را تلخیص کرده و «تهذیب طریق الوصول الى علم الاصول» نام نهاده، که اختصاراً: «تهذیب الوصول» و «تهذیب الاصول» نیز نامیده می‌شود. این کتاب پیش از معالم کتاب درسی حوزه‌ها بود، و لذا شروح و حواشی زیادی بر آن نوشته شده است، علامه‌ی تهرانی ۲۳ عنوان شرح (الذریعه: ۱۳ / ۱۶۵ - ۱۷۰) و شش عنوان حاشیه (الذریعه: ۶ / ۵۴) برای آن یاد کرده و محقق طباطبائی ۲۳ نسخه‌ی خطی آن را در کتابخانه‌های عمومی جهان، چون: آستان قدس رضوی، اصفهان، هیات تهران، خوی، سپهسالار، شیراز، کاظمین، کرمان، لندن، لوس آنجلس، مرعشی، مرکزی تهران، نجف اشرف و هاروارد شناسایی کرده و گزارش داده است. (مکتبه العلامة الحلی، ص ۱۰۹ - ۱۱۱).

یکی از شروح سودمند آن به قلم آیه الله صافی می‌باشد که نسخه‌ی دستنویس آن به خط زیبای مؤلف در ۲۰۲ صفحه در کتابخانه آیه الله حاج آقا لطف الله صافی مدظلّه العالی موجود است. در بسیاری از منابع عنوان آن را «منیة الأریب» آورده‌اند ولی مؤلف آن را «غنیة الأریب فی شرح التهذیب» ثبت کرده است.

۲۸. گنج عرفان، شامل ۱۰۰۰ کلمه، از کلمات قصار مولای متقیان علیه السلام، به نظم، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۲۷ ش. ۱۹۸ صفحه رقی

۲۹. گنجینه‌ی گهر، شامل ۱۰۰۰ کلمه، از کلمات قصار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به نظم، چاپ ۱۳۵۶ ق. تهران، ۲۲۶ صفحه رقی و چاپ سوم آن ۱۳۷۴ ق. قم، ۲۲۳ صفحه رقی.

۳۰. مراثی پیامبر اکرم و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام

۳۱. مصباح الفلاح و مفتاح النجاح، در دو مجلد، چاپ سنگی ۱۳۲۲ ق. تهران و چاپ سربی ۱۳۷۴ ق. تهران، مصطفوی، ۴۳۸ + ۳۹۲ صفحه رقی

۳۲. نفایس العرفان، که جلد دوم آن در امامت و ردّ بهائیت می‌باشد.

در عرصه‌ی مهدویت:

آیه‌الله صافی یکی از دل‌باختگان حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه بود، که همه‌ی عمر با برکتش به نام مولی، به یاد مولی، به عشق مولی، به انتظار مولی و چشم به راه ظهور مولی سپری شده است.

این عشق سوزان و اشتیاق فراوان از سطر سطر آثار به ویژه در لابه‌لای اشعار نغز و پر مغز او جلوه‌گر است.

او علاوه بر آثار ارزشمندی چون:

۱. بشارت ظهور

۲. التحف الجوادیه فی المناقب المهدویه

۳. صافی‌نامه

هزاران بیت در جایگاه رفیع منجی بشریت، اظهار اشتیاق به ظهور موفور السّورور یوسف زهرا، ناله‌های جانکاه از طول غیبت، ابراز سوز و گداز از طول انتظار و دلدادگی و دلباختگی و ثانیه‌شماری برای رسیدن دوران وصال، از اعماق دل سروده، با اشک دیده بر چهره روان ساخته، با خون دل بر لوح ضمیر ثبت نموده است.

این اشعار قسمت اعظم دیوان بزرگ او را تشکیل می‌دهد که تعداد ابیات آن بالغ بر ۱۵۰۰۰ بیت می‌باشد.

در عرصه‌ی شبهه‌زدایی

پاسخ به بدان‌دیشان یکی از وظائف مهم پاسداران مرز ایمان و مرزبانان کشور عقاید و معارف است.

پس از جنگ جمل و بروز شبهات اعتقادی در میان باورداران، مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام، ۱۰ نفر از فرهیختگان مکتبش را برگزید و به «عبیدالله بن ابی رافع» دستور داد که هر هفته روز جمعه اسامی آنها را برای مردم قرائت کند، تا هر کس شبهه‌ای دارد آنها پاسخگو باشند.

اسامی این افراد را که به «ثقات امیرالمؤمنین» مشهور شده‌اند، مرحوم کلینی در کتاب «الرسائل» آورده است.^۱

هنگامی که امام صادق علیه السلام در کتاب «جامعه» دیرزیستی حضرت بقیه‌الله علیه السلام، طول غیبت و پدیدار شدن شک و شبهه در میان شیعیان را مشاهده

۱. سید ابن طاووس، کشف المحجّة، ص ۱۷۴، شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۲۳۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۷؛ میانجی، مکاتیب الاثمه، ج ۲، ص ۷۵.

نمود، همانند مادرِ داغ فرزند دیده به حال شیعیان آخرالزمان گریست.^۱
 آیه‌الله صافی برای شبهه‌زدایی و پاسخ‌گویی از شبهاتی که فرقه‌ی
 ضالّه و مضلّه‌ی بهائیت در آن زمان در منطقه پراکنده کرده بود، دو جلد
 از آثارش را به نقد گزافه‌های آنان اختصاص داد:

۱. اشعار شیوا، در ردّ باب و بهاء

۲. نفایس العرفان - جلد دوم -

در عرصه‌ی مبارزه با زورمداران

آیه‌الله صافی از تبار صالحان، از نوادر زمان و از نوابع دوران بود که
 در آن دوران تاریک و ظلمانی، برخلاف جریان آب شنامی کرد، نه تنها
 از وضع حاکم پیروی نمی‌کرد، بلکه تلاش می‌کرد که رنگ محیط را
 دگرگون ساخته، متجاوزان به حقوق مردم را سر جای خود بنشانند.
 از حوادث جالبی که در این رابطه رخ داد، مبارزه‌ی ایشان با «امیر
 مفخم بختیاری» بود.

امیر مفخم شخص متنفذ و عنان گسیخته‌ی کمره و گلپایگان بود،
 روستاهای فراوانی را در منطقه به زور تصاحب می‌کرد و قباله می‌نمود.
 او به قدری مست قدرت شده بود که روزی دستور داد افرادش در
 مسیر قوام السلطنه، که وزیر داخله‌ی وقت بود بایستند و او را از
 درشکه پایین آورده، به خانه‌ی امیر مفخم در حسن‌آباد بیاورند و در
 صدد برآمد که او را چوب بزنند.

۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۵۳.

در چنین شرایطی آیه‌الله صافی با او درگیر شد و از گسترش نفوذ او در منطقه جلوگیری به عمل آورد و نفوذ او در کمره محدود گشت. امیر مفتّم انتظار داشت که آیه‌الله صافی حداقل سکوت کند و چون نتوانست او را به سکوت وادارد، در مقام تهدید، آزار و توهین برآمد. امیر مفتّم شخصی را به نام «شهاب لشکر» با جمعی تفنگدار برای جلب ایشان به گلپایگان فرستاد.

ولی برای جلوگیری از شورش ارادتمندان ایشان نامه‌ای نوشت که حضور شما برای پاره‌ای از مذاکرات در کمره لازم است، شهاب لشکر با جمعی از مأموران مسلح مأموریت دارد که در خدمت شما باشد. اهالی گلپایگان که از روح سازش‌ناپذیری آیه‌الله صافی مطلع بودند به شدت نگران شدند و احساس خطر جانی نمودند و لذا سعی کردند که شهاب لشکر را چند روزی معطل کنند تا چاره‌ای بیندیشند. شهاب لشکر شخصاً به در منزل آیه‌الله صافی آمده و پاسخ نامه را مطالبه کرد.

آیه‌الله صافی برای جواب ردّ به قرآن کریم متوسّل شد، با این آیه‌ی شریفه مواجه شد:

﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا ﴾؛

بدین‌سان برای هر پیامبری دشمنی از تبه‌کاران قرار دادیم، پروردگارت به عنوان هادی و یاور تو را بس است.^۱

با استمداد از آیه‌ی شریفه شخصاً به درب منزل آمد و گفت:

چه می‌خواهی؟!

شهاب گفت: جواب نامه را.

آیه‌الله صافی به او و امیر مفتح کلمات درشتی نثار کرد و به درون خانه رفت.

شهاب لشکر آن چنان مرعوب شد که از آنجا بازگشت و دیگر در آنجا دیده نشد.

امیر مفتح تا پایان عمر از او بی‌مناک بود و بعدها که قدرت قبلی را نداشت و یک خان معمولی بود، واسطه‌هایی می‌فرستاد که با ایشان دیدار کند، ولی ایشان هرگز نپذیرفت.

در عرصه‌ی سیاست

آیه‌الله صافی در گوشه‌ی منزل نشسته با نگاه تیزبین خود حوادث جاری کشور را تجزیه و تحلیل می‌کرد و به هنگام نیاز اقدامات لازم را انجام می‌داد.

هجرت او به تهران و دفاع جانانه‌اش از شیخ فضل‌الله نوری حاکی از عمق بینش او در مسائل سیاسی بود.

کشاف الحقایق امام جعفر صادق علیه السلام علمای امت را موظف می‌داند که از آنچه در پیرامون آنها می‌گذرد آگاه باشند تا شبهات افق دید آنها را تاریک نسازد، آنجا که می‌فرماید:

الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ؛

کسی که آگاه به زمان باشد، شبهات بر او هجوم نیاورد.^۱

هنگامی که رضاخان با شیطنت خاصی برای خود طرح ریاست جمهوری می ریخت و می خواست از علمای بلاد با زور و تهدید امضا بگیرد، آیه الله صافی نه تنها امضا نکرد، بلکه علمای بزرگ دیگر، چون: شیخ محمدسعید گلپایگانی و برادرش میرزا محمدباقر امامی را به مخالفت واداشت، که مشکلاتی را برای آنها در پی داشت.

آیه الله صافی همواره پهلوی را دست نشانده‌ی انگلیس می دانست و بر آن تأکید می کرد و دلایلی اقامه می نمود.

هنگامی که رضاخان به لغو قرار داد امتیاز نفت داری تظاهر کرد، رئیس شهربانی گلپایگان فرصت را غنیمت شمرده به خدمت آیه الله صافی رسید و از او خواست که تلگراف تبریکی به رضاخان مخابره کند، ایشان فرموده بود:

من هر چه می اندیشم نمی توانم بپذیرم که رضاخان که نوکر انگلیس است و با دسیسه‌ی آنها به قدرت رسیده، بدون اذن آنها به چنین کاری اقدام کند.

آیه الله صافی دسیسه‌های دولت مکار انگلستان را به خوبی شناخته و برای آگاهی امت آنها را به نظم درآورده، به صورت کتابی به نام: «کلمة الحق» از خود به یادگار نهاد.

جالب توجه اینکه پس از فرار رضاخان، عاقبت پسرش را پیش بینی کرده می گوید:

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

اگرچه رفت آن مردود گمراه ولی آوخ که شد فرزند او شاه
 نخواهد داشت جز ظلم و ستم کار مثل باشد: نزاید مار جز مار^۱

در عرصه‌ی ادبیات

شاعر دو زبانه‌ی ما آیه‌الله صافی طبعی روان، قریحه‌ای سرشار و ذوقی لطیف داشت، لطائف ادبی و محسنات بدیعی را در شعر پارسی و تازی رعایت می‌کرد، حقایق تابناک عقیدتی و تعالیم درخشان معرفتی را با بیانی رسا در قالب اشعاری شیوا به نظم می‌کشید.

آیه‌الله صافی به پیروی از بیان درربار حضرت رضا علیه السلام که فرمود:

فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَخَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَبِعُونَا؛

اگر مردم زیبایی‌های سخنان ما را می‌دانستند از ما

پیروی می‌کردند.^۲

با همت عالی، دانش کافی و بیان وافی خود کلمات قصار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را گردآورده، ۱۰۰۰ کلمه برگزید، با بیانی رسا به فارسی برگردانید، سپس به نظم درآورد و آن را «گنجینه‌ی گهر» نام نهاد. آنگاه ۱۰۰۰ کلمه از کلمات مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام را به نظم کشیده، آن را «گنج عرفان» موسوم کرد.

وی همچنین یکصد پند و اندرز از آیات نورانی قرآن و سخنان درربار

۱. آیه‌الله صافی، صافی‌نامه - مقدمه - ص ۱۱-۱۳.

۲. علامه‌ی مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۶ ق.

ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام را برگزیده به نظم روان برای فرزند بزرگوارش آیه‌الله حاج آقا علی صافی دام‌ظله به یادگار نهاده است.

او نه تنها برای مدایح و مرثی، نقد فرقه‌های گمراه و افشای دسیسه‌های حکام جور، زبان شعر را برگزیده، حتی معضلات علم اصول را نیز با زبان شعر گشوده، منظومه‌ای در علم اصول سروده و آن را «الذّرر البهیة» نام نهاده است.

آیه‌الله صافی بالبدها شعر می‌سرود، اشعار ارتجالی او نیز آکنده از نکات ادبی، هدفمند و در خدمت معارف اهل بیت بود.

در آستان ملک پاسبان حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه، شعر ذوقافیتین با مطلع زیر سروده:

عید گشت و خواهم از شاه فلک دربار بار

تا ز فیضش باز یابد طبع گوهر بار بار

او در همین رابطه شعری به صنعت جمع و تفریق که از مشکل‌ترین صنایع شعری است، به مطلع زیر سروده است:

به فیروزتر زمان به زیباترین بهار به نیک‌وترین شبی به روشن‌ترین نهار
یکی روح خرمی یکی جان آدمی یکی چون صباح وصل یکی چون رخان یارا

در همین رابطه برخی از غزل‌های حافظ را تضمین کرده، شاهکاری پدید آورده است.^۲

۱. آیه‌الله صافی، نغمه‌ی مشتاقان، ص ۳۹، مؤسسه‌ی نشر و تبلیغ، تهران، ۱۳۶۶ ش.

۲. همان، ص ۵۳ و ۵۹.

در عرصه‌ی مبارزه با نفس

آیه‌الله صافی فقیهی وارسته، عالمی دلسوز، مجتهدی متبحر، مجاهدی نستوه، ادیبی فرزانه، زاهدی قناعت پیشه، در بُعد امر به معروف و نهی از منکر تبرز خاص داشت.

دارایی ایشان به یک باغچه محدود می‌شد که خود نیز در آن کار می‌کرد و از آن امرار معاش می‌کرد و از سهم مبارک امام علیه السلام استفاده نمی‌کرد. او به غذایی ساده بسنده کرده بود، زهد و قناعت را شیوه‌ی خود قرار داده بود، فضایل اخلاقی و کمالات معنوی را با مظاهر مادی و زخارف دنیوی معامله نمی‌کرد.

او همواره در نهایت وارستگی زیست، هرگز کسی از او ناشکری نشنید، در قضاوت حق را ملاک قرار داد و همه چیز را فدای حق نمود. در بیان حقایق صراحت لهجه داشت، در حفظ و حراست از حریم اهل بیت بسیار متصلب بود، در مبارزه با انحرافات دست از پانمی‌شناخت، فرقه‌های گمراه را از منطقه فراری داد، خان‌های گستاخ را به جای خود نشاند، آثار سوء تبلیغات دست نشانندگان اجانب را از ریشه و بُن برگند. با موضع‌گیری‌های تند و حادّ زورمداران را شکست داد، در مرزبانی از کشور ایمان و پاسداری از مرز عقاید با تمام قدرت تلاش نمود.

در عرصه‌ی مبارزه با فرقه‌های ضالّه

یکی از خدمات بزرگ آیه‌الله صافی مبارزه‌ی بی‌امان ایشان با فرقه‌های

گمراه، به ویژه فرقه‌ی ضالّ و گمراه بهائیت می‌باشد.

با توجه به وضعیّت خاصّ گلپایگان، به عنوان زادگاه میرزا ابوالفضل مبلغ بزرگ بهائیان، صاحب کتاب «فرائد» [۱۲۶۰-۱۳۳۷ ق] مورد توجه خاصّ فرقه‌ی بهائیت بود، آنها می‌خواستند به هر وسیله‌ای این شهر به صورت مهد بهائیت و کانون تبلیغاتی آنان درآید.

میرزا ابوالفضل در مدرسه‌ی صدر اصفهان مشغول تحصیل علوم دینی بود، به جهت مسامحه در احکام شریعت از مدرسه اخراج شد، به تهران رفت، به جهت فقر اقتصادی توسط «ابن ورقاد» در جرگه‌ی بهائیان درآمد و با استفاده از سواد کمی که داشت به عنوان مبلغ بهایی به همدان رفت، به سال ۱۲۹۹ ق. در تهران دستگیر و زندانی شد، پس از رهایی از زندان برای تبلیغ به عکا، عشق‌آباد و آمریکا رفت، سپس در قاهره به صورت منزوی زیست و روز ۲۴ صفر ۱۳۳۷ ق. در قاهره درگذشت.

عبدالسلام آخوندزاده، شیخ الاسلام قفقاز، کتابی در ردّ فرقه‌ی بهایی نوشته، این کتاب به نام: «ردّ بر ایقان» به سال ۱۳۱۴ ق. در تفلیس به چاپ رسیده است.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی کتابی در ردّ آن نوشت و آن را «فرائد» نام نهاد، این کتاب به هزینه‌ی بهائیان، به سال ۱۳۱۵ ق. در قاهره به چاپ رسید.

نام اصلی او: «فضل الله ساوهای» بود، ولی خود را گاهی: «ابوالفضل سیاح»، گاهی: «ابوالفضایل»؛ گاهی مقیم قاهره، گاهی مقیم سمرقند و بخارا؛ گاهی صاحب کتاب: «فصل الخطاب» و گاهی صاحب کتاب: «الذّرر البهیه» معرفی می‌کرد.

وی برادر فاضلی داشت به نام: «میرزا هدایت الله» و از طرف مادر به امام جمعه‌ی گلپایگان منسوب بود.

برادر فاضل دیگری داشت به نام «میرزا نصر الله» که امام جماعت بود. میرزا هدایت الله پسری داشت به نام «شیخ جعفر هدایتی» که در کسوت روحانی بود، پس از فوت پدر به جای او به امامت پرداخت. او در اصفهان سابقه‌ی تحصیل داشت و برای شماری از طلاب کتاب شمسیه تدریس کرده بود.

او بعد از نماز جماعت منبر می‌رفت و به نکوهش روحانیان در قالب نکوهش از علمای سوء می‌پرداخت.

به این وسیله سر و صدایی ایجاد کرد و جمعیت انبوهی پای سخنرانی‌اش گرد آمدند، به طوری که صف‌های مسجد به بیرون مسجد کشیده می‌شد. او مخفیانه به تبلیغ بهائیت می‌پرداخت، برخی از افراد موجه و ساده‌لوح را دور خود جمع کرده، از آنها کمک مالی می‌گرفت.

او با دولتی‌ها نیز سر و سری داشت و به هنگام مسافرت رضاشاه به اصفهان به استقبال رفته، تا کنار کالسکه حضور یافته بود.

یهود منطقه نیز از او حمایت می‌کردند.^۱

۱. در مجله‌ی «اخبار امری» ارگان رسمی فرقه‌ی بهائیت، که در دی‌ماه ۱۳۴۰ ش. منتشر شده، مصاحبه‌ی «روحیه ماکسول» همسر آمریکائی «شوقی افندی» رهبر بهائی‌ها منتشر شده، وی در این مصاحبه به صراحت اعلام کرده: «سرنوشت آینده‌ی اسرائیل و بهائیان چون حلقه‌های یک زنجیر به هم پیوسته است».

گروهی از بهائیان و در رأس آنها سرلشکر علایی و برادرش (همسر بانو قدس ایران)^۱ با تمام قدرت از او حمایت می‌کردند، او نیز با حمایت و پشتیبانی آنها به ترویج افکار خرافی و پوشالی خود، تحت عنوان نکوهش از علمای سوء می‌پرداخت.

در آن ایام عالمان خدمتگزار در منطقه کم نبودند، جز اینکه برخی از آنها حوصله‌ی درگیری با عوامل دولتی، به ویژه سرهنگ علایی را نداشتند. برخی دیگر معتقد بودند که «الباطل یموت بترك اسمه» و تصور می‌کردند که اگر با آنها درگیر شوند، آنها بزرگ می‌شوند.

آیه‌الله صافی در چنین شرایط سخت و بحرانی تصمیم گرفت که ریشه‌ی فتنه را بخشکاند و با تمام قدرت با او برخورد فیزیکی کند. در گام اول در مجالس رسمی به او بی‌اعتنایی کرد و برای او بلند نشد، ولی دیگران هنوز از او تجلیل می‌کردند.

در گام دوم او را از مسجد بیرون کرد و عالم و ارسته‌ای به نام «حاج آقا کمال» که بسیار متدین و امام‌زمانی بود به جای او نصب کرد. در گام سوم به صاحبان حمام‌های عمومی دستور داد که ایشان را به

۱ متن کامل این مصاحبه با اسناد و مدارک در جزوه‌ای به نام «حلقات من سلسله واحده» گرد آمده است. [ر.ک: نگارنده، کتابنامه‌ی حضرت مهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۷].

حمایت یهود منطقه از مبلغ بهائیان در گلپایگان نیز از نشانه‌های همین پیوند مستحکم یهود و فرقه‌ی بهائیت می‌باشد.

۱. بانو قدس ایران، بانوی شجاع و بافضیلتی است که در میان بهائیان نشو و نما کرده، به بطلان آن پی برده به آغوش اسلام آمده و کتاب «بارقه‌ی حقیقت» را در ردّ فرقه‌ی بهائیت نوشته است، این کتاب به تاریخ ۱۳۴۵ ق. (۱۳۰۵ ش) در تهران به طبع رسیده است.

حمام مسلمانها راه ندهند.

در آن ایام حمام خانگی مرسوم نبود و همه از حمام‌های عمومی استفاده می‌کردند.

او یکبار به حمام یهودیان رفت، آنها نیز بعدها به او راه ندادند.

سرلشکر علایی سخنرانی کرد و به شدت از محدود کردن حمام‌ها انتقاد نمود، پس از این سخنرانی او به حمام رفت، به حاکم خبر دادند، حاکم به معاونش دستور داد که موضوع را بررسی کند.

طباطبایی، معاون حاکم، آدم تریاکی بود، حال و حوصله‌ی برخوردار نداشت، به مردم گفت که الآن دیر شده، تا من بروم او بیرون رفته است، اگر یکبار دیگر به حمام مسلمانها برود به من خبر دهید.

مردم شخصاً دست به کار شده به حمام رفتند و او را کتک مفضلی زدند، او بالنگ به خانه‌اش فرار کرد، نامه‌ای به رئیس شهربانی نوشت که در بدن من جای سالمی نمانده است.

رئیس شهربانی دکتری فرستاد و دکتر ادعای او را تأیید نکرد.

در گام چهارم آیه‌الله صافی دستور داد که با خود علایی برخورد فیزیکی بشود، او هر وقت می‌آمد بچه‌ها به او سنگ می‌زدند، او به رئیس شهربانی شکایت می‌کرد، رئیس شهربانی می‌گفت: شما هر کسی را می‌گویید ما دستگیر کنیم.

رئیس شهربانی عده‌ای از ضاربین شیخ جعفر را دستگیر کرد و حاکم کمره فرزندان آیه‌الله صافی را تهدید کرد، آیه‌الله صافی فرمود: آنچه از دستش برمی‌آید دریغ نکند.

به همسر آیه‌الله صافی گفته بودند بی‌گمان آقا را از بین خواهند برد. آیه‌الله صافی فرموده بود: مانعی نیست، مرا از بین ببرند، ولی عقیده به مهدویت در منطقه مخدوش نشود.

حاکم کمره به تهران تلگراف کرده، وضع متشنج منطقه را گزارش داد، شیخ جعفر را احضار کرده، از شهر بیرون کردند و زندانی‌ها را آزاد نمودند. اگر این موضع‌گیری حاد و سختگیری شدید آیه‌الله صافی نبود، گروه زیادی به وی می‌پیوستند و منطقه‌ی گلپایگان به صورت دژ محکم فرقه‌ی ضالّه در می‌آمد.

در پرتو روشنگری‌ها و پایمردی‌های ایشان همه‌ی مریدان شیخ جعفر برگشتند و به طوری از او متنفر شدند که همه‌ی نمازهایی که در پشت سر او خوانده بودند قضا کردند.

به دلیل اهمیت این شهر ترفند دیگری به کار بسته مبلغانی آوردند و تحت عناوین اجتماع هنری، تجمع‌هایی ترتیب داده، بلیط فروختند و تبلیغ نمودند، آیه‌الله صافی همه‌ی نقشه‌ها را نقش بر آب کرد و پیش از آنکه چنین اجتماعی تشکیل شود، آنها را از منطقه بیرون کردند.

در پرتو این تلاشها، الحمدلله منطقه از لوٹ آنها پاک شد، حتی یک نفر بهایی در منطقه باقی نماند.

البته خطر بسیار جدی بود، حتی برخی از تحصیل کرده‌ها را به خود جذب کرده بودند که همگی به آغوش اسلام بازگشتند.^۱

۱. از افادات مرجع عالیقدر حضرت آیه‌الله حاج شیخ لطف‌الله صافی به نگارنده، به تاریخ شنبه دوم رجب المرجب ۱۴۲۹ ق. (۱۳۸۷/۴/۱۵).

در کوی جانان

آیه الله صافی عشق و علاقه‌ی خاصی به مسجد مقدس جمکران داشت، و لذا هر وقت به قم مشرف می‌شد، ملتزم بود که با پای پیاده به کوی محبوب شرفیاب شود.

تا جایی که نگارنده سراغ دارد اول کسی که در اسلام با پای پیاده به سوی کوی محبوب گام سپرد حضرت فاطمه بنت اسد بود، هنگامی که مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام فواطم را از مکه به سوی مدینه حرکت می‌داد، اشتری را در برابر مادر بزرگوارش خوابانید و فرمود: مادر جان سوار شو، عرضه داشت: من با پای پیاده می‌روم.

فرمود: راه دراز و سنگلاخ است، گفت: ولی به سوی شهر حبیب می‌روم، سیرانجام این مسیر طولانی را با پای پیاده پیمود.

پیشوایان معصوم این سیره را در مسیر حج به کار بستند، امام حسن مجتبی و امام سجاد علیهما السلام از مدینه تا مکه با پای پیاده می‌رفتند و مرکب‌ها برای نقل و سائل سفر اختصاص می‌یافت.

به زیارت سالار شهیدان با پای پیاده تأکید فراوان شده، برای هر قدمی حسنه‌ای و خود از رستگاران نوشته می‌شود و فرشته درود پروردگار را به زائر پیاده‌ی امام حسین علیه السلام ابلاغ می‌کند^۱ و لذا علمای نجف در ایام زیارتی، فاصله‌ی نجف اشرف تا کربلا را با پای پیاده طی می‌کنند.

۱. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۴۳.

برخی از مراجع بزرگ تقلید، چون آیه‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری (۱۳۰۵-۱۳۷۱ ق.) و آیه‌الله شیخ محمدعلی اراکی (۱۳۱۲-۱۴۱۵ ق.) مسیر قم تا مسجد مقدس جمکران را پیاده می‌رفتند ولی آیه‌الله صافی ملتزم بود که همواره این مسیر را با پای پیاده طی کند.

استغاثه به محضر مولا

در زمان ائمه علیهم‌السلام مرسوم بود شیعیانی که مشکل داشتند به محضر امام زمان خود «عریضه» می‌نوشتند و حاجت خود را با حجت خدا در میان می‌نهادند و از حجت زمان خود می‌خواستند که در حق آنها دعا کنند. در زمان غیبت صغری نیز شیعیان عریضه‌های خود را توسط نواب اربعه به پیشگاه حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه ارسال می‌کردند و پاسخ دریافت می‌کردند که شماری از توقیعات حضرت در پاسخ به همین عریضه‌ها می‌باشد.

برای دوران غیبت کبری نیز متون عریضه‌ای رسیده که آنها را بنویسند خطاب به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، سپس آن را به داخل ضریح یکی از معصومین و یا در آب جاری و یا چاه بیندازند، چهار نمونه از این متون عریضه به حضرت صاحب الزمان را علامه‌ی مجلسی نقل فرموده است.^۱

از این رهگذر در طول قرون و اعصار مرسوم بود که در کنار مساجد

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۷-۳۱.

مهم شهر چاه عریضه‌ای باشد و شیعیان عریضه‌های خود را در آن بیندازند .
نگارنده یک سال پیش از زلزله‌ی بسم شب نیمه‌ی شعبانی در بسم
برنامه داشتم ، صبح نیمه به دیدن « ارگ قدیم » رفتیم ، اولین غرفه‌ای که
در کنار در ورودی بود غرفه‌ی چاه عریضه بود .

روی این بیان چاه عریضه‌ای که در کنار مسجد مقدس جمکران
وجود دارد ، یکی از همین چاه‌ها می‌باشد که از گذشته‌ی دور در کنار
مساجد وجود داشت .

و اینک متن عریضه‌ای را که مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام به :
« ابوالعباس بن کשמرد » در عالم رؤیا تعلیم فرموده و او به برکت این
عریضه از قتل نجات یافته ، تبرکاً در اینجا می‌آوریم :

بسم الله الرحمن الرحيم

من العبد الذلیل - فلان بن فلان - للمی المولی الجلیل ،
الذی لا اله الا هو الحیّ القیوم ، وسلام علی آل یس ،
ومحمّد وعلیّ وفاطمة والحسن والحسین وعلیّ ومحمّد
وجعفر وموسی وعلیّ ومحمّد وعلیّ والحسن وحجّتک
یاربّ علیّ خلقک .

اللّهم انّی لمسلم ، وانّی أشهد أنّک الله إلهی واله الأولین
والآخرین ، لا إله غیرک ، أتوجّه الیک بحقّ هذه الأسماء
الّتی اذا دعیت بها أجبت ، وإذا سئلت بها أعطیت ، لمّا
صلّیت علیهم وهوت علیّ خروجی ، وکنت لی قبل ذلك
عیاذاً ومجیراً ممّن أراد أن یفرط علیّ أو یطغی .

آنگاه فرمود: سوره‌ی یس را بخوان و آنچه می‌خواهی از خدا بخواه که خدا اجابت می‌فرماید و غم و اندوهت را برطرف می‌کند. سپس دستور داد که این عریضه را در داخل گِل قرار بده و آن را به دریا بینداز.

ابن کשמرد عرضه داشت، من اینجا زندانی هستم و به دریا راه ندارم، فرمود: در چاه و یا چشمه‌ی آب بینداز. همان روز به اعجاز مولای متقیان و به برکت این عریضه از زندان و اعدام نجات یافت.

نگارنده گوید: داستان ابن کשמرد بسیار جالب و خواندنی است.^۱

آماری شگفت

یکی از مشاهد مشرفه‌ای که زائران بسیاری را به سوی خود جذب کرده؛ «مشهد رأس الحسین» علیه السلام در قاهره است، که بر اساس نقلی سر مقدس امام حسین علیه السلام در عهد خلفای فاطمی به آنجا انتقال یافته است. روزهای سه‌شنبه روز زیارتی آنجاست و غالب عروسی‌ها در قاهره روزهای سه‌شنبه انجام می‌گیرد و حتماً عروس و داماد در شب عروسی یا روز عروسی به این حرم مطهر مشرف می‌شوند و می‌گویند که روز سه‌شنبه روز عروسی امام حسین علیه السلام بوده است.

۱. سید ابن طاوس، مصباح الزائر، ص ۵۳۶-۵۳۹، مؤسسه‌ی آل‌البیت، قم، ۱۴۱۷ق؛ و علامه‌ی مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۱-۲۳۴ به نقل از مصباح الزائر؛ وج ۹۴، ص ۲۳-۲۶، به نقل از قیس‌المصباح شیخ طوسی.

شیخ ابو الفضل خلوتی دچار بیماری شدیدی می شود که پزشکان اظهار عجز می کنند، او همه روزه به زیارت مشهد رأس الحسین می رود، جز اینکه روزهای سه شنبه را به جهت ازدحام فوق العاده نمی رود.

شبى در عالم رؤیا به خدمت امام حسین علیه السلام می رسد و توسط آن حضرت شفا پیدا می کند، جز اینکه حضرت می فرماید:

چرا زیارت مرا در روزهای سه شنبه قطع کردی؟ مگر نمی دانی که روز سه شنبه روز عروسی من است؟^۱

مرجع والامقام حضرت آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی فرمودند:

در مصر عریضه نویسی بسیار رایج است، ساکنان قاهره شخصاً به مشهد رأس الحسین علیه السلام مشرف شده، عریضه را در ضریح می اندازند، ساکنان دیگر بلاد عریضه های خود را توسط پست ارسال می کنند، بسیار جالب توجه، بلکه موجب شگفت است که در یکی از سالها اداره ی پست مصر اعلام کرد که در یک سال تعداد عریضه هایی که توسط پست به حرم حسینی ارسال شده به یک میلیون رسیده است.

مرحوم آیه الله صافی شدیداً به عریضه نویسی معتقد بود و به هنگام مشکلات به پیشگاه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه عریضه می نوشت.

یکبار آیه الله صافی به سر درد عجیبی مبتلا می شوند که پزشکان گلپایگان کاری از پیش نمی برند، به اقوامشان در تهران می نویسند، آنها

۱. شبراوی، الاتحاف بحب الأشراف، ص ۸۶، منشورات رضی، قم، ۱۳۶۳ ش.

به اطبای تهران مراجعه می‌کنند و احوال ایشان را بازگو می‌کنند و نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.

یک روز این سردرد به قدری شدت پیدا می‌کند که ایشان را به کلی از پا می‌اندازد.

همسر مکرّمه‌شان که اهل دعا و توسّل بود به ایشان پیشنهاد می‌کند که عریضه‌ای به محضر مولا و صاحب ما بنویسد. ایشان می‌فرماید: کسی به نیابت از من این کار را انجام بدهد، ایشان اصرار می‌کند که باید خودتان بنویسید.

آیه‌الله صافی با آن حال کسالت عریضه‌ای می‌نویسد. دقیقاً مقابل منزلشان مسجدی بوده که در کنار آن چاه عریضه بوده است، دستور می‌دهد که آن را در چاه بیندازند. باز همسرشان اصرار می‌کند که باید به دست خودتان این کار انجام شود.

ایشان با زحمت و مشقت فراوان حرکت می‌کند و به دست خود عریضه را در چاه مجاور مسجد می‌اندازد، به خانه برمی‌گردد، هنوز به حیاط خانه و یا اطاق استراحت خود نرسیده بود که درد آرام می‌شود و به کلی رفع می‌شود و هرگز تا پایان عمر مبارکشان دچار سردرد نمی‌شوند.^۱

حافظه‌ای عجیب

دکتر زریاب خویی که محضر ایشان را در دوران طلبگی اش درک

۱. از افادات آیه‌الله صافی، همان.

کرده می‌گوید:

ایشان تمام «مجمع الفصحاء»، «حبيب السیر»، «روضه الصفا» و تاریخ کامل ایران و اسلام را حفظ بود، در دقایق زبان و ادب فارسی تسلط کامل داشت.^۱

سیره‌ی ذاتی و سلوک اخلاقی

در صفحات پیشین با نکات برجسته‌ای از سیره‌ی ذاتی و سلوک رفتاری مرحوم آیه‌الله صافی آشنا شدیم، در اینجا اضافه می‌کنیم که: شیوه‌ی رفتاری او زبانزد همگان بود، همه‌ی کسانی که با او مراوده داشتند از کمالات نفسانی و ملکات اخلاقی او یاد می‌کنند.

او سعه‌ی صدر، وسعت نظر، بینش عمیق، نظری صائب، بیانی صریح، شجاعت در گفتار، صراحت در رفتار، صداقت در کردار، امانت در نقل، زهد در دنیا، عشق به عقبی، روحی سلحشور، هم‌مندی والا، بیانی شیوا، طبعی رسا و قلمی گیرا داشت.

او در عین تواضع و ساده زیستی، از ابهت خاصی برخوردار بود که هرگز مسئولان دولتی جرأت اهانت و خارج از نزاکت را نداشتند.

او با آن همه تقید به آداب و رسوم سنتی، همسر و دخترانش را به تحصیل علم تشویق نموده، با قلم و تألیف آشنا کرده بود.

او با آنهمه نبرد بی‌امان با فرقه‌های صوفی، خود شیوه‌ای زهد پیشه داشت.

۱. آیه‌الله صافی، گنج دانش - مقدمه - ص ۱۵.

او در مسند تدریس به فقه و اصول بسنده نمی‌کرد، معارف دینی، مباحث اخلاقی، مطالب تفسیری، موضوعات حدیثی، آموزه‌های توحیدی و معرفتی را به شاگردان مکتبش می‌آموخت.

او در کنار مبارزه با خوانین، نبرد با بی‌دینی، درگیری با وابسته‌های دولتی، پاسداری از حریم عقیده و مرزداری و مرزبانی از کشور ایمان را در اولویت رفتار خود قرار داده بود.

او در کنار آموزش طلاب، به تهذیب نفس و تربیت روحی آنان همّت می‌گماشت.

او در کنار اقامه‌ی جماعت، تعمیر مساجد، اعانت به فقرا و مستمندان، به تعظیم شعائر، تأسیس مجالس عزاداری سالار شهیدان و محافل جشن و سرور در اعیاد مذهبی، به ویژه در ایام نیمه‌ی شعبان پای می‌فشرد.

در گفتار دیگران

فرازهای بلند از تعبیرات بسیار معنی‌دار استادش آیه‌الله حاج آقا نورالله اصفهانی را در صفحات پیشین تقدیم نمودیم.

حجت تاریخ مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی پس از دیداری که در سال ۱۳۶۶ ق. به هنگام تشرّف به عتبات عالیات با ایشان داشتند، ایشان را به عنوان: عالم، فقیه، ادیب، فاضل، جلیل‌القدر، و از حسنات دهر ستوده است.^۱

۱. تهرانی، نقباء البشر، ج ۱، ص ۲۳۱، دارالمرتضی، مشهد، ۱۴۰۴ ق.

مرجع والای جهان تشیع مرحوم آیة الله بروجردی رحمته که از دوران تحصیل در اصفهان با ایشان حشر و نشر داشتند، هر وقت با ایشان دیدار می کردند، می فرمود:

«شبی نیست که من شما را فراموش کنم»^۱.

منظورشان در دعای قنوت نماز وتر می باشد.

از شیخ الفقهاء حضرت آیة الله بهجت نقل است که فرمودند:

روزی مرحوم آخوند ملامحمد جواد صافی در مسجد بالای سر به من برخورد کردند، دست مرا گرفتند و به سوی نقطه ای بردند و فرمودند: در آینده، در این نقطه، مرا فراموش نکنید. آن نقطه بعدها محل قبر ایشان شد.^۲

به سوی معبود

روح پرفتوح مرحوم آیة الله صافی پس از یک عمر تلاش، تقوا، مبارزه با نفس، درگیری با معاندان و ملحدان، اطاعت حق و بیزارى از ناحق، تحقیق، تألیف، خدمت رسانی به خلق و جلب رضای خالق، سرانجام در شب ۲۵ رجب المرجب ۱۳۷۸ ق (= ۱۳۳۷ / ۱۱ / ۱۵ ش. و ۴ / فوریه / ۱۹۵۹ م) در شب شهادت جانگداز امام کاظم علیه السلام، در زادگاه خود به سوی آسمانها پر کشید و در ملاأعلى در زمهری رجبیون مأوا

۱. استادی، دانشمندان گلپایگان، ج ۱، ص ۱۰۷، چاپ کنگره، قم، ۱۳۸۱ ش.

۲. انصاری، ستارگان حرم، ج ۴، ص ۲۲۷، انتشارات زائر، ۱۳۷۸ ش.

گزید. «عاش سعیداً و مات حمیداً»^۱.



در جوار کریمه‌ی اهل بیت

پیکر پاک عبد صالح خدا پس از تشییع جنازه‌ی باشکوه در گلپایگان به سوی حرم اهل بیت و عَشَّ آل محمد علیهم السلام انتقال یافته، تشییع جنازه‌ی شایسته‌ای با شرکت مراجع عالیقدر تقلید، علما و فضلا و طبقات مختلف، از مسجد امام حسن عسکری علیه السلام تا حرم مطهر کریمه‌ی اهل بیت حضرت معصومه علیها السلام به عمل آمد، مرجعیت اعلای جهان تشیع حضرت

۱. خانبابا مشار تاریخ وفات ایشان را به جای ۱۳۷۸ به سال ۱۳۶۸ ق. ثبت کرده که سهوالقلم می‌باشد. [مشار، مؤلفین کتب چاپی، ج ۲، ص ۴۲۱، تهران، ۱۳۴۰ ش].

آیه‌الله بروجردی بر پیکرشان نماز خوانده، در جوار بارگاه ملکوتی آن حضرت به خاک سپرده شد.

به امر مرجعیت مجلس ترحیم باشکوهی در مسجد بالای سر منعقد گردید، آنگاه مجالس متعددی در قم، تهران، اصفهان و نجف اشرف برگزار شد.

روز ارتحال ایشان در گلپایگان عزای عمومی و تعطیل رسمی شد و مجالس ترحیم تا چهلم آن فقید سعید ادامه یافت.

نیم قرن تمام از ارتحال آن فقید راحل می‌گذرد ولی آثار، خدمات، تألیفات و مساعی جمیله‌اش زبانزد خاص و عام می‌باشد.

فرزندان

آیه‌الله صافی در کنار میراث علمی و شاگردان برجسته‌ای که تربیت نمود، فرزندان شایسته‌ای از خود به یادگار نهاد که از مفاخر زمان و حسنات دهر می‌باشند.

دو دختر به نام‌های: صدیقه خانم و بتول خانم، که یکی در عهد پدر و دیگری پس از وی در گذشته‌اند، که هر دو فاضله، عفیفه و متدینه بوده‌اند. و سه فرزند ذکور:

۱. آیه‌الله حاج آقاعلی صافی دام ظلّه

ایشان در سال ۱۳۳۲ ق. در گلپایگان دیده به جهان گشود، مقدمات را در زادگاه خود در محضر پدر بزرگوار و دانی دانشمندش مرحوم ملا

ابوالقاسم قطب فراگرفت، در حدود ۱۳۵۰ ق. به حوزه‌ی علمیه قم مهاجرت نموده، سطوح عالیہ را در محضر آیة‌الله میرزا محمد همدانی (۱۳۱۵-۱۳۶۵ ق.) فراگرفته، خارج فقه و اصول را در محضر دو مرجع والامقام آیة‌الله حاج آقا حسین بروجردی (۱۲۹۲-۱۳۸۰ ق.) و آیة‌الله سید محمد حجت (۱۳۱۰-۱۳۷۲ ق.) تلمذ نموده، به مقام والای اجتهاد نایل آمده به تدریس، تألیف، تحقیق و تربیت طلاب پرداخت. از آثار پربارش:

۱. ذخیرة العقبی، در شرح عروة الوثقی، که چهار مجلد آن منتشر شده، احتمالاً به ۴۰ مجلد برسد.

۲. المحجّة فی تقریرات الحجّة، تقریرات اصول مرحوم آیة‌الله حجت، در دو جلد.

۳. در انتظار وصال، شامل: ۵۹ قصیده، غزل و مخمّس به مناسبت میلاد مسعود حضرت بقیة الله.

۴. رساله‌ی عملیه و مناسک حج

۵. تقریرات درس آیة‌الله بروجردی و ده‌ها اثر چاپ نشده‌ی دیگر. آیة‌الله صافی در علم، تقوا، اخلاق، منش، تواضع، صراحت لهجه، تصلّب در دین، دفاع از حریم اہلبیت و دیگر ملکات فاضله یادآور صفات برجسته‌ی والد معظمشان می‌باشد.

۲. آیة‌الله حاج آقا لطف الله صافی مدظله

از مراجع عالیقدر شیعه، که در ۱۹ جمادی الاول ۱۳۳۷ ق. در گلپایگان

دیده به جهان گشود، مقدمات و سطوح متوسطه را در خدمت والد معظم و دائی مکرّمشان در زادگاه خود فراگرفت، به سال ۱۳۶۰ ق. به حوزه‌ی علمیه‌ی قم مهاجرت نمود.

در قم از محضر حضرات آیات عظام: (۱) سید محمدتقی خوانساری؛ (۲) سید محمد حجت؛ (۳) سید صدرالدین صدر؛ (۴) سید حسین بروجردی؛ (۵) سید محمدرضا گلپایگانی استفاده نمود.

آنگاه به نجف اشرف مشرف شده، از محضر حضرات آیات: (۱) شیخ محمد کاظم شیرازی؛ (۲) سید جمال الدین گلپایگانی؛ (۳) شیخ محمد علی کاظمی بهره برد و به عالی‌ترین درجه‌ی اجتهاد نایل آمد. بیش از یکصد اثر از ایشان در تفسیر، حدیث، فقه، اصول، رجال، تراجم، عقاید، کلام و ... چاپ و منتشر شده است.

اثر جاوید و پر بار «منتخب الاثر» جامع‌ترین کتاب پیرامون حضرت بقیة الله ارواحنا فداه می‌باشد.^۱

دو سال پیش از سوی دانشگاه آزاد اردبیل همایشی به عنوان تجلیل از پدیدآورندگان آثار مهدوی برگزار گردید و از ایشان با ۶۳ اثر در عرصه‌ی مهدویت به عنوان برترین تلاشگر در حوزه‌ی مهدویت تجلیل به عمل آمد.

۳. مرحوم آقا فخرالدین که تحصیلات حوزوی را ادامه نداد، ولی

۱. این کتاب از سوی سال ولایت به عنوان بهترین کتاب برگزیده شد و مقاله‌ای به قلم اینجانب در این رابطه منتشر شد. [نگارنده، مشعل جاوید، ص ۱۶۹ - ۱۸۹، دبیرخانه‌ی کتاب سال ولایت، قم، ۱۳۸۰ ش].

اهل مطالعه، به ویژه در تاریخ اسلام بود و خط زیبایی داشت.

منابع ترجمه

شرح زندگانی مرحوم آیه الله صافی در منابع فراوان، از جمله در منابع زیر آمده است:

۱. تربت پاکان - مخطوط -
۲. ستارگان حرم، ج ۴، ص ۲۰۹-۲۲۸.
۳. شرح حال دانشمندان گلپایگان، ج ۱، ص ۱۰۶-۱۲۴.
۴. فهرست کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۳۰۸.
۵. گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۶، ص ۴۲۱.
۶. مؤلفین کتب چاپی، ج ۲، ص ۴۲۱.
۷. مجله مسجد، شماره‌ی ۲۸، ص ۹۸-۱۰۵.
۸. المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۲۶۹.
۹. المفصل فی تراجم الأعلام - مخطوط -
۱۰. مقدمه‌ی صافی نامه، ص ۶-۱۶.
۱۱. مقدمه‌ی الدرر البهیة، ص ۵-۱۶.
۱۲. مقدمه‌ی گنج دانش، ص ۵-۴۰.
۱۳. مکارم الآثار، ج ۸، ص ۲۹۴۹.
۱۴. نقباء البشر، ج ۱، ص ۳۳۱.

به هنگام نگارش این مقدمه به همه‌ی منابع بالا مراجعه کردیم ، جز اینکه عمده‌ترین منبع ما متن سخنان حضرت آیه‌الله حاج آقا لطف الله صافی بود .

۱۳ رجب ۱۴۲۹ ق .

سالروز میلاد مسعود مولود کعبه امیر مؤمنان علیه السلام

در حریم کریمه‌ی اهل بیت حضرت معصومه علیها السلام

علی اکبر مهدی پور

سیمای باب و بها

در منابع با بیان و بهائیان

* مرحوم آیه‌الله صافی در اشعار شیوای خود به نکات ظریفی اشاره کرده‌اند که ممکن است برای برخی از خوانندگان گرامی روشن نباشد، از این رهگذر فرزند بزرگوارشان حضرت آیه‌الله حاج آقا لطف‌الله صافی پاورقی‌های ارزشمندی بر آن مرقوم فرموده‌اند که در پاورقی بخش منظوم کتاب آمده است.

ناظم این اشعار را به هنگامی سروده‌اند که مخاطبین آن دقیقاً در جریان فتنه‌های باب و بها بوده‌اند، اینک با گذشت حدود یک قرن تاریخچه‌ی باب و بهاء به زبانه‌دان تاریخ پیوسته، برای روشن شدن پاره‌ای از مطالب کتاب ناگزیر شدیم سیمای باب و بها را از درون منابع بابیان و بهائیان استخراج نموده در این صفحات تقدیم کنیم، به این امید که خوانندگان را در فهم بهتر متن کتاب سودمند باشد.

باب کیست؟

نخستین روز محرم سال ۱۲۳۵ قمری، در شیراز طفلی به دنیا آمد که والدینش او را **علی محمد** نامیدند. چندی نگذشت که پدرش سید محمد رضا رخت از این جهان بریست و وی را با مادرش فاطمه بگم تنها گذاشت.

سید علی محمد پس از مرگ پدر به سرپرستی دایی خود حاج سید علی درآمد و چون به هفت سالگی رسید، نزد شیخ عابد معلم که نام اصلی اش محمد و از گروه شیخیه بود، به تحصیل پرداخت، او در کتاب بیان به یاد دوران تحصیلش می گوید:

«یا محمد یا معلمی لا تضربنی فوق حدِّ معین»؛

ای محمد، ای آموزگار من، مرا بیش از حدِّ معین مزن.

سالیانی بدین منوال گذشت تا اینکه او جوانی هفده ساله شد و به همراه دایی اش حاج سید علی به منظور بازرگانی رهسپار بوشهر گردید. نزدیک پنج سال در آن شهر اقامت گزید، ولی در خلال این مدت هیچگاه به کارهای بازرگانی روی خوش نشان نداد و بیشتر

اوقات خود را در گوشهٔ حجره یا پشت‌بام با ذکر، دعا، نماز، زیارت عاشورا و با نوشتن جزواتی پیرامون این امور و یا در مدح و منقبت اهل بیت عصمت علیهم‌السلام گذرانید؛ به حدی که کم‌کم در میان مردم به سید ذکر معروف گردید.

در بیست و دو سالگی که بساط تجارت را برچید و به شیراز بازگشت، بیکار نشست و رهسپار عتبات عالیات شد و مدت دو سال یا قدری کمتر و بیشتر در کربلا از درس سید کاظم رشتی استفاده نمود. پیروان سید علی محمد درس خواندن او را نزد سید رشتی پائین‌تر از شأن او یافته و چنین پنداشته‌اند که اگر دانسته شود او به منظور ادامهٔ تحصیلات به عتبات رفته و مدت دو سال در کربلا به درس سید رشتی حاضر شده دیگر نمی‌توان گفت اگر گفته‌های باب از جانب خدا نبود پس چگونه می‌توانست مرد بی‌سواد فارسی‌زبان با واژه‌های تازی سخن گوید یا چیزی نویسد؟ از این رو، به چاره‌جویی برخاسته، گروهی از مسافرت او به عتبات و اینکه وی در این مدت کجا بوده و چه می‌کرده، اصلاً سخنی به میان نیاورده‌اند.

البته برخی هم گفته‌اند مسافرت او به عراق به منظور زیارت اعیان مقدسه بوده، نه تحصیل و درس، و با سید رشتی نیز بیش از چندبار ملاقات نکرده است. یکی از مریدان متعصب باب به نام حاج میرزا جانی در کتاب خود نوشته است:

باب به درس سید رشتی حاضر نمی‌شد، بلکه به مجلس موعظهٔ او می‌رفت؛ آن‌هم برای افاضه نه استفاضه.

بهاییان باید بدانند استفاده سید علی محمد از سید رشتی چیزی نیست که بتوان آن را انکار نمود. زیرا کسی که از سخنان، سبک تأویلات، مطالب و طرز تفکر شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مطلع باشد و نوشته‌های باب مانند احسن القصص و صحیفه عدلیه و بیان را خوانده باشد، خیلی زود می‌فهمد که بیشتر مطالب این نوشته‌ها از تفکرات و تخیلات آنان سرچشمه گرفته و سید علی محمد مرهون و مدیون آن دو نفر بوده است و این خود دلیل روشنی بر استفاده و دنباله‌روی باب از آنان می‌باشد.

این موضوع به اندازه‌ای روشن است که نویسندگان بهایی از ترس رسوایی نه تنها نوشته‌های او را زینت‌بخش صفحات کتابهایشان قرار نداده‌اند، بلکه شرم داشته‌اند که حتی چند جمله از آن را به عنوان نمونه نقل کرده، سند و گواه گفته خویش قرار دهند.

اگر شما مقاله شخصی سیاح، الکواکب الدریه، تلخیص تاریخ نبیل، نظر اجمالی به دیانت بهایی و کتاب فرائد که همه پر از تعریف و تمجید آیات باب است و دیگر کتب بهاییان را بنگرید، یک آیه از آیات باب را نمی‌توانید در آنها بیابید.

جالب‌تر آنکه شما هیچ فرد بهایی را نمی‌یابید که از آثار و کتب باب کوچک‌ترین اطلاعی داشته، یا حداقل آنها را دیده باشد و اگر برسید چگونه شما با این کتب و آثار ناآشنایید، در حالی که پایه آیین شما بر این‌ها استوار است، زیرا حسین علی بهاء خود را منصوب از سوی باب می‌داند و مظهریت باب هم بستگی به ثبوت و حجیت این آیات دارد؛

در پاسخ می‌گویند: آنها هرچه بود نسخ شده و آیات و احکام بهاء جای آنها را گرفته است، دیگر چه نیازی بدانها داریم.

گاهی قدم فراتر نهاده، در انتساب این کتابها و الواح به باب تردید کرده، یا به کلی آن را منکر شده، می‌گویند: آثار قلمی و آیات و الواح حضرت اعلیٰ (!) در غایله‌های اوایل بابیه از میان رفته است.

ماناگزیار کاری را که آنان می‌بایست انجام دهند انجام داده، نمونه‌ای از آیات برجسته باب را به نقل از **دلایل سبعة** او در اینجا می‌آوریم:

بسم الله الفرد ذی الافراد، بسم الله الفرد ذی الافراد، بسم الله

الفرد ذی الفرده، بسم الله ذی الفوارد، بسم ذی الفرادین، بسم

ذی المتفارد، بسم الفراء، بالله الله ذی الفراء....

سرآغاز و سرانجام دعوت باب

سال ۱۲۵۹ بود که سید کاظم رشتی، سرسلسله شیخی‌ها از جهان رخت بر بست و برای خویشتن جانشین معرفی نکرد، پیروانش برای یافتن رکن رابع و شیعه خالص به تکاپو افتادند. پس از مدتی، چندی از آنان دور حاج محمد کریم خان کرمانی که از شاگردان رشتی و تا اندازه‌ای مرد مطلعی بود گرد آمدند. برخی دیگران را انتخاب کردند و گروهی متحیر بودند، تا اینکه در سال ۱۲۶۰ سید علی محمد به دستگیری ملا حسین بشرویه‌ای خود را رکن رابع و جانشین سید رشتی و سرانجام باب امام غایب خواند و این گروه را پیرامون خود گرد آورد. به درستی معلوم نیست آیا سید علی محمد از آغاز هوای مهدویت

و قائمیت و سودای رسالت و پیامبری در سر می‌پروراند و دنبال موقعیت مناسب می‌گشته تا آنچه در دل خویش پنهان ساخته علنی و آشکار سازد، یا چنین منظوری نداشته و در ابتدا همه خواسته‌اش همان بابیت بوده که بر زبان می‌رانده، و سرانجام درگیری‌ها و حوادث پیش‌بینی نشده این فکر را در وی پدید آورد و مسیر او را عوض نمود، تا آنجا که خود را قائم، مهدی، نقطه، رب و خدا نامید!

آنچه مسلم است وی در اوایل، فقط مدعی بابیت بود و خود را از ناحیه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف مأمور قلمداد می‌نمود و همه گفته‌ها و نوشته‌های خود را به طور علنی به آن حضرت نسبت می‌داد و از مهدویت و قائمیت و نسخ احکام اسلام و تأسیس آیین جدید هیچ سخنی به میان نمی‌آورد. این حقیقت را دلائلی چند به اثبات می‌رساند.

۱- باب در کتاب احسن القصص که در آن دوره تألیف نموده، در سوره ملک که نخستین سوره آن کتاب است چنین می‌گوید:

«الله قد قدر أن يخرج ذلك الكتاب في تفسير احسن القصص من عند محمد بن حسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب علي عبده لتكون حجة الله من عند الذكر علي العالمين بليغاً.»

و نیز در پنجاه و هشتمین سوره همین کتاب گوید:

«يا سيد الاكبر ما أنا شيء الا قد اقامتني قدرتك علي الامر

ما اتكلت في شيء الا اليك و ما اعتصمت في الامر الا
عليك. و انت الكافي بالحق والله الحق من ورائك المحيط،
يا بقیة الله قد افديت بكلي لك و رضيت السب في سيلك
و ما تمنيت الا القتل في محبتك.»

باب در این گفته با صراحت تمام و بدون هرگونه اجمال و ابهام،
خود را مأمور از جانب بقیة الله می داند و مطالب و گفته های خود را به
وی نسبت می دهد و او را با نام و نام پدر و نیاکان بزرگوارش تا علی
بن ابی طالب علیه السلام معرفی می نماید.

۲- اشراق خاوری در کتاب تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۱۳۰ می نویسد.

باب در مراجعت از مکه چند روزی در بوشهر اقامت نمود و
قدوس را پیش از خود فرستاد و رساله ای به او داد و دستور داد به
چیزهایی که در آن رساله نوشته شده عمل کند. از جمله
دستورها این بود:

بر اهل ایمان واجب است در اذان نماز جمعه «اشهد ان علیا قبل
نبیل باب بقیة الله» را اضافه کنند؛ یعنی: گواهی می دهم علی پیش
از نبیل (چون نبیل و محمد هر دو به حساب ابجد ۹۲ هستند،
باب صلاح دانسته از علی محمد به علی پیش از نبیل تعبیر کند)
باب بقیة الله است.

۳- در صفحه ۳۱۷ همین کتاب چنین آمده است:

«در شب دوم پس از وصول حضرت باب به تبریز، جناب عظیم
را احضار فرمودند و علناً در نزد او قائمیت اظهار نمودند. عظیم

چون این ادعا را شنید در قبول متردد شد، حضرت باب به او فرمودند: من فردا در محضر ولیعهد و حضور علما و اعیان ادعای خود را علنی خواهم کرد و برای اثبات ادعا به آیات، تحدی خواهم نمود و به جز آیات به سایر مطالب متمسک نخواهم شد، عظیم گفت من آن شب تا صبح نخواییدم. بالأخره پس از فکر و تأمل به قائمیت او ایمان آوردم. چون باب چنین دید، گفت: ببین امر چقدر مهم است که امثال عظیم‌ها به شک می‌افتند.

آیتی در الکواکب الدرّیه صفحه ۴۹ می‌نگارد:

اینجا لازم است گفته شود که در ابتدای طلوع، عموماً از کلمه باب چنین استنباط می‌شد که مراد از باب کسی است که واسطه بین آن حجت موعود و خلق است، و نیز از کلمه مبشر ظهور که گاهی در حق او گفته می‌شد و در کلمات اولی نیز زیاد گفته شده گمان می‌رفت که مراد مبشر ظهور محمد بن الحسن یا اینکه مبشر ظهور مهدی است.

وی تا رویداد مجلس ولیعهد در تبریز، یعنی سال ۱۲۶۳ ه.ق ادعایی جز بابیت نداشت و هیچ کس حتی نزدیک‌ترین یاران و اصحاب باب، نه تنها ادعای قائمیت را از وی نشنیده بودند، بلکه احتمال چنین چیزی را هم نمی‌دادند. چنانکه عظیم در این تاریخ برای اولین بار، آن را شنید و متردد و حیران گردید و هرچه دربارهٔ بعثت او در همین کتابها و غیر اینها نوشته شده دروغ، افسانه و کاملاً بی‌اساس است.

به عنوان نمونه یکی از آن دروغها این است که آیتی در الکواکب

الدرّیه می‌نویسد:

«شب جمعه پنجم جمادی‌الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری نقطه اولی بغتةً در منزل خود نزد ملاّ حسین بشرویه‌ای اظهار مقصد خود نمود، در حالی که از شب سه ساعت و یازده دقیقه گذشته بود و از سن شریفش بیست و پنج سال و بالجمله نزد ملاّ حسین، مهدویت و قائمیت اظهار نمود.

باب در صحرای حجاز

در پیامد ادعای بابیت و نیابت خاصه حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه - گروهی از شیخیان که شمارشان از هیجده نفر تجاوز نمی‌کرد، دعوت باب را پذیرفته، به وی گرویدند. او آنان را حروف حیّ نامید. چون در روایات وارد شده که حضرت قائم علیه السلام از مکه خروج کرده به پشت کوفه (نجف) خواهد آمد و در این هنگام پرچم‌های سیاهی از جانب خراسان بلند خواهد شد. باب چنین اندیشید که اگر به مکه رفته، جنجالی به راه اندازد و از آنجا به نجف آید و بشرویه‌ای را به خراسان فرستد تا پرچم‌های سیاهی به حرکت آورد؛ وضع او با روایات منطبق شده، اذهان عوام برای پذیرش دعوتش مهیا خواهد شد. تذکر این نکته لازم است که اصل رفتن باب به مکه محل تأمل است و پژوهشگران این سفر را تکذیب کرده‌اند.

بدین منظور بشرویه‌ای را به مشهد فرستاد و خود عازم مکه شد و به سایر پیروانش گفت در عتبات منتظر او باشند.

چون به مکه رسید از کثرت جمعیت مرعوب شده، اوضاع را نامساعد

دید و از فکر خود به کلی منصرف گشت، به طوری که نه در آنجا سخنی به لب آورد و نه به عتبات مسافرت نمود، بلکه راه ایران را پیش گرفته، یکسره از راه دریا وارد بوشهر گردید.

آیتی در «الکواکب الدّریة» می نویسد:

باب نزد خانه کعبه داعیه خود را علنی نموده، بدین نغمه بدیعه تغنی نمود: انا القائم الذی تنتظرون: ای مردم من همان قائم که انتظار او را می کشید! و چون این ندا به گوش عام و خاص رسید در اطراف پیچید!

عبدالحمید اشراق خاوری نیز در کتاب خود از این تغنی و همهمه نامی نمی برد و فقط می گوید:

باب در نزد حجرالاسود به میرزا محیط کرمانی از تسلامده سیّد رشتی اظهار مقصد خود نمود و او را به دین خود دعوت کرد. او نیز قول داد از باب پیروی کند، ولی بعدها به وعده اش وفا ننمود. باب نامه ای هم به شریف مکه نوشت و چون شریف مشغول کارهای دنیایی بود به نامه باب توجهی ننمود.

ناگفته پیداست زیرگوشی با میرزا محیط سخن گفتن و نامه سر به مهر به شریف مکه نوشتن را - اگر از اصل دروغ نباشد و ما تردید نداریم که این هم یکی از صدها دروغی است که در نوشته ها وارد کرده اند - نمی توان ادعای علنی قائمیت نامید.

در تلخیص تاریخ نبیل، صفحه ۱۴۲، چاپ دوم آمده است:

حضرت باب قبلاً در ضمن توقیعی به پیروان خویش فرموده

بودند: پس از سفر مکه هیکل مبارک به عتبات تشریف می آورد.
لذا جمعی از مؤمنین در آن اقلیم منتظر بودند.

نیز نوشته است:

باب به بشرویه ای گفت: پس از اتمام برنامه مسافرت خراسان به
عراق مسافرت کن. من هم پس از اتمام اعمال حج به عراق
مسافرت می کنم.

و سرانجام چنین نوشته است:

در مدت قلیلی که از نوروز سال ۶۱ سپری شد، توفیقی از
حضرت اعلی از طریق بصره برای احبابی که در عراق منتظر
بودند رسید. در آنجا تصریح کرده بود: آمدن من به عتبات ممکن
نیست و احباء در اصفهان بمانند تا تعلیمات لازمه به آنها برسد.

خلاصه باب از مسافرت عتبات منصرف شد و به سوی شیراز
حرکت نمود. چون به بندر بوشهر رسید به دستور والی فارس
حسین خان، مأمورین حکومت دستگیرش نموده، تحت الحفظ به
شیراز آورده، محبوسش ساختند. سپس با حضور علما مجلسی
آراسته، درباره گفته های باب به بازجویی پرداختند و چون جز چند
جمله غلط و بی پایه چیزی از وی شنیده نشد، محفلیان به ریشخندش
گرفتند و حکومت بنا بر تنبیهش گذاشت. باب که اوضاع را نامساعد
دید، چاره را در تسلیم دانست و نخست در مجلس حاکم، سپس در
مسجد وکیل بر بالای منبر، گفته هایش را پس گرفت و همه را انکار
نمود و با این تدبیر خود را از چنگ میر غضبان حاکم خلاص کرد و پس

از آنکه قول داد دیگر ساکت و آرام نشیند و دوباره جنجال راه نیندازد به خانه خود شتافت. با همه اینها باز هم آسوده نشست و پنهانی به کارهای خود مشغول بود.

باب در اصفهان

باب که در شیراز اوضاع و احوال را نامساعد و خود را در نظر اشخاص منفور و در دست حکومت محدود دید، به فکر مسافرت افتاد و چون با معتمدالدوله والی اصفهان روابط پنهانی داشت، تصمیم گرفت به اصفهان رود و در پی فرصت می‌گشت که منظورش را عملی سازد. در شوال سال ۱۲۶۲ ه.ق شیوع نابهنگام بیماری و با در شیراز، هر کس را به خود مشغول ساخته، چنین فرصتی را نصیب باب کرد. او نیز راه اصفهان را پیش گرفت و با همراهی سید کاظم نامی پا به فرار گذاشت. چون به نزدیکی اصفهان رسید نامه‌ای به معتمدالدوله نوشته، او را از آمدن خود آگاه ساخت. معتمدالدوله چند نفر را به استقبال باب فرستاد تا او را با احترام وارد شهر کنند. آیتی و اشراق خاوری نوشته‌اند:

معتمدالدوله امام جمعه را وادار کرد در منزل خود از باب پذیرایی نماید، او نیز گفته معتمدالدوله را پذیرفته، در آغاز باب را به منزل خود راه داد و چهل روز از او پذیرایی نمود. باب که خود را در حمایت خان حاکم و در خانه امام جمعه از مخاطرات مصون دید، حس موقعیت طلبی‌اش برانگیخته شد و به تعقیب هدفش

پرداخت و در نتیجه در اصفهان نیز مانند شیراز سخن او بر سر زبانها افتاد و احساسات مردم مسلمان علیه او تحریک شد.

باب در اصفهان به حمایت معتمدالدوله در حرمسرای وی به خوشی می‌زیست. میزبان همه وسائل آسایش و خوشی را برای میهمان عزیز فراهم ساخته، با گرمی و صمیمیت از وی پذیرایی می‌نمود، به طوری که دختر یا زنی را در همان روزها به ازدواج او درآورد. وضع بدین منوال می‌گذشت تا اینکه پس از چهار ماه معتمدالدوله جان سپرد.

معتمد الدوله کیست؟

وی منوچهرخان گرجی از اهالی تفلیس قفقاز است که در یک خانواده مسیحی چشم به جهان گشوده است. گفته می‌شود او برخلاف برادرش میرزا ابراهیم که تا پایان عمر مسیحی باقی ماند، از آیین خود برگشته و به اسلام مشرف شده بود.

منوچهر خان در دوره فتحعلی شاه به دستگاه حکومت و دربار ایران راه یافت و در تاریخ ۱۲۴۲ ه.ق به منصب ایشک آقاسی ارتقا یافت و به لقب معتمدالدوله مفتخر گشت.

در ربیع الاول ۱۲۶۳ ه.ق افسانه زندگی معتمدالدوله به پایان رسید و او از این جهان رخت بربست.

حاج میرزا آقاسی نامه‌ای به علمای اصفهان نوشت که قسمتی از آن چنین است:

در خصوص شخص شیرازی که خود را باب و نائب امام نامیده

چون ضال و مضل است، بر حسب دین و دولت باید مورد سیاست واقع شود.

و در آخر نامه می نویسد:

بلی من حقیقت احوال او را بهتر می دانم که گفته های او همه از نشئه حشیش است و در نتیجه مداومت با چرس و بنگ است و من فکری که برای سیاست او کرده ام این است که او را به ماکو بفرستم و در قلعه ماکو حبس مؤبد گردد.

در اواخر رجب ۱۲۶۳ باب را در ماکو تحویل علی خان نامی دادند و او هم به دستور مرکز، وی را در قلعه ای که در کوه و دور از آبادی قرار داشت، زندانی نمود.

مؤلف **نقطه الکاف** مدت اقامت باب را در قلعه ماکو نزدیک به یک سال می نویسد و می گوید:

پس به دستور یحیی خان حاکم رضاییه او را از ماکو به چهریق برده، محبوس نمودند. عبدالبهاء مدت اقامت باب را در قلعه ماکو نه ماه دانسته، در مقاله سیاح نوشته: پس از نه ماه او را به قلعه چهریق بردند و پس از سه ماه توقف در قلعه چهریق به دستور مرکز به تبریزش آوردند.

آواره در **الکواکب الدریه** و اشراق خاوری در **تلخیص تاریخ نبیل** از میرزا عباس پیروی کرده و نه ماه را تأیید نموده اند.

در هر صورت در مدتی که باب در قلعه ماکو و چهریق محبوس بود، مشغول نوشتن کتاب بیان به فارسی و عربی شد، لیکن نتوانست آن

را تکمیل نماید و این خود موجب گفتگو میان بابیان و غیربابیان و همچنین بهاییان و ازلیان شده است.

باب در مدت اقامتش در قلعه ماکو با رئیس زندان که علی خان نام داشت سازش کرد و علی خان به دولت متبوع و ملت خود خیانت ورزیده، باب را در قلعه آزاد گذاشت، هرکسی می خواست پیش او می رفت و به هر کسی می خواست نامه می نوشت و شب و روز مشغول فعالیت بود.

دستیاران خیال پرور و سوداگرش، مانند ملا حسین بشرویه‌ای (باب‌الباب) حاج ملا محمد علی بار فروش (قدّوس)، قره‌العین، پسران میرزا بزرگ نوری (میرزا حسین علی و میرزا یحیی) و غیر اینها با شور و شوق توصیف‌ناپذیر، سرگرم تحریک و تهییج مردم بودند.

هرج و مرج اوضاع عمومی ایران و سررشته داری حکمرانان نالایق و از خود راضی، شیرازه امور کشور را از هم گسیخته، زمینه مساعدی برای دخالت همه جانبه سیاست‌های استعماری فراهم ساخته بود.

محمدشاه و حاج میرزا آقاسی خطر را احساس کرده بودند، اما مبارزه با همه مشکلات و سامان دادن به اوضاع را در توان خود نمی دیدند، به ناچار در حوادث جاری کشور و پیش آمدهای نابهنگام با شتاب زدگی و بدون کمترین دوراندیشی فرمان‌هایی صادر می نمودند و این گونه دستورهای زیان‌بار، خود مشکلی بر مشکلات می افزود.

از جمله این سیاست‌های غلط، رویه‌ای بود که درباره باب و بابیان پیش گرفتند. اگر باب را آزاد می گذاشتند و مردم می توانستند با وی

ملاقات کرده، سخنانش را بشنوند رفته رفته معلوم می‌شد که این مهدی موعود یا پیامبر تازه به دوران رسیده یا خدای از عرش فرود آمده، هیچ بهره‌ای از فضل و کمال ندارد و تنها مزیتش بر دیگران این است که جملاتی غلط به عربی می‌سازد و مهملاتی می‌بافد. به تدریج دروغ او فاش می‌شد و زمینه تبلیغ و ماجراجویی وی به کلی از بین می‌رفت.

اگر تردیدی در گفته ما دارید این شما و این مثنی از سخنان باب:

«الحمد لله الذی قد اظهر ذاتیات الحمدانیات باطراز طرز الطراز الطرزانیة واشرق الکینونات اللذاتیات باشراق شوارق شراقیة و الاح اللذاتیات البازخیات بطوالع بدایع وقایع منایع مجد قدس متناعیة و اظهر انوار نیات متلائحات بظهورات آیات فردانیة، استحمده حمدا ما حمده احد من قبل و لایستحمده احد من بعد حمدا اطلع و اضاع و تشعشع و اشرق و انار و برق فابار فارتفع و تسطع و فامتنع حمداً شراقا ذوالاشتراق، براقاً ذوالابتراق شقاقا ذوالاشتقاق رقاقا ذوالارتقاق براقا ذوالارتیاق رفاقاً ذوالارتفاق حقاقا ذوالاحتقاق سباقا ذوالاستباق فراقا ذوالافتراق حداقا ذوالاحتدقاق علاقا ذوالاقتدقاق.

مردم هرچه ساده‌اندیش باشند با این مهملات کسی را امام یا پیغمبر نمی‌دانند. تنها آن زندانها و تبعیدها بود که باب را در انظار برخی امام مظلوم یا پیغمبر محکوم جلوه داد و کار را به جایی رسانید که انقلاباتی به وقوع پیوست و خونهایی ریخته شد.

باب در تبریز

در مدتی که باب در زندان ماکو و چهریق به سر می برد از طرف هواخواهان وی در نقاط مختلف کشور اغتشاشاتی به وقوع پیوست و چنانکه اشاره شد محمدشاه و حاج میرزا آقاسی تدابیری برای فرو نشاندن انقلابات اندیشیدند و به کار بستند. از آن تدابیر یکی نامه ای بود که ولیعهد (ناصرالدین میرزا) از طرف شاه و وزیر دریافت نمود. در آن نامه آمده بود: عده ای از مردم که نیک و بد را تشخیص نمی دهند، از دور و نزدیک فریفته میرزا علی محمد باب شده و باعث اغوا و ضلالت گشته اند. هم اکنون دستور ده تا او را از قلعه چهریق به درگاه آورند و علما شهر را انجمن کن تا به سخنان او گوش فرا دهند.

ولیعهد بر طبق دستور، باب را از قلعه چهریق به تبریز آورد و در خانه کاظم خان فراش پاشی بازداشت نمود و فردای آن روز جلسه مباحثه تشکیل گردید.

صحنه تماشایی

داستان گفتگوی باب با علمای تبریز بسیار جالب توجه است. جوان شیرازی که پیاخته و نام خویش را بر سر زبانها انداخته بود؛ گاهی خود را نماینده و ویژه امام غایب شیعیان قلمداد کرده و نوشتاری به نام احسن القصص نگاشته بود و آن را به جای قرآنی که بر طبق معتقدات شیعه در نزد امام زمان عجل الله تعالی فرجه به ودیعت گذاشته

شده، به رخ مردم می کشید و زمانی نغمه دیگری ساز کرده، پیغمبری - یا به تعبیر خود مظهریت - ادعا نموده، دم از تأسیس کیش جدید و پایان یافتن دوران اسلام می زد، و هنگامی که زمینه را مساعد دیده قدم فراتر گذاشته، خود را ربّ جلیل و خداوند حیّ و قیوم معرفی می نمود و چنان سماجت به خرج می داد که به هیچ وجه حاضر نبود از گفته هایش دست بردارد.

در این آشفتگی، حکومت مرکزی برای فرونشاندن آتش انقلاب و آرامش مردم سید باب را که از شیراز به اصفهان فرار کرده بود، از اصفهان به ماکو و از ماکو به زندان چهریق فرستاد، تا شاید بتواند با این اقدام جلو هیجانات عمومی را گرفته، پیروان باب را مرعوب سازد تا دست از آشوبگری بردارند.

این اقدامات دور از تدبیر چنانکه گفتیم نه تنها سودی نبخشید، بلکه نتیجه معکوس داد، در مراحل نهایی زمامداران چاره را در این دیدند که محفلی آراسته، علما و دانشمندان و رجال سرشناس را گردآورند و به باب فرصت دهند سخنان خود را بدون هرگونه ترس و واهمه بازگوید و دانشمندان محضر با استدلال و برهان با او روبرو شوند و اغلاط گفته هایش را به او گوشزد کنند و باب به پرسشهای آنان پاسخ گوید، و این بدین منظور بود که باب را از راه دلیل و منطق قانع سازند و سخنان او را در معرض افکار عمومی گذاشته، صاحبان انصاف را به داوری بخوانند.

عالی جنابان آخوند ملا محمد مامقانی و حاج مرتضی قلی مرندی

(علم الهدی) و جناب حاج میرزا علی اصغر (شیخ الاسلام) و حاج ملا محمود نظام العلما و سید کمال در مجلس حضرت شاهزاده معظم حضور یافته، و پس از مدتی پرسش آغاز گردید.

نظام العلما:

حکم اعلی حضرت شاهنشاهی چنان است که شما ادعای خود را در حضور علمای اسلام بیان نمایید تا تصدیق و تکذیب آن محقق گردد. اگر چه من اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم، تصدیق من خالی از فایده نخواهد بود و مرا از شما سه سؤال است:
اولاً: آیا این کتبی که بر سنت و سیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اکناف و اطراف ایران منتشر شده از شماست یا نه؟ و آیا آنها را شما تألیف کرده‌اید و یا به شما بسته‌اند؟

باب: از خدا است.

نظام العلما: من چندان سواد ندارم، اگر از شما است بگوید آری و الا نه.

باب: از من است.

نظام العلما: آیا معنی کلام شما که گفتید از خدا است این است که زبان شما مثل شجره طور است؟

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکیختی

این همه آوازه‌ها از شه بود؟

باب: رحمت به شما، همین طور است.

نظام العلما: شما را باب می‌گویند، چه کسی، کی و کجا بر شما این

اسم را گذاشته است؟ معنی باب چیست؟ و آیا شما به این اسم راضی هستید یا نیستید؟

باب: این اسم را خدا به من داده است.

نظام العلما: در کجا؟ در خانه کعبه، بیت المقدس یا بیت المعمور؟

باب: هر کجا باشد اسم خدایی است.

نظام العلما: البته در این صورت راضی هم هستید. معنی باب چیست؟

باب: انا مدينة العلم و علی بابها (من شهر علمم و علی در آن

است). فرموده محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله.

نظام العلما: شما باب مدینه علم هستید؟

باب: بلی.

نظام العلما: حمد خدا را که من چهل سال است قدم می زنم که به

خدمت یکی از ابواب برسم، مقدور نمی شود، حال الحمدلله در ولایت

خودم بر سر بالینم آمد، اگر چنین شد و معلوم گردید شما بایید، منصب

کفشداری را به من دهید.

باب: گویا شما حاج ملاً محمود باشید؟

نظام العلما: بلی.

باب: شأن شما اجل است. باید منصب بزرگی به شما داد.

نظام العلما: من همین را می خواهم، مرا کافی است.

ولیعهد: ما هم این مسند را به شما که بایید تسلیم می نمائیم.

نظام العلما: به قول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرموده است: العلم

علمان علم الابدان و علم الادیان، در علم ابدان عرض می کنم که در معده

چه کیفیتی حاصل می شود که شخص تخمه می شود؟ بعضی به معالجه رفع می گردد و برخی منجر به سوء هضم می شود یا به مراقب منتهی می گردد؟
باب: من علم طب نخوانده ام.

ولیعهد: در صورتی که شما باب علوم هستید می گوید علم طب نخوانده ام! با دعوی شما منافات دارد.

نظام العلما: عیب ندارد این علم بی طره است، داخل علوم نیست، با بابیت منافات ندارد. پس از باب پرسید: علم ادیان علم اصول است و فروع و اصول مبدأ دارد و معاد، بگویند آیا سمع و بصر و قدرت عین، ذات هستند یا غیر ذات؟

باب: عین ذات هستند.

نظام العلما: پس خدا متعدد شد و مرکب. ذات با علم دو چیزند که مثل سرکه و شیر عین یکدیگر شدند. مرکب از ذات و علم یا از ذات و قدرت علاوه بر این ذات لاضدله و لاندله است، علم که عین ذات است، ضد دارد که جهل باشد، علاوه بر این دو مفسده، خدا عالم است، پیغمبر هم عالم است، من هم عالمم، در علم شریک شدیم، مابه الاشتراک داریم. علم خدا از خودش هست و علم ما از او، پس ما به الامتیاز داریم، در نتیجه خدا مشترک شد از مابه الامتیاز و مابه الاشتراک و حال آنکه خدا مرکب نیست.

باب: من حکمت نخوانده ام.

نظام العلما: علم فروع مستنبط از کتاب و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوف بر علوم بسیاری مثل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق،

شما که بایید «قال» را صرف کنید.

باب: کدام قال؟

نظام العلما: قَالَ يَقُولُ قَوْلًا، قَالَ قَالًا قَالُوا قَالَتْ قَالَتَا قُلْنَ، آقای باب،

باقی را شما صرف کنید.

باب: در طفولیت خوانده بودم فراموش شده.

نظام العلما: در هو الذي يريكم البرق خوفاً و طمعاً؛ خوفاً و طمعاً

بر حسب ترکیب چیست؟

باب: در نظرم نیست.

نظام العلما: معنی این حدیث را بگوئید لعن الله العيون الثلاثة فانها

ظلمت عيناً واحداً.

باب: نمی دانم.

نظام العلما: مأمون خلیفه از حضرت رضا علیه السلام پرسید: ما الدلیل علی

خلافة جدك؟ قال آية انفسنا قال لولا نسانا قال لولا ابنائنا. وجه استدلال

امام رضا علیه السلام چیست و وجه ردّ مأمون بر امام و ردّ امام بر خلیفه چیست؟

باب (باتحیر): این حدیث است؟

نظام العلما: بلی حدیث است. شأن نزول ﴿إِنَّا آغَطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾

معلوم است. حضرت رسول می گذشت، عاص گفت: این مرد ابتر

است، عن قریب می میرد و اولادی از او نمی ماند. حضرت غمگین

شد، از برای تسلیت آن حضرت این سوره نازل گشت، حال بگوئید این

چه تسلیت است؟

باب: واقعاً شأن نزول سوره این است؟

نظام العلما: آقایان این طور نیست؟

حضار (همگی): بلی.

باب: مهلت دهید فکر کنم.

نظام العلما: ما در عهد جوانی به اقتضای سن شوخی می کردیم و

این عبارت علامه را می گفتیم إذا ادخل الرجل علی الخنثی والخنثی علی

الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی.»

باب: (پس از فکر) این عبارت از علامه است؟

حضار: بلی.

نظام العلما: از علامه نباشد، از من باشد، معنی آن را بیان فرمایید،

آخر نه شما باب علم اید!

باب: چیزی به خاطر نمی رسد.

نظام العلما: یکی از معجزات پیغمبر قرآن است و اعجاز آن با

فصاحت و بلاغت است. تعریف فصاحت چیست و با بلاغت چه

فرقی دارد و نسبت بین آنها چیست؟

باب: در نظرم نیست.

نظام العلما: اگر در نماز کسی شک کند بین دو و سه چه کند؟

باب: بنا را بر دو بگذارد.

ملاً محمّد مامقانی: ای بی دین، تو شکیات نماز را نمی دانی، ادعای

بابیت می کنی؟

باب: بنا را بر سه بگذارد.

ملاً محمّد مامقانی: پیدا است دو نشد، سه است. تو نوشته ای که اول

کسی که به من ایمان آورد نور محمد و علی است؟

باب: بلی.

ملاً محمد مامقانی: پس تو متبوع و آنها تابع و تو از آنها افضلی؟

علم الهدی: خداوند در قرآن فرموده پنج یک مال را در راه خدا

دهید و تو گفته‌ای یک سوم مال را دهید! چرا؟

باب: ثلث هم نصف خمس است، چه تفاوت دارد؟ (خنده شدید حضار).

نظام العلما:

چند ازین الفاظ و اخبار و مجاز سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

من در بند لفظ نیستم. کرامتی مطابق ادعای خود بر من بنما تا مرید شوم.

باب: چه کرامت می خواهی؟

نظام العلما: اعلی حضرت در پایش مرض نقرس است. او را

صحتی ده.

ولیعهد: دور رفتی! همین شما را تغییر حال داده، جوان کنند، ما

این مسند را به او واگذار می کنیم.

باب: در قوه ندارم.

نظام العلما: عزت بی جهت نمی شود. در عالم لفظ گنگ، در عالم

معنی لنگ. چه هنری داری؟

باب: آیات فصیحه می خوانم: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ﴾ - و تاء سماوات را با «زبر» خواند.

ولیعهد (با تبسم):

و ما بتاءٍ و الفِ قد جُمِعَا يُكسر في الجرِّ و في النَّصب معاً

باب: اسم من علی محمد است بارب موافق است.

نظام العلما: هر علی محمد و محمد علی چنین است، گذشته از این، باید شما دعوی ربوبیت کنید نه بابیت.

باب: من آن کسم که هزار سال است انتظار او را می کشید.

نظام العلما: یعنی شما مهدی صاحب الامرید؟

باب: بلی.

نظام العلما: شخصی یا نوعی؟

باب: شخصی.

نظام العلما: نام او محمد فرزند حسن است و نام مادر او نرجس، صیقل، سوسن است و نام تو علی محمد و نام پدر و مادر تو چیز دیگر. زادگاه آن حضرت سامره است و زادگاه تو شیراز است. سن او بیش از هزار سال، سن تو کمتر از چهل سال است. وانگهی من شما را نفرستاده‌ام.

باب: دعوی خدایی می کنید؟

نظام العلما: مثل تو امامی مانند من خدایی می خواهد.

باب: من به یکروز دو هزار بیت می نویسم! کی می تواند چنین کند؟

نظام العلما: من در دوران توقف در عتبات، آدمی داشتم که هر روزی دو هزار بیت می نوشت. آخر الامر کور شد. شما هم این عمل را ترک کنید والا کور خواهید شد.

چگونگی توبه باب و توبه نامه او

مذاکره مجلس ولیعهد هرچه بود و به هر کجا انجامید سرانجام ولیعهد

برخاست و رفت و مأموران، باب را به منزل خود برگرداندند.
پس از این رویداد، نوکران به دستور ولیعهد، باب را احضار کردند
و به زمین انداختند و کتک مفصلی به او زدند. باب که سختی کتک و
تلخی چوب و شلاق را چشید و نتوانست سخت جانی کند، ناچار از در
توبه و انابه وارد شده، عفو طلبید.

متن توبه نامه باب خطاب به ولیعهد - ناصرالدین - میرزا:

فداک روحی، الحمدلله کما هو اهل و مستحقه که ظهورات فضل و
رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده، بحمدالله
ثمّ حمداً له که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که
به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان
فرموده، أشهدالله من عنده، که این بنده ضعیف را قصدی نیست که
برخلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگرچه بنفسه
وجودم ذنب صرف است، ولی قلبم چون موقن به توحید خداوند جلّ
ذکره و نبوت رسول الله ﷺ و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر
بر کلّ ما نزل من عندالله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف
رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم
جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت
او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد.
استغفرالله ربّی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و
کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت

خاصه حضرت حجة الله ﷺ را محض ادعای مبطل و این بنده را هیچ ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند، والسلام.

جواب توبه نامه

سید علی محمد شیرازی! شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشرف والا ولیعهد دولت بی زوال ایده الله و سده و نصره و حضور جمعی از علمای اعلام اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شما است و موجب قتل. توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود بلا تأمل احکام مرتد فطری بر شما جاری می شود.

حرره خادم الشریعة المطهرة

ابوالقاسم الحسین الحسینی

علی اصغر الحسین الحسینی

پس از پایان گفتگو، ولیعهد نامه ای به شاه نوشته، ماجرا را گزارش داد و نامه خود را چنین آغاز نمود:

به حکم همایونی، محمل فرستاده باب را با زنجیر از ارومیه آورده، به کاظم خان سپرده شد.

سپس مشروح گفتگو را نوشت و در خاتمه چنین نگاشته:

چون مجلس تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرده، باب را

چوب مضبوط زده و تنبیه معقول نموده و از غلطهای خود توبه و استغفار کرده و التزام پا به مہری سپرد کہ دیگر این غلطها را نکند و فعلاً نیز محبوس است. منتظر حکم اعلیٰ حضرت اقدس شہریار روح العالمین فداه است.

پس از این جریانات باب را دست بسته بہ قلعه چہریق برگردانده، محبوسش ساختند. در دوران زندانی بودن باب، ماجراهایی بہ دست دستیاران وی بہ وقوع پیوست و فتنہهایی برانگیخته شد.

پایان کار باب

ناصرالدین شاہ و صدراعظم (امیرکبیر) چون دیدند ہر روز در گوشہای از کشور آشوبی برپا شدہ، بلوایی راہ می افتد و دانستند تا باب زندہ است این فتنہ انگیزیها و آتش افروزیها پایان نخواہد یافت، ناچار بہ والی تبریز دستور کشتن باب را دادند. او نیز بہ حسب دستور، باب و چند نفر یارانش را از قلعه چہریق بہ تبریز آورد و حبس نمود و پس از سہ روز، فتوای ارتداد و حکم قتل او را از علما گرفتہ، تصمیم بہ کشتن باب گرفتند.

پیش از ظہر روز چہار شنبہ ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ باب را با محمد علی زفوزی بہ چوب بستند کہ تیرباران نمایند. بہ هنگام شلیک، طناب چوب در اثر برخورد تیر پارہ شدہ باب رهاگشت و از دود تفنگ استفاده کردہ، پنهان شد و پس از جستجو وی را در یکی از حجرات سرباز خانہ پیدا کردہ، بار دیگر بہ چوب بستہ، تیرباران نمودند.

حسین علی (بهاء)

میرزا حسین علی در سال ۱۲۳۳ ه.ق دو سال پیش از باب در تهران متولد شد. بهاییان می گویند حدیثی که از حضرت علی علیه السلام نقل شده که:

انا اصغر من ربی سنتین؛

من از پروردگارم دو سال کوچک ترم.

اشاره است به اینکه سید علی محمد از حسین علی دو سال کوچک تر خواهد بود.

معلوم نشده این روایت را از کجا نقل کرده اند. در کدام کتاب معتبر از راوی موثقی نقل شده است، و اگر هم چنین حدیثی باشد چه ربطی به حسین علی و علی محمد دارد؟! پاسخش به عهده دانشمندان بهایی است. او ادبیات و علوم مقدماتی را در تهران تحصیل کرده و با عرفا و فضلا و نویسندگانی که با پدرش دوستی داشتند معاشرت داشته و بنابه نوشته **کشف الحیل** که از میرزا ابوالفضل نقل می کند، مدت ها نزد میرزا نظر علی حکیم درس خوانده است و مدت دو سال که در سلیمانیه کردستان بوده تحصیلات خود را نزد شیخ عبدالرحمن عارف ادامه داده است. در پیش بهاییان چون سخن از تحصیلات حسین علی به میان می آید خیلی مؤمنانه می گویند:

حضرت جمال ابهی، روح من سواه فداه، تحصیلات خواندن و نوشتن نداشته است؛ یعنی امی بوده و همه علوم و کمالاتش لدنی بوده است.

میرزا حسین علی پیش از آنکه به باب بگردد در سلک متصوفه و در اویش بود و به قول پسرش عبدالبهاء در **مقاله سیاح** بر سر کلاه و بر دوش موی پریشان داشت. بنابه قول برخی هنوز نشانه‌های دوران درویشی او از قبیل تبرزین، جبه درویشی، کلاه ترمه‌ای سوزن زده و غیره در خانواده او نگهداری می‌شود. پس از آنکه آوازه داعیه سید علی محمد را شنید در سلک پیروان او درآمد، ولی تاریخ دقیق و صحیح بابی شدن او در دست نیست.

میرزا عباس در **مقاله سیاح** همین اندازه نوشته است:

چون مسأله باب شیوع یافت آثار میلان در او ظاهر گشت.

و از **نقطة الکاف** استفاده می‌شود که گرویدن وی به باب در سال ۱۲۶۱ یا ۱۲۶۲ بوده است. زیرا بنابه نوشته حاج میرزا جانی در اوایل داعیه باب، برادرش میرزا یحیی چهارده ساله بود و پس از اتمام پانزده سالگی به باب ایمان آورد و در آن هنگام حسینعلی به باب گرویده بوده است. چنانکه خود یحیی می‌گوید:

من وقتی که بالغ (۱۵ ساله) شدم خواستم از یکی از علمای اعلام تقلید کنم و در فکر این مطلب بودم. در آن اوان برادرم حسین علی شبها پیروان باب را به خانه می‌آورد و آنها کلمات باب را می‌خواندند؛ تا اینکه یک شب مناجاتی از باب خواندند. من مجذوب شده، به او ایمان آوردم.

مؤلف الكواكب الدرّیه می‌نویسد:

چون به بیست و هفت سالگی رسید به باب ایمان آورد.

ولی ظاهراً یک سال یا یک سال و نیم تاریخ ایمانش را جلوتر گفته است. پس از انتشار خبر مرگ محمدشاه، حسین علی به تهران آمد و در این امر مردد شد که در تهران بماند و از دور تماشاگر انقلاب قلعه شیخ طبرسی باشد - چنانکه تا آن وقت چنین بود - یا به کمک یاران و هم مسلکان بشتابد. البته خود ترجیح می داد که در تهران باشد و راه سلامت پیش بگیرد. ولی چون برادر کوچک او میرزا یحیی عازم رفتن شد میرزا نیز به همراهی وی ناگزیر گردید.

میرزا، به همراهی برادرش یحیی راه مازندران پیش گرفت و در راه حاج میرزا جانی کاشانی هم به آنها ملحق گردید. شاید کسان دیگری هم همراه بوده اند و هنگامی که به نزدیکی های آمل رسیدند به دست مأموران حکومت دستگیر و زندانی شدند.

حسین علی پس از چند روز با نیرنگی از دام جسته، با ندامت به سوی تهران بازگشت و تصمیم قاطع گرفت پس از این، هیچ گاه چنین بی احتیاطی نکند.

شاه و مرحوم امیرکبیر (صدراعظم) که تصمیم داشتند هر آشوبی را سرکوب کرده، به هر نحوی اوضاع کشور را سامان بخشند؛ به کشتار بابیان کمر بستند. ۳۸ نفر از سران آنها که قرّة العین و سلیمان خان نیز در میان آنان بودند، گرفتار تصمیم شاه و صدراعظم شدند.

میرزا حسین علی که اوضاع را وخیم دید توقف در ایران را خلاف حکم خرد تشخیص داده، احباب را در چنگ دولتیان گذارده، به هر نحوی بود خود را به عراق رساند و نفس راحتی کشید و به انتظار پایان کار نشست.

چون امیرکبیر از دنیا رفت و میرزا آقاخان نوری همشهری و
آشناکی حسین علی بهاء به مقام صدارت عظمی ارتقا یافت، میرزا را
دعوت نمود و او به ایران بازگشت.

توطئه ترور شاه

میرزا حسین علی از عتبات برگشت و چندی در تهران بود و بایار و
اغیار دیدن نمود و در روز بیست و هشتم شوال سنه ۱۲۶۸ ه.ق به ده
افچه رفت. درست در همین روز سه یاشش نفر از بابی ها در دوشان تپه
به سوی ناصرالدین شاه تیراندازی کردند، ولی تیرها به خطا رفت، جز
یک تیر که به شانه شاه اصابت نمود. آن هم زخمش چندان کارگر نبود و
این هنگامی بود که او بر اسب نشسته، به شکار می رفت.

این سوء قصد سبب شد که بار دیگر در تهران دستگیری ها آغاز
گردد. آنچه مسلم است این بار چهل نفر از مشاهیر بابیه دستگیر شدند.
۲۸ نفر را کشته، بقیه را پس از مدتی آزاد ساختند. بهایان تعداد
دستگیر شدگان و کشته ها را خیلی بیش از اینها نوشته اند. آواره در
الکواکب الدرّیه می نویسد:

می گویند تنها در یک شب هشتاد نفر را کشته در خارج شهر به
چاله انداخته اند.

قره العین و چند نفر دیگر که در رویداد پیشین دستگیر شده، در
زندان به سر می بردند در این پیشامد، محکوم و کشته شدند.
دستگاه حکومت که مصمم بود کار بابیان را یکسره کند همت خود

را به دستگیر کردن میرزا یحیی (صبح ازل) که در آن هنگام به عنوان سرپرست بابیان شناخته می‌شد، واداشت و برای کسی که او را دستگیر کرده تحویل حکومت نماید هزار تومان جایزه معین نمود. با این حال، او به دست نیامد و در لباس درویشی به عراق گریخت.

تحصن حسینعلی در سفارت روس

حسین علی بهاء که خطر را حتمی دید و لهیب آتش را در نزدیکی خود احساس نمود، چنان وحشت زده و متحیر گشت که قافیه را بکلی فراموش کرد و به سفارتخانه روس پناهنده شد. نماینده روسیه هم از وی پشتیبانی بی‌دریغی نمود و از تحویل دادن وی به مأموران دولت ایران به شدت امتناع ورزید و پس از کشمکش و گفتگوی زیاد، او را به نزد صدراعظم فرستاد و درخواست نمود که باید سلامتی بهاء تضمین گردد، و بهاء را از خانه صدراعظم به زندان روانه ساختند.

رهایی از زندان

پس از آنکه صدراعظم با تعهد، حسین علی را از سفیر روس تحویل گرفته، روانه زندانش ساخت، بیش از چهار ماه این مرد در زندان به سر برد و نخستین روز ربیع‌الاول سال ۱۲۶۹ ه.ق با حمایت دولت و سفارت روس و اعمال حق کاپیتولاسیون در مورد وی، از زندان نجات یافته در معیت نمایندگان دولت ایران و روس رهسپار بغداد گردید.

یحیی (صبح ازل)

وی برادر کوچک و ناتنی حسین علی است که در اوایل بلوغش (سال دوم داعیه باب) مانند برادرش حسین علی، به باب گروید و به دلیل کمی سن و ناپختگی نتوانست راه و چاه را تشخیص داده مانند بهاء با احتیاط گام بردارد. شب و روز فکر و ذکرش بایگیری شد و در نتیجه تمرینهای متوالی توانست مانند باب، عبارات عربی درست کرده به اصطلاح آیات نازل نماید.

طولی نکشید این تازه به دوران رسیده، در رشته نزول آیات چنان ترقی و پیشرفت نمود که از پیشینیان جلو افتاد و با نامه‌های متوالی خود را به باب شناساند.

باب چون دریافت این جوان برخلاف برادرش به راستی دلباخته و از روی صداقت طبع به او گرویده است، سادگی و صداقتش را پسندید و به آینده او امیدها پیدا کرد و او را با القاب صبح ازل، مرآت، شهره و وحید، مفتخر ساخت.

سرانجام کار به جایی رسید که باب، صبح ازل را جانشین و وصی خود قرار داد و سفارش نمود تا کتاب بیان را که باید نوزده واحد و هر واحد نوزده باب می‌شد و در مدت بیش از سه سالی که باب در زندان ماکو و چهریق به سر می‌برد، نتوانسته بود بیش از باب دهم از واحد نهم را بنویسد، به اتمام برساند.

صورت وصیت‌نامه باب را که صبح ازل به خط خود از روی خط باب

استنساخ کرده و برای ادوارد براون فرستاده بود و او نیز نمونه خط را کلیشه نموده و در **نقطة الکاف** منتشر کرده بود، بدین قرار است:

الله اکبر تکبيراً كبيراً. هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم
إلى الله المهيمن القيوم، قل كل من الله مبدوءن، قل كل إلى
الله يعودون. هذا كتاب من على قبل نبيل ذكر الله للعالمين إلى
كل من يعدل اسمه اسم الوحيد ذكر الله للعالمين. قل كل من
نقطة البيان ليدوءن ان يا اسم الوحيد فاحفظ ما نزل
في البيان وأمر به فانك لصراط حق عظيم.

این نامه‌ای است از پیش خدای مهیمن و قیوم به سوی خدای مهیمن و قیوم. بگو همه از خدا آغاز شده‌اند. بگو همه به سوی خدای باز می‌گردند. این نامه‌ای است از علی پیش از نبیل (علی محمد) که ذکر خداست برای عالمیان به سوی کسی که نام او مطابق نام وحید است (یحیی) که ذکر خداست بر عالمیان. بگو همه از نقطه بیان (باب) آغاز می‌گردند. ای نام وحید (یحیی) چیزهایی را که در بیان نازل شده نگهداری کن و (مردم را) به او، امر نما. پس تو راه بزرگ حق هستی.

این رویدادها سبب شد پس از کشته شدن باب، نام میرزا یحیی که در آن تاریخ بنابه گفته ادوارد براون نوزده سال بیشتر نداشت بر سر زبانها افتاده، همه بابیان او را به سمت ریاست بشناسند و در زیر پرچم زعامت او گرد آیند. مطلب به قدری واضح است که حتی بهاییان با همه دشمنی و ستیزگی که به وی ورزیدند، نتوانستند وصایت او را انکار

کنند و ناچار شدند بگویند این در ظاهر کار بود و حقیقتش یک توطئه
بیش نبود که از طرف حسین علی و ملا عبدالکریم و باب به منظور حفظ
و حراست جان حسین علی چیده شد.

میرزا حسین علی در بغداد خواست به ابتکار تازه‌ای دست زده،
صبح ازل را دور از انظار مردم نگه دارد و جز در مواقع حساس و بسیار
نادر، نگذارد مردم با او تماس بگیرند و این کار را در پیش میرزا یحیی
و سایر رؤسای بابیان چنین توجیه نمود که می‌خواهد جان صبح ازل از
خطرهای احتمالی مصون مانده، اهمیتش در انظار بیشتر جلوه کند. زیرا اگر
صاحب چنین داعیه‌ای در میان مردم و جلو چشم آنان زیست کند و با
هر خودی و بیگانه خلط و ارتباط داشته باشد، رفته رفته از اهمیتش در
انظار می‌کاهد و دیگر مردم حاضر نمی‌گردند او را به خدایی بستایند.

این نقشه در نظر میرزا یحیی و برخی دیگر از صاحب نظران بابی
پسندیده آمد. در نتیجه میرزا یحیی خود را تسلیم نظریه میرزا
حسین علی کرد و در پرده خفا، جمال کبریایی! خود را پنهان ساخت. او
به آسانی به کسی رخصت نمی‌داد به حضور باهر النور او مشرف شده،
مستفیض گردد و بسیار کم اتفاق می‌افتاد که جمال بی‌مثال خود را در
مجمعی ظاهر سازد یا کسی بتواند با او تماس بگیرد، مگر پس از
افزایش و شدت درد طلب. بنابراین زمام امور به دست با کفایت میرزا
افتاد و او در میان جمع مشغول رسیدگی به امور گردید.

البته اوضاع و رویدادهای بعدی روشن ساخت که حسین علی در
این کار حسن نیت نداشته است. او می‌خواست با این دسیسه دست

ازل را از کارها کوتاه کرده، او را از انظار مستور دارد، تا خود حلّ و فصل امور را در دست گرفته با فراغت خاطر زمینه مساعدی برای آینده خویش فراهم سازد.

بنابه نوشته ادوارد براون در مقدمه **نقطة الکاف** همزمان میرزا اسدالله تبریزی (دیّان) که باب او را کاتب آیات صبح ازل قرار داده بود و زبان عبری و سریانی را نیکو می‌دانست، دعوی **مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ نَمُوْدَ بَهَاءِ بَا** وی به مباحثه و مجادله بسیاری برخاست تا سرانجام دیان، به صورت مرموزی به دست بابیان کشته شد و به روایت کنت دوگوبینو سنگی به پای وی بسته او را در ارون رود غرق نمودند.

بابی‌ها از سال ۱۲۶۹ ه.ق تا سال ۱۲۸۰ ه.ق در حدود یازده سال در عراق اقامت داشتند و از هنگامی که در بغداد گرد آمدند؛ همه روزه میان آنان و مسلمانان اختلاف و کشمکش بود و این اختلاف و نزاع روز به روز سخت‌تر می‌شد.

تبعید دسته جمعی بابیان به اسلامبول

به دنبال فساد و تباهی و قتل و غارت‌های گسترده‌ی جماعت بابیه در بغداد، کربلا و نجف و به ویژه آزار و اذیت زائران ایرانی، حکم اخراج آنان از عراق صادر شد و با توافق دو دولت ایران و عثمانی، به اسلامبول تبعید شدند، لذا نزدیک به هشتاد نفر از آنان همراه بهاء‌راهی تبعیدگاه جدید شدند، اما صبح ازل از ترس اینکه مبادا گزندى به وی رسد در کسوت درویشی با ریش انبوه و گیسوان بلند تنها و ناشناس

حرکت می نمود و چون به نزدیکی اسلامبول رسیدند، او نیز به جمع ملحق گشت و همه با هم وارد اسلامبول شدند.

پس از چهار ماه توقف در اسلامبول دولت عثمانی چنین صلاح دید که آنها را از اسلامبول بیرون برده، در ادرنه ساکن سازد. از این رو آنها را به آن شهر منتقل نمود.

انشعاب بابیان به ازلی و بهایی و برپاشدن رستاخیز

پس از ورود به ادرنه، میرزا حسین علی اوضاع را بر وفق مراد دید و دانست وقت آن رسیده است هوایی را که مدت‌ها در سر می پروراند و به امید آن روزها را شب و شبها را روز می کند، جامه عمل بپوشاند.

سرانجام میرزا، دل به دریا زد و آنچه را که می خواست بگوید گفت. او خود را من یظهره الله خواند. قیامت باب را برپا شده و آیین وی را نسخ شده دانست و با اصرار از میرزایحیی خواست که بر اطاعت وی گردن نهد.

میرزایحیی که تازه فهمیده بود باید جریمه سنگین آن همه آسوده نشستن و در پشت پرده یا سرادق عظمت زیستن‌ها را بپردازد، دید بیش از دو راه پیش روندارد. یا باید هوای ریاست و وصایت و نزول آیات و سواری گرفتن از بابیان را از سرش به در برد و مانند اشخاص عادی سر سپرده میرزا شود و ربوبیت وی را راست بشمرد، یا تا پای جان ایستادگی و مقاومت کند.

او راه دوم را پسندید و بدون تردید از در مخاصمت برآمد. در نتیجه گروهی به طرفداری میرزا حسین علی، یحیی را باطل شمردند و جمعی سر

به اطاعت یحیی گذاشته، از میرزا دوری جستند.

این دو دسته رفته رفته تشنه خون یکدیگر شدند. تهمت و فحش و ناسزایی نماند که به همدیگر نثار نکنند. اگر کسی کتاب بدیع حسین علی را دیده باشد می داند داستان از چه قرار است.

ازلی، انشعاب، سخنان و نوشته های میرزا را تأویلی، کارش را فتنه و خودش را ملعون می داند و می گوید:

رفته بودیم قدری آسایش حاصل نماییم و از شرّ فتنه ایمن باشیم
و فراغتی حاصل شود که وساوس شیاطین به هوای نفس سری
برانگیخته، خلل در اعتقادات انداخته، فتنه نوی برپا کرده: الفتنه
نائمة لعن الله من أيقظها.

و در جای دیگر گوید:

دلم می سوزد که به جهت بعد زمان، امثال ماها به ادیان تأویلی
متمسک بوده، چندی خوش کرده، خون جگر می خوردیم به
خیال آنکه از دین تأویلی زورکی فارغ شده ایم.

میرزا نیز درباره سید محمد اصفهانی ازلی به میرزامهدی گیلانی
چنین می نویسد:

«والذی امرک بما ظهر من قبلک یلعنه کل الذرات ولكن هو
لا یستشعر فی نفسه لأنّ الله ضرب علی قلبه غشاوة النار؛
کسی که تو را امر کرده به آنچه نوشته ای (مقصود سید محمد
اصفهانی است) همه ذرات جهان به او لعن می کنند، ولی او خودش
نمی فهمد. زیرا خداوند به قلب او پوشش آتشین گذارده است.

و در جای دیگر گوید:

آن عبادتی که منوط به عبادت عجل باشد (مقصود میرزایحیی است) اصفیاء الله از آن منزّه هستند.

باز در جای دیگر راجع به سید محمد و میرزایحیی چنین

می نویسد:

«قد اتّخذ لنفسه عجلاً جسداً له خوار و يدعوا للناس اليه
اعتراضاً على مظهر نفس الله و اثبات الرياسة لنفسه؛

سید محمد برای پرستش خود گوساله صدا داری را (که جز یحیی کسی نیست) برگزیده و مردم را به سوی او می خواند، به منظور اینکه به مظهر خود خدا اعتراض کرده و برای خود ریاستی بسازد.

تبعید حسین علی به عکا و فرستادن یحیی به قبرس

حکومت عثمانی دید اگر بین این دو گروه متخاصم تفرقه نیندازد و هر یکی را به جایی تبعید نکند، ممکن است فتنه ها برپا شود و کشتارهای دسته جمعی به راه افتد. از این رو حسین علی را با پیروانش که بنابه نوشته الكواكب الدرّیه ۷۳ نفر بودند، به عکا، و یحیی را با سی نفر از پیروانش به قبرس فرستاد.

آواره می نویسد:

هیچ کس از بایبان جریان تبعید را تا آن روزی که قشون و مأمورین حکومت آمده آنها را حرکت دادند نمی دانستند، بجز حسین علی که از همه چیز اطلاع داشت.

از سال ۱۲۸۵ ق که میرزا به عکا تبعید شد تا تاریخ ۱۳۰۹ در آنجا می‌زیست و بساط الوهیت و ربوبیت را بدون هیچگونه رقیب و مزاحم پهن کرده، مشغول نوازش بندگان ذلیل و گرفتن وجوه از آنان گردید. برای اینکه این بساط گسترده که به قیمت خون صدها نفر و بی‌خانمانی صدها نفر دیگر به دست آمده بود، پس از میرزا برچیده نشود و اولاد و نوادگانش نیز از این سفره رنگین بهره‌مند گردند؛ پس از خود پسر بزرگش عباس افندی و بعد از او فرزند دیگرش محمدعلی را (برادر ناتنی عباس) جانشین خود ساخت و در «کتاب عهدی» که وصیت‌نامه میرزا است به این خلافت تصریح نمود و سرانجام در سال ۱۳۰۹ ه.ق در ۷۶ سالگی طومار عمرش برچیده شد و آن خدای ازلی و ابدی مهیمن قهار و ... برای همیشه در زیر خاک مدفون گردید.

نبوت از نظر باب و بهاء

سید علی محمد و حسین علی در نوشته‌های خود، پیامبران را می‌پذیرند و همه را مظاهر اسماء و صفات خدا می‌دانند و خود را از زمره آنان، بلکه برتر و بالاتر از پیامبران پیشین و نسخ‌کننده آیین‌های سابق و کتابهای آسمانی قلمداد می‌کنند.

سید علی محمد، خویشتن را پیغمبر مستقل و صاحب کتاب و شریعت مانند انبیای اولوالعزم چون ابراهیم، موسی، عیسی و محمد ﷺ می‌شمارد. گاهی می‌گوید من همان رسول الله هستم که رجعت نموده‌ام و بار دیگر خود را آدم بدیع و فطرت اول دانسته می‌گوید: انگشتی

من که در دست من است همان انگشتری است که در دست آدم بود و آیه نگین انگشتر من همان آیه نگین انگشتر اوست. ولی مانند این است که آدم در مقام نطفه بود و رفته رفته بلوغ و رشد پیدا کرد. زیرا هر ظهور پسین، درجه اکمل ظهور پیشین است. الآن من که هستم مثل این است که همان شخصم در سنین دوازده سالگی و من یظهره الله که پس از من می آید محبوب چهارده ساله جهانیان خواهد بود.

اما حسین علی او را مقدمه وجود خود و مبشر دعوت خویش دانسته، به عنوان حضرت مبشر از وی نام می برد و گاهی خود را به عیسی و او را به یحیای تعمید دهنده تشبیه می نماید.

نمونه‌ای از سخنان باب

باب گوید:

رجوع محمّد و مظاهر نفس او به دنیا شد و ایشان اوّل عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار به وحدانیت او نموده، آیات باب او را به کل رسانیدند و خداوند به وعده‌ای که فرموده در قرآن ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۱ ایشان را ائمه گردانید و به همان دلیل که نبوت محمد از قبل ثابت است رجوع ایشان به دنیا

عندالله و عندالوالعلم ظاهر است و آن دلیل آیات الله است که ما علی الارض از اتیان مثل او عاجز می باشند.^۱ حضرت حجت ظاهر شد به آیات و بینات به ظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است.^۲ خداوند عالم - عزّ شانه - در هر کور به آنچه اعلی علو اهل آن کور است، تفاخر می نمایند، حجت را نازل می فرمایند؛ چنانکه در زمان نزول قرآن افتخار کل به فصاحت کلام بود از این جهت خداوند قرآن را به اعلی علو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله قرار داد... و شبهه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب به علم توحید و دقایق معرفت و شؤونات ممتنعه نزد اهل ولایت بود. از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار داده.^۳ او که شب و روز می خوانده اللهم اعطنی کتابی بیهی، حال که خداوند عطا فرموده، نمی گیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر بتواند از آنچه قلم حیا می کند در حق او مرتکب می شود و حال آنکه کتاب، کتاب خدای او بوده و رسول، رسول او.^۴

۱. بیان، واحد اول، باب دوم.

۲. بیان، واحد اول، باب ۵.

۳. بیان، واحد دوم، باب اول.

۴. بیان، واحد سوم، باب ۱۴.

از این گفته‌ها به خوبی پیدا است که باب خود را رسول مستقل دارای شریعت، و نوشته‌های خویش را آیات خدا و کتاب آسمانی می‌داند.^۱ همچنین مدعی است که رسول الله ﷺ و مظاهر نفس و ائمه دوازده گانه و حضرت زهرا علیها السلام و نواب چهار گانه حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه رجعت نموده‌اند، و خود را رجعت رسول الله و ظهور حضرت حجت معرفی کرده، گروندگان اولیه هجده گانه‌اش را که از آنان به حروف حیّ تعبیر می‌نماید رجعت ائمه و نواب اربعه می‌نامد.

باید پرسید این اصحاب هجده گانه که با خود باب ۱۹ نفرند، چگونه با رسول الله و حضرات معصومین و نواب اربعه که تعدادشان ۱۸ نفر است تطبیق می‌یابد؟ اگر باب و هر یک از حروف حیّ را رجعت یکی از حضرات معصومان و نواب اربعه حساب کنیم؛ یکی باقی می‌ماند و به این قسمت نه باب و نه حروف حیّ راضی نخواهند بود.

افزون بر این، باب که به یک مقام قناعت نورزیده، خود را دارنده دو مقام رجعت رسول الله ﷺ و ظهور حضرت حجت علیه السلام می‌داند. پس آن ۱۸ نفر حروف حیّ چگونه رجعت شانزده نفر را انجام داده‌اند؟ حل این اشکال به عهده طرفداران باب است. مگر اینکه بگوییم چون رجعت امر مشکل و پرزحمتی است دو نفر دست به دست هم داده و رجعت یک نفر را فراهم کرده‌اند! باب هم چون حساب را نادرست دیده است فقط اسامی یکایک ائمه علیهم السلام و نواب اربعه را شمرده و گفته است اینان رجوع کرده‌اند. دیگر از تطبیقشان با حروف حیّ سخنی به میان نیاورده است.

۱. ما راجع به آیات در آینده مفصلاً بحث خواهیم کرد.

نوشته‌ها و کتابهای حسین علی نیز آکنده از ادعای نبوت و چگونگی نزول وحی بر وی و آغاز کار و سرانجام او و پیامبران پیشین است که آمدن او را وعده داده‌اند که پس از او تا هزار سال پیامبری نخواهد آمد و هر کس چنین ادعایی کند دروغ است و نباید پذیرفت و ...

بخشهایی از گفته‌های حسین علی بهاء

ای گروه بیان، مرا با شمشیرهای اعراض نکشید. سوگند به خدا، خوابیده بودم که دست اراده خداوند رحمان شما بیدارم کرد و امر نمود که میان آسمان و زمین ندا کنم. این از پیش خودم نیست، اگر شما بدانید.^۱

ای گروه بیان، اگر اختیار این کار در دست خودم بود هیچگاه خود را آشکار نمی‌کردم. بترسید از خدا و اعتراض نکنید به کسی که از جانب خداوند با ادله و براهینی که شما از پیامبران دیگر دارید، آمده است و من نشسته بودم، خدای توانای شما مرا بپا داشت و من ساکت بودم او مرا به فرمان محکم و متینش به سخن آورده و خوابیده بودم، بیدارم ساخت و نازل کرد بر من آیات چندان که هر شمرنده توانا از شمردن آن ناتوان است. بگو آیاتی را که از قلم من نازل گشته و آیاتی که در پیش خودتان هست بخوانید و انصاف دهید و از تجاوز کنندگان نباشید.^۲

۱. اقدس، ص ۱۴۵: «قل یا ملاءالبیان لا تقتلوننی بسیوف الاعراض. تالله کنت نائما ایقظنی

ید اراده ربکم الرحمن وامرنی بالنداء بین الارض والسماء. لیس هذا من عندی لو اتمتم تعرفون.»

۲. اقدس، ص ۱۴۹.

سوگند به خدا، بیان نازل نشده است مگر به خاطر من و هیچ بشارتی به مردم نداده است مگر بشارت ظهور مرا. به خداوند که محبوب (سید علی محمد) به ذکر و نام من خاضع بود، چه رسد به خودم. انصاف دهید و از ظالمین و ستمگران نباشید.^۱

این دعوت من همان است که محمد رسول الله ﷺ مژده آن را به شما داده است. ای مردم، بترسید از خدا. این همان است که در قرون و اعصار گذشته همواره به یاد او بودید.^۲

ای خدای من، تو حاضر و ناظری! چگونه در میان بندگان گرفتار و مبتلا شده‌ام، در صورتی که چیزی نمی‌خواهم جز خضوع نزد در رحمتت، چنان در رحمتی که آن را به روی همه موجودات زمینی و آسمانی باز نموده‌ای، من آنها را امر ننموده‌ام جز به چیزی که تو فرمانم داده‌ای و آنان را دعوت نکرده‌ام جز به چیزی که تو مبعوثم نموده‌ای، و اگر گفته‌ام بیایید به سوی من، نظری نداشته‌ام جز چیزی که تو به او ظاهر ساخته‌ای و مبعوثم کرده‌ای.^۳

ای پسر سلطان، جناب شما پیش از این مرا دیده بودید. یکی از مردان عادی بودم و اگر امروز بیایی، مرا با نوری می‌بینی که هیچ‌کس نمی‌داند کی او را ظاهر ساخته و با آتشی می‌بینی که کسی نمی‌داند کی آن را فروخته است و لکن مظلوم خودش می‌داند و می‌شناسد و می‌گوید دست اراده خداوند که پروردگار

۱. اقدس، ص ۱۶۱.

۲. اقدس، ص ۱۶۴.

۳. اقتدارات، ص ۲۱۳.

جهانیان است او را روشن ساخته است و دست قدرت خداوند که صدایش شنیده نمی‌شود، او را فروخته است. سوگند به خدا که وعده فرارسید و مکلم طور در سدره ظهور سخن می‌گوید و بیشتر مردم از گروه بی‌خبرانند. ای امیر، من کار خود را پوشانده بودم، خدا آن را برملا ساخت و خوابیده بودم که نسیم خدا بیدارم کرد. چون سرم را بلند کردم از همه جا می‌شنیدم که گفته می‌شد: ای سخنگوی سدره، مبارك باد زمینی که با قدم تو به شرف رسید و نفسی که به ندای تو لبیک گفت و شخصی که به سوی تو آمد. برخیز و بگو ای گروه مردم که در روی زمین زندگی می‌کنید، افکار من مانند افکار شما نیست، راه شما را نمی‌روم، چیزی را که در کتابهای پیشینیان وعده داده شده‌اید بیاد آورید.^۱

کوتاه سخن اینکه جای هیچ تردید نیست که این دو نفر خود را از پیامبران شمرده و مردم را به خویشتن دعوت نموده‌اند.

همچنین عباس افندی در کتاب **مفاوضات**، پس از آنکه از دعوت و تبلیغ و رسالت حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله سخن رانده؛ علی محمد باب را در شمار آنان در آورده، ظهور آثار عجیب و مشروعات عظیمه و تأثیر در عقول و افکار عمومی و... را از جوان تاجری، دلیل بزرگی گرفته بر اینکه او نیز مانند ابراهیم و موسی و غیره مربی کل است. سپس او را با همه طمطراقش مبشر ظهور بهاء دانسته و پدرش (بهاء) را هم از زمره

آنان و افضل و اکمل از همه آنها شمرده است. همچنین در کتابهای دیگر بهاییان به همین مطلب اعتراف شده؛ مثلاً قاینی در کتاب *الدروس الدیانة* پس از آنکه همه انبیا را مظاهر خدا و هیاکل نورانیه می داند و فرقی در میان آنان نمی بیند - جز از لحاظ اقتضای زمان و تفاوت اوقات و استعدادها، و از این جنبه تابش انوار آنان را متفاوت می داند و برخی را بر برخی ترجیح و تفضیل می دهد - بهاء و باب را از مظاهر خدا می شمارد و آنان را صاحب دین و شریعت و کتاب معرفی می کند.

به طوری که پیشتر اشاره کردیم، گلپایگانی در کتاب *فرائد*، در پاسخ پرسش شیخ الاسلام که می پرسد آیا اینان امام بودند یا پیغمبر، در تنگنا گرفتار شده نبوت و پیامبری آنان را انکار می کند و می گوید:

اینان مقام ربوبیت را دارا می باشند، نه امامت و نبوت را! ولی در آخر کلامش گوید: مقام ربوبیت همان مقام شاریت است و این اعترافی است از وی به شاریت و پیامبر بودن اینان.

خاتمیت

عقیده مسلمین به خاتمیت رسول اکرم و اینکه پیغمبر اسلام آخرین پیامبر، و دین اسلام آخرین دین الهی است و تا پایان جهان باقی و جاوید خواهد بود؛ سخنی نیست که به دلخواه گفته شده و بر حدس و گزافه مبتنی باشد، بلکه عقیده‌ای است که ریشه محکم قرآنی و روایتی دارد. ما در اینجا به برخی از آیات و روایاتی که در این باره است

اشاره می‌نماییم:

در سوره احزاب آیه ۴۰ چنین آمده است:

﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ
خَاتَمَ النَّبِيِّينَ ﴾^۱

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست. همانا او فرستاده خدا و
پایان دهنده پیامبران است.

و در سوره مائده آیه ۳ می‌خوانیم:

﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ
لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ﴾

امروز دین شما را به کمال رسانده، نعمت خود را بر شما تمام
نمودم و خشنود شدم که اسلام دین شما (جهان بشریت) باشد.

در سوره انعام، آیه ۱۱۵ می‌فرماید:

﴿ وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَّا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ ﴾

سخن راستین و موزون پروردگارت تمام شد. کسی را توانایی
تغییر دادن آنها نیست.

توجه به یک نکته، دلالت این آیات بر خاتمیت صریح‌تر و روشن‌تر
می‌سازد و آن این که از مسلمات قرآن است که از آغاز تا انجام در جهان

۱. خاتم در لغت، چیزی که به وسیله آن چیزی را پایان می‌دهند. به همین علت به انگشتر،
خاتم گفته شده است. زیرا بر روی نگین انگشتر، نام یا عنوان مخصوصی حک می‌کردند و
در پایان نامه آن را به جای مهر روی نامه می‌زدند.

بیش از یک دین نبوده و همه پیامبران مردم را به سوی آن خوانده‌اند.
این امر در منطق قرآن؛ اسلام (تسلیم بودن در برابر خداوند)
نامیده شده است، چنانکه در سوره بقره، آیه ۱۳۲ می‌فرماید:

یعقوب به فرزندان خود سفارش نمود خداوند برای شما این دین
را انتخاب کرده است. پس البته با اسلام از دنیا بیرون روید.

در سوره آل عمران، آیه ۶۷ می‌فرماید:

ابراهیم یهودی و نصرانی نبود، ولکن مسلمان حنیف بود.

همچنین در آیه ۱۳ سوره شوری به مسلمانان چنین خطاب می‌کند:
خداوند برای شما دینی قرار داده است که در پیش، به نوح و
عیسی و موسی توصیه نموده بود.

هرچند احکام ادیان با هم اختلاف داشته، لیکن از آنجا که ماهیت و
هدف و اصول کلی یکی بوده است؛ این اختلاف در وحدت ادیان
تأثیری نداشته است، بلکه اختلاف آنها مانند اختلاف مرتبه ناقص یک
چیز است بارتبه کامل آن.

جای تردید نیست که دین رفته رفته مراحل تکامل خود را پیموده
تا اینکه در دوران رسول اکرم ﷺ به کمال و تمامیت خود رسیده و
دیگر نیازی به آمدن پیغمبر جدید نبوده است.

سخنان پیغمبر اکرم برای پیروانش، حجیت و قطعیت کامل داشت
و طبق آیه قرآن؛

او از روی هوا و هوس سخنی نمی‌گوید و هر چه گوید از طرف

خدا و به دستور اوست.^۱

هرچه می فرمود از طرف خدا می فرمود. ایشان نه تنها اسمی از پیامبر و دین آینده نبرده، بلکه در روایات متعدد به پایان یافتن دوران تشریح و خاتمیت خویش تصریح نموده است.

در حدیث منزلت می فرماید:

ای علی، نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به موسی، جز اینکه هارون دارای مقام نبوت بود، ولی پس از من پیامبری نخواهد بود.

در حدیث دیگر می فرماید:

مَثَل من در میان پیامبران مانند آن است که کسی خانه بسیار خوب و زیبا و کاملی بسازد، ولی خشت آخرین را نگذارد. هرکس آن خانه را ببیند می گوید: خانه خوبی است، فقط جای این خشت باقی است. من همان خشت آخرینم و با من پیامبران ختم شدند.

علی محمد و حسین علی با این اصل مسلم اسلامی مخالفت ورزیده و خود را ظهور مستقل خوانده، دوران اسلام را سپری شده دانسته و قرآن را منسوخ معرفی نمودند.

سید علی محمد می گفت:

ظهورات را نه ابتدایی است و نه انتهایی. الی ما لانهاية، شمس

حقیقت طالع و غارب می‌گردد و از برای او بدئی و نهائیتی نبوده و نیست و لم یزل و لایزال این شأن بوده و عندالله خواهد بود^۱ و قبل از آدم عوالم و اوادم مالانهایه بوده^۲ و بعد از من یظهره‌الله ظهورات دیگر خواهد بود مالانهایه^۳. هر ظهور بعدی اشرف از ظهور قبل و مقام بلوغ آن می‌باشد و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد. چنانکه غین دارد نهصد ظاء را ولی ظاء هزار غین را ندارد.^۴ هیئت اولیه در هر ظهور بعدی بنحو اقوی و اکمل از ظهور قبل ظاهر می‌شود. مثلاً آدم در مقام نطفه بوده و نقطه بیان در مقام جوانی دوازده ساله و من یظهره‌الله در مقام جوانی چهارده ساله.

سید علی محمد برای اینکه راه را برای پیغمبر واپسین هموار سازد، درباره او بشارتها داده و مدیحه‌سرایی‌ها نموده و بارها پیروانش را سفارش می‌نمود که مواظب باشند هنگام ظهور من یظهره‌الله تأخیر و تعلل نورزند و همگی بی‌درنگ به او بگردند و الا نیست صرف خواهند بود.

او احتمال نمی‌داد که به این زودی‌ها کسی پیدا شود و دعوی من یظهره‌اللهی کند و دین او را نسخ نماید و نامش را از سر زبانها بیندازد. از این رو می‌گفت:

۱. بیان، واحد سوم، باب پانزدهم و نیز واحد چهارم، باب چهاردهم.

۲. بیان، واحد سوم، باب سیزدهم و نیز واحد چهارم، باب چهاردهم.

۳. بیان، واحد چهارم، باب دوازدهم و نیز واحد هفتم، باب سیزدهم و نیز واحد نهم، باب نهم.

۴. بیان، واحد سوم، باب سیزدهم و نیز واحد چهارم، باب دوازدهم.

پس از این معلمها در مکتب‌خانه‌ها بچه‌ها را نزنند، زیرا من
 یظهره‌الله در میان آنان خواهد بود.

و گاهی می‌گفت:

چون من یظهره‌الله به شکل من در اصلا ب پدرانش است خداوند
 به احترام او همه زمینها را پاک گردانید و گاهی از عدد غیاث (۱۵۱۱)
 یا مستغاث (۲۰۰۱) یا اسم الله الاغیث (۱۵۰۱) سخن می‌راند.

در باب هفدهم از واحد دوم بیان فارسی چنین گوید:

اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل می‌شوند، احدی در نار
 نمی‌ماند، الا آنکه کل مبدل می‌گردند به نور.

نیز در باب پانزدهم از واحد سوم بیان فارسی چنین گوید:

امید از فضل خداوند عطف رؤف این است که در حین ظهور من
 یظهره‌الله به او امر عالیه خود در الواح خود، کل عباد خود را از رقد
 بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که یا غیاث یا مستغاث
 شده در نار بمانند.

غیر از اینها نیز عبارات زیادی در بیان هست که دلالت می‌کند بر
 اینکه جناب باب وعده ظهور من یظهره‌الله وعده می‌داده و می‌گفته که
 غیر خدا کسی از وقت ظهور او اطلاعی ندارد. هر چند پیش‌بینی
 می‌کرده که این فرد پس از سالیان درازی، مثلاً هزار سال یا دو هزار
 سال، پیدا شود.

برخلاف نظر باب، گروهی از پیروان نگذاشتند آب کفن باب خشک
 شود و یکی پس از دیگری دعوی من یظهره‌اللهی کردند. همچون:

میرزا اسدالله تبریزی که باب او را کاتب آیات ازل قرار داده و او را به اسم الله الدیان لقب داده بود، و میرزا عبدالله غوغا و حسین میلانی و سید حسین اصفهانی و محمد نبیل زرنندی و شیخ اسماعیل و ملاهاشم و غیر اینها.

مؤلف هشت بهشت در صفحه ۳۰۳ می گوید:

پس از کشتن میرزا اسدالله^۱، میرزا عبدالله متخلص به غوغا، این مقام را ادعا نمود و او یکی از قلندران بی باک و صوفیان چالاک بود. پس از او حسین میلانی (حسین جان) در تهران ادعای مقام موعود را نمود و از دنبال او شخص نایبای کاشانی و از پی آن سید حسین اصفهانی و پس از آن میرزا محمد نبیل اُخرس زرنندی، هر یک چنین ادعا کردند و کار به جایی رسید که هر کس بامدادان از خواب برمی خاست تن را به لباس این دعوی می آراست.

حسین علی که بر مسند نبوت نشست و بر سریر من یظهره اللهی تکیه زد، رقبا و مخالفان را از میدان به در کرد و چون از زندگی باب پند آموخته بود، بهانه به دست کسی نداد و با صراحت کامل گفت: پس از من تا هزار سال هر کس با هر چیزی بیاید، نباید به حالش اعتنا کنند. زیرا تا هزار سال ظهور نخواهد آمد.

۱. ادوارد براون به نقل از کنت دو گوینو، در مقدمه **نقطة الکاف** گوید: پس از آنکه بها با دیان بر سر این ادعا به مباحثه برخاست، سرانجام سنگی به پای وی بسته و او را در ارون رود غرق نمودند.

پاره‌ای از سخنان میرزا

بگو که ظهورات منتهی شد. هر نفسی قبل از اتمام الف سنه ادعا نماید هر که باشد، هر چه بیاورد، باطل بوده و هست. حمد کن مقصود عالم را که تو را تأیید فرمود و راه نمود، اوست مقتدر و توانا یابن دوست محمد. معنی استقامت آنکه ناس آگاه می‌شوند و به یقین مبین بدانند که بعد از ظهور اعظم، به ظهوری محتاج نبوده و نیستند. نقطه اولی، یعنی مبشر جمال کبریا ناس را بشارت داد تا قلوب را پاک سازد و مهیا نماید و قبل از اتمام امر، علمای ایران بر قتلش فتوی دادند و شهیدش نمودند و بعد نیز اعظم کشف حجاب نمود و عالم امر و خالق به ظهورش کامل و محکم به آنچه مقصود کل بود، ظاهر شد. اگر موهومی یافت شود و ادعا نماید آنه کذاب مفتر. اگر نفسی به کل آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنه که هر سنه آن دوازده ماه است بما نزل فی القرآن، ابدأ تصدیق نمائید.^۱

این سخن میرزا که:

بعد از ظهور اعظم به ظهوری محتاج نبوده و نیستند؛

چگونه با گفته دیگرش سازش پیدا می‌کند؟ آنجا که گفته است:

پس از هزار سال ظهور نو ظهور دیگری خواهد آمد.

زیرا آنچه از سخن اول او فهمیده می‌شود این است که دیگر پس از

میرزا نیازی به پیامبر و آیین‌گذار نیست و به وسیله او جهان و جهانیان به کمال رسیده‌اند و مقصود همه پیامبران هم او بوده است.

اگر گفته شود که بعدها پس از هزار سال به پیامبر جدید خواهد افتاد؛ آن وقت معلوم می‌گردد هنوز عالم امر و خلق به کمال مطلوب خود نرسیده و بایستی حوصله نمود تا جهان به حد کمال خود برسد و پیامبر کامل‌تری ظهور نماید. زیرا هر ظهور پسین، اکمل از ظهور پیشین است. پس در این صورت مقصود کل، او (آن شخص آینده) می‌شود و مژده‌های انبیا بر او تطبیق می‌یابد، نه بر این مرد. زیرا اگر بناست این بشارات و اشارات به آخرین ظهور تطبیق شود؛ میرزا آخرین ظهور نیست، و اگر آخرین ظهور بودن لزومی ندارد، چرا وقتی مسلمین همه آنها را به پیغمبر اسلام تطبیق می‌کنند، میرزا نمی‌پذیرد و می‌گوید مقصود منم؟ حال که بناست به یکی از پیامبران وسطی تطبیق شود، آیا بهتر نیست که همان پیامبر اسلام که نبوتش را خود آقایان هم می‌پذیرند تطبیق دهیم و هر روز دنبال کسی نگردیم؟

اگر قبول نمودیم که هر چه از پیامبران درباره ظهور بعدی بیان داشته‌اند، مقصود و منظور همه، حضرت بهاءالله بوده و بس؛ چرا درباره این ظهور بعدی که اکمل و اتم از حضرت بهاءالله خواهد شد، هیچ‌یک چیزی نگفته‌اند و نه بشارت، که اشارتی هم نکرده‌اند؟ حتی بهاءالله خود کلمه‌ای درباره او نگفته و تنها کاری که کرده اجازه آمدن پیش از هزار سال را، از او سلب نموده است؟

دیگر اینکه اگر کسی نعره جان خراش انی انا الله العزیز الحکیم یا انی

انا الله الفرد القديم یا امثال آن را کشید و دعوی تجدید دور و مظهریت نمود و ما هم سخن میرزا را در دست گرفته، به او عرض نماییم که بر طبق نص شریف، جناب عالی تا هزار سنه باید صبر کنی و گرنه کذاب و مفتری خواهی بود و او به ما پاسخ دهد که حق - جل جلاله - با علم یفعل ما یشاء و رایت یحکم ما یرید خود؛ اگر به سماء حکم ارض نماید و به شب، نام روز گذارد؛ به کسی نمی رسد فضولی کرده و سخنی بگوید، باید چه کرد؟ یا اگر گفت: ای مطرود، هزار سال در یک لحظه گذشت و نفهمیدی. یا گفت: من اقدس و الواح میرزا را نسخ کرده ام و همه آنها هیچ شده و به کسی نمی رسد با آنها به من اعتراض نماید؛ مردم چگونه به سخنانش پاسخ گویند؟

اینان در مورد اسلام می گویند چون مقتضیات زمان و مکان مختلف و شرایط زندگی و روابط ضروری عصر در تغییر و تبدیل است، نمی شود یک دین در همه این احوال جاری گردد و بایست بر طبق تغیرات و تبدلات دوران، دین هم سپری گشته، دوره جدیدی در دین آغاز گردد؛ ولی در آیین بهاء می گویند جهانیان باید دست کم تا هزار سال به این دین و شریعت عمل کنند. اگر کسی بگوید دین بهاء که بر حسب مقتضیات زندگی صد سال و دوست سال پیش ساخته شده و در این مدت دگرگونی های زیادی حاصل گشته، به طوری که دگرگونی این مدت خیلی بیش از آن دگرگونی ها است که در دوران هزار ساله اسلام حاصل گشته، پس باید دوران این دین نیز سپری شده باشد؛ حضرات می گویند: حضرت بهاء الله صریحاً فرموده اند تا هزار سال هر

کسی ادعای مظهریت کند دروغگو و کذاب است.

قائم یا مهدی موعود

فِرَق مختلف مسلمین بویژه شیعه عقیده دارد به این که پس از آنکه آلودگی و فساد و تباهی سراسر روی زمین را فراگرفت و آشوب و اغتشاش و اضطراب و نگرانی و ستم جای آسایش و آرامش و عدل را گرفت؛ خداوند، مصلح بزرگ و پیشوای بلندمرتبه‌ای را برمی‌انگیزد تا با تشکیل حکومت جهانی خود در سایه حق و عدالت به کالبد بی‌جان جوامع بشری روح تازه بخشد و درهای سعادت و صلح و صفا و آرامش را به روی بشریت بگشاید. اوضاع نکبت بار و نابسامان را سامان بخشد و وحشت و نگرانی را برطرف سازد.

نام مبارک این شخص نام رسول خدا ﷺ، کنیه‌اش ابوالقاسم، فرزند برومند امام حسن العسکری علیه السلام و او دوازدهمین پیشوای شیعیان است که در سال ۲۵۵ هجری در روز نیمه شعبان، هنگام طلوع فجر، از رحم نرگس خاتون در شهر سامرا متولد شده و پس از فوت پدرش در سال ۲۶۰ از نظرها ناپدید گشته و خداوند او را برای چنان روزی ذخیره نموده است.

آیا باب مهدی موعود هم هست؟!

علی محمد در آغاز جز بابیت داعیه دیگری نداشت، یا آن را ابراز نمی‌کرد و تنها می‌گفت: من از طرف امام غایب به دعوت برخاسته‌ام

و گفته‌های من از طرف اوست. گواه این سخن آنکه او در همان وقت خود به احکام اسلام عمل می‌نمود. چنانکه برای ادای مناسک حج به مکه رفت و نمازهای پنجگانه را می‌خواند. کتاب **نقطة الکاف** از نمازهای او به هنگام رفتن به آذربایجان داستان‌ها نقل می‌کند. همچنین پیروانش مانند ملا حسین بشرویه‌ای - که عقل منفصل او و به اصطلاح باب‌الباب بود - تا دم مرگ نمازهای شبانه‌روز را هرچند در ظاهر می‌خواندند. اولین کتابی هم که از قلم باب صادر شد، **احسن القصص** است که در شرح و تفسیر سوره یوسف قرآن نوشته شده، و این خود گواه است بر این که او خود را پیرو قرآن می‌دانسته، و گرنه معنی ندارد که کسی خود را پیامبر صاحب شریعت بداند و قرآن را کتاب منسوخ معرفی کند کتابش عبارت باشد از شرح یکی از سوره‌های قرآن و خود در آن کتاب حتی یک کلمه درباره نسخ قرآن و رسیدن دوران کتاب دیگر دم نزده باشد.

در همان کتاب درباره امام غایب، ناله‌ها سر داده و نام او و نام پدرش را طبق معتقدات شیعیان محمد بن الحسن العسکری علیه السلام گفته و نیاکان او را تا علی بن ابی طالب علیه السلام شمرده است.

باید دانست که ادعای بابیت در آن دوره چندان دشوار نبود. زیرا با بدآموزی‌های شیخ احمد احسایی که به پیروان خود می‌گفت باید در هر دوره‌ای شیعه خالصی باشد که به حضور امام برسد و از او کسب فیض کند و آن را به مردم برساند؛ پذیرش بابیت تا حدی هموار شده بود. او پیوسته جمله **سمعت عن الحجة** را می‌گفت و بدین وسیله به پیروان خود

تلقین می کرد که به حضور حضرت می رسد و کسب فیض می نماید.
لیکن این مرد به این ادعا (بایّت) کفایت نکرد و چنانکه نوشتیم در
تبریز باصراحت کامل و سماجت عجیبی مدعی مقام مهدویت شد و
پس از آن بارها می گفت: من همان مهدی موعود آل محمد هستم که
مدت ها انتظار او را می کشیدید. وی می گفت:

حضرت حجت علیه السلام ظاهر شد به آیات و بینات، به ظهور نقطه بیان
که عین ظهور نقطه فرقان است.^۱ اگر مؤمنین به رسول الله و کتاب
او یقین کنند که ظهور قائم علیه السلام و بیان، همان ظهور رسول الله است
به نحو اشرف در آخرت، و این کتاب بعینه همان فرقان است که به
نحو اشرف نازل شده در آخرت، احدی از مؤمنین به قرآن خارج
از دین خود نشده، و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان
می نمودند. آنچه خداوند بر عیسی نازل فرموده، تحفه ای بود من
قبل الله از برای محمد رسول الله و آنچه بر رسول الله نازل فرموده
تحفه ای بود من الله به سوی قائم آل محمد علیه السلام و آنچه در بیان
متکون می شود تحفه ای است از قبل نقطه بیان به سوی من
یظهره الله.^۲

حسین علی هم در تأیید این سخن می گوید:

نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات، ادعای قائمیت
نموده، الی حین قریب صد هزار نفر اطاعتش نمودند و به خدمتش

۱. بیان، باب ۱۵ از واحد اول.

۲. بیان، باب ۱۵ از واحد دوم.

قیام کردند. قائم حقیقی به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود،
شهیدش نمودند و بر اطفای نورش همت گماشتند.^۱

مقصود میرزا از آن نفس، غلام احمد قادیانی است که در هندوستان
ادعای مهدویت کرد و مقصودش از قائم حقیقی سید علی محمد باب
است. میرزا با این سخن خواسته هم حقانیت باب و باطل بودن رقیبش
غلام احمد را برساند و هم دلسوزی کند که مردم چگونه سخن
شخصی را که باطل است به جان و دل پذیرفتند و حق را تنها گذاشته،
در حقش ستم روا داشتند.

او چون خواسته راه را برای مهدویت حضرت مبشر هموار سازد
وارد تحقیقات علمی که تنها شایسته مقام ربوبیت و الوهیت وی
می باشد گشته و با یک دلیل دندان شکن وجود حضرت محمد
بن الحسن را از اساس منکر می شود و می گوید:

قسم به آفتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده، لوجه الله
می گویم تو آگاه نیستی. در قبل تفکر نما که راوی وجود قائم یکی
از انانث بوده، چند از اهل عمائم با او اتفاق نموده و جعفر را
تکذیب نمودند و ناحیه مقدسه جابلقا و جابلسا ترتیب دادند و
ناس بیچاره را از نفحات وحی ربانی در ایام الهی محروم نمودند.

خود وی در کتاب احسن القصص و تفسیر کوثر و نیز در بیان فارسی،
(محمد بن الحسن) را در زمرة امامان دوازده گانه شمرده و حتی دوران

غیبت صغرای او و نواب چهارگانه‌اش را پذیرفته و یکایک را نام برده است. همچنین میرزا جانی کاشانی که از بابیان متعصب و معاصر باب بوده و نامش در این کتاب زیاد ذکر شده است؛ در کتاب **نقطة الکاف**، در صفحه ۸۵ می‌نویسد:

خلاصه شمس ولایت در دوازده برج طالع گردید. اول آن شاه ولایت بوده و آخر ایشان محمد بن الحسن العسکری بوده علیه السلام.

و در صفحه ۸۶ همین کتاب تصریح کرده که:

تاریخ تولد حضرت قائم علیه السلام عدد «نور»، دویست و پنجاه و شش از هجرت می‌شود.

سپس دوره غیبت صغری و کبری و تاریخ نواب اربعه از حسین بن روح و دیگران را نقل می‌کند و می‌گوید:

دوره غیبت کبری هزار سال شد.

بعد می‌گوید:

علی محمد همان محمد بن الحسن العسکری است!

به همین سبب آیتی در **کشف الحیل** می‌گوید:

بابی‌های قدیم معتقد بودند که حضرت حسن عسکری فرزند داشت، ولی بعدها منکر شدند.

آری، اول خیال می‌کردند می‌شود گفت محمد بن الحسن العسکری علیه السلام وجود داشته و او همان علی محمد باب است که بعدها خروج کرد. لیکن وقتی دیدند این سخن از بی‌پایگی به حد مسخره رسیده است،

ناچار شدند بگویند که حسن عسکری اصلاً فرزندی نداشت و راوی وجود حضرت، تنها یک زن است.

هر کس اهل اطلاع باشد می داند که راوی وجود قائم یک زن نیست، بلکه روایاتی که تنها در کتابهای سنّیان درباره این موضوع نوشته شده خیلی بیش از همه نوشته‌های بها است. چنانکه برخی از آنها را بعضی از دانشمندان جمع کرده و فهرست‌نامه‌های بزرگی تألیف نموده‌اند.^۱

روایاتی که در کتابها و نوشته‌های شیعیان است خود چندین برابر روایات اهل تسنن بوده و ده‌ها مجلد شده است. تنها مطالعه جلد سیزدهم بحار الأنوار برای پی بردن به حقیقت کافی است.

۱. صدر (آیه الله)، سید صدر الدین، کتاب المهدی؛ صافی (آیه الله)، لطف الله، منتخب الاثر.

اشعار شیوا

در رد باب و بها

اثر طبع

مرحوم آیت الله حاج ملا محمد جواد صفانی گلپایگانی قدس سره

اشعار شیوا

منعمی را شکرافزون از شمار
که ز فیض او خرد شد آشکار
داد زیب آفرینش از خرد
و از خرد کرد آدمی را اختیار
از خرد گردید تحصیل شرف
شد خرد بر عزت و شوکت مدار
زاد عُنُقبا از خرد گردید جمع
عیش دنیا از خرد شد برقرار
شد خرد شمع طریق معرفت
شد خرد ره سوی قرب کردگار
ای خوش آنکورفت در حصن خرد
یافت از هوش طبیعی اعتبار
رست از بسند هوا و قال و قیل
بست دل در عقل فطری استوار

گرچه ناشد بی خرد کس آدمی
 نَز خرد تنها توان شد رستگار
 هم خرد باید که باشد مستقیم
 ورنه از او فتنه‌ها آید به بار
 نیک آموزار بیاموزی همی
 تا ملک باشد تو را آموزگار
 نه ز روی وهم و تسویلات نفس
 پشت پا بر شرع زن بوجهل وار
 امر باطل یافت از نقص خود
 یاز وَهْم و سَفْسَطَه رنگ و نگار
 یاز راه اِعْوَجاج و شبه‌های
 که نماید مردکی ابلیس سار
 زین سبب گشتند بعضی احمقان
 منکر مهدی سلیل هفت و چار
 حُجَّت یزدان امام منتظر
 سرور دوران شه گیتی مدار
 مهدی موعود سبط مصطفی
 خسرو مسعود فخر روزگار
 داور گون و مکان قُطب زمان
 شبل حیدر مصطفی را یادگار
 قائم آل محمد آنکه هست
 بر وجودش قائم این نیلی حصار

آنکه آیاتش^۱ فزون شد از حساب
بر وجودش نص قاطع بی شمار^۲
در کتاب خود «نفایس» شمه‌ای
گفته‌ام ورچه بود یک از هزار
غیبت مطلق چو نورش مظهر است
در حجاب غیب شد خورشیدوار
غائب است و نفع او چون آفتاب
در وِرای ابر باشد برقرار
دشمنش را گر پدر بودی نبود
منکر خورشید در نصف النهار
صافیا چون دیدیش با چشم دل
گر کسی شد منکر او غم مدار
هم بچشم ظاهر از داری خلوص
باش اندر دیدنش امیدوار

۱. معجزات و خوارق عادات منقول‌ه‌ی از آن حضرت از حد تواتر خارج بلکه معجزات و آیات آن بزرگوار در هر یک از زمان حضرت عسکری علیه السلام و غیبت صغری و کبری به تواتر معنوی ثابت و مسلم است و برای کسی که مختصر مراجعه به کتب احادیث و تواریخ نماید جای تردید باقی نخواهد ماند.

۲. نصوص و اخبار معتبر که دلالت بر تعیین آن جناب و اینکه فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است دارند و همچنین متعرض سایر خصوصیات و غیبت طولانی و علائم ظهور آن حضرت می‌باشند و از حضرات پیغمبر و ائمه طاهرین هر یک روایت شده بسیار و به مراتب بالاتر از تواتر است.

گر شعاع آفتاب نوربخش

هست اندر دیده‌ی خفاش تار

سهل باشد، پرتویی زان نور نیست

نیست سنخیت چه باید کرد کار

نوریان هستند چون جویای نور

ناریان را دل بود هم سوی نار

ماه را با گل تواند کس نهفت

گر بگیرد از نم دریا غبار

موشک کورار نبیند آفتاب

یا سگی بر ماه بنماید عوار

نزعمی آن نقص بیند آفتاب

نه زعوعو این شود مه لکه‌دار

دیدن ما هم بقدر بینش است

فهم کن گر دانشت آید به کار

هست چون عالم مقام امتحان

تا تمیز گل دهد دانا ز خار

ابله‌ی چند از غیابش مغتم

گشاه و کردند بی‌شرمی شعار

دعوی باب و نیابت ای عجب

سر زد از بعضی سبک مغزان خوار

قائد هر یک در این حرف سخیف

شور شهوت حرص جاه و اقتدار

تازگی هم گفت مَصروعی منم^۱

آنکه او را داشت عالم انتظار

احمقی نادان و عاری از شرف

پست طبعی سست مغزی بی مهار^۲

چون فساد قول و فعلش بُد عیان

لاجرم سوی دَرک بر بست بار

گشت رسوا شد به دار انتقام

و از وجود او نجس شد چوب دار

گر نمی بودی مخبُط از چه روی

هر زمان زو نغمه‌ای شد آشکار

۱. مقصود علی محمد شیرازی پسر سید رضای بزاز است که سنه ۱۲۶۰ ادعای ذکریت کرد.

سپس ادعای باییت و نیابت حضرت امام عصر را نمود. بعداً داعیه‌ی مهدویت در او پیدا شده

و خود را امام زمان و مصلح موعود معرفی کرد. پس از آن ادعای پیغمبری نمود و در ۱۲۶۶

تمام دعاوی خود را منکر شده توبه کرد، و توبه‌نامه خود را نزد ناصرالدین شاه فرستاد و در

همان سال به مجازات خود رسید و اعدام شد. بعضی این اختلاف دعاوی او را راجع به خبط دماغ

او دانسته‌اند که بر اثر تابش آفتاب در وقتی که می‌خواست تسخیر شمس نماید مخبُط گردید.

۲. شاید بعضی گمان کنند بعض کلماتی که در این اشعار است فقط بعنوان مذمت و هجو آورده

شده در حالی که اهل اطلاع می‌دانند همه این کلمات و مطالبی که به این طایفه نسبت داده

می‌شود بیان واقع و نسبت به آنچه تاریخ و مردمان مطلع از این طایفه نقل کرده‌اند بسیار

مختصر است. کسی که بخواهد دزد یا چاقوکش یا آدم‌کشی را به این اوصاف معرفی کند

ناچار باید با لفظ دزد و آدم‌کش او را بشناساند.

گفت اول سید ذکرم سپس
گفت باب حجتم در روزگار
پس بگفتا نایب خاصم چو دید
شد به بعضی مردم نادان سوار
بعد از آن گفتا که من خود مه‌دیم
قائمیّت یافت بر من انحصار
زان سپس بالا زد و گفتا به من
کرده حق امر نبوت واگذار
اولین کس بد که شد مؤمن به من
احمد و پس حسیدر والاتبار^۱
تا به آنجا رفت حرف یاوه‌اش
کز خدایی دم زد آن عاری ز عار
طرفه‌تر این بُد که گه از خوف و بیم
ز ادعای خویش می‌جستی فرار
گفت در شیراز در مسجد صریح
من نیّم حجّت نه بابم نه مدار^۲

-
۱. در مجلس معروفی که در حضور ناصرالدین شاه زمان ولیعهدی او در تبریز با حضور علماء تشکیل شد و سید علی محمد شیرازی از عهده جواب مسائل خیلی آسانی که هر شاگرد مکتبی می‌داند بیرون نیامد از او پرسیدند که تو گفته‌ای: «اول من آمن بی‌تور محمد و علی». این عبارت از تو است؟ جواب داد: بلی از من است. ملاحظه کنید کسی که ادعای بایبیت داشت یاوه‌گویی را به جایی می‌رساند که از همان امامی که خود را باب علم و یا نایبش می‌داند؛ خویش را بالاتر بشمارد و نفهمد که یک نفر نمی‌شود نسبت به شخص دیگر هم تابع باشد و هم متبوع.
۲. پس از اینکه در حکومت حسین خان آجودانباشی چوب بسیار بر پای او زدند و به ←

از برای ناصرالدین شه نوشت^۱

توبه‌اش را با کمال انکسار

نقطه‌ی اولی گر این نادان بود

جهل پس باشد ملاک اعتبار

ور به مکر و حيله کس می شد ولی

پس به شیطان بایدت کرد افتخار

از عبارات سخیفش در بیان^۲

وانهمه اغلاط بی حد و شمار

و آنکه گوید بعد داود و زبور

بود موسی در مرور روزگار

← مسجد وکیل رفت؛ اظهار توبه و انابه کرد و پای شیخ ابوتراب را بوسید. قریب شش ماه در حبس بود تا سواران معتمدالدوله گرجی او را به اصفهان بردند. او به سیاست خود یا حسب الامر دولت روسیه که مطابق نوشته کینیازدالقورکی روسی مؤسس بایبگری بودند، او را مخفی نمود (به تاریخ روضة الصفا مراجعه شود).

۱. توبه نامه‌اش عیناً در بسیاری از کتابها چاپ و منتشر شده است.

۲. آنقدر اباطیل و سخنان بی معنای غلط اندر غلط که هیچ شخص مستقیم المشاعر به آن تفوه نمی‌کند در بیان است که انسان متحیر می‌شود که برای نمونه کدام یک را بنویسد، با این همه جرح و تعدیلی که بهایی‌ها در آن کرده‌اند هنوز از بیم رسوایی آن را در دسترس عموم نگذاشته‌اند. برای اطلاع خوانندگان این چند فقره نوشته شد (قل کل ليقولون لا اله الا الله الذي امننت به كل الوصافيين قل كل ليقولون لا اله الا الله الذي امننت به كل النعاتيين - الحمد لله الذي قد ظهر ذاتيات الحمديات باطر از طرز طراز طرزائته واشرق الكونيات باشراق شوارق شراق شراقه جلا کلا رفعا بهیا بهیانا جملا نا جمولانا عظمانا).

من چه گویم هست ممکن امتحان
بهر آن کو هست حق را خواستار
دین اگر شد اذن دادن بهر زن
در زنا تا بلکه گردد باردار^۱
ای دو صد لعنت بر این آئین و دین
که از آن چون صاحبش آید ببار
گر بُدی برهان به تطبیق عدد
هر مطابق بُد ولّی کامکار^۲

۱. یکی از قوانینش آن است که اگر از کسی فرزند نمی‌شود زنش با بیگانه هم‌بستر شود (زهی خجالت و رسوایی).

۲. اشاره است به استدلال علی محمد باب و جواب آن در مجلس معروف، گفت: اسم من علی محمد به حساب ابجد (۲۰۲) است و با رب وفق دارد. نظام العلماء جواب داد که هر علی محمد و محمد علی با رب وفق دارد، پس هر علی محمد و محمد علی می‌تواند این ادعا را بنماید و علاوه بر این شما باید ادعای ربوبیت کنید نه بابت! در جواب گفت: من آن کسم که هزار سال است انتظار ظهور او را می‌کشید. نظام گفت: یعنی شما مهدی صاحب الامرید؟ گفت: بلی. نظام گفت: شخصی یا نوعی؟ گفت: شخصی. نظام جواب داد که نام مبارک او محمد بن الحسن و نام مادر او نرجس و نام تو علی محمد و نام پدر و مادرت چیز دیگر است. در همین مجلس بود که علی محمد باب را امتحان کردند و او از عهده جواب هیچ یک از سؤالات که بسیار سهل و ساده بود بیرون نیامده مشتش باز شد. باری غرض این است که اگر تطبیق علی محمد با رب یا وفق لفظ ساغر که در شعر حافظ است با تاریخ ادعای او دلیل باشد؛ پس همه کس می‌تواند دعوی کند و صدها از این گونه تطبیقات ارائه دهد، پس چنانچه ذکر شده ضلالت هم مثل ساغر مطابق با تاریخ ظهور علی محمد است (۱۲۶۱) و حسینعلی بهاء مطابق است با کور بی‌بها و همچنین با گرگ بد و عباس که مقصود عباس افندی است مطابق با وسواس و شوقی مطابق با شیطان پلید است.

ور بود تطبیق را رسم و اثر

هست اینان را ضرر کن اعتبار

هست تاربخش ضلالت کز خری

دم زد از اِضلال مردم در چهار

ساغر حافظ کجا گردد دلیل

کز ضلالت یافت بسی شک انکسار

هست کور بسی بها نام و لقب

از بسها کن جمع یابی بسی غبار

هم بود اندر شمار گرگ بد

گشته اغنام ضعیف او را دچار

هست هم عباس و سواس ای پسر

چون ز الخناس آمد یادگار

نیز شوقی هست شیطان پلید

گر کنی تطبیق گردی شاد خوار

باری او چون رفت، یارانش ز پس

مسلکی کردند هر یک اختیار

گفت او را نائیم صبح ازل^۱

بودم او را همچون همیشه مستشار

برخلافش مردکی شاید دون^۲

نطفه‌ی شیطان پلید نابکار

۱. میرزا یحیی صبح ازل برادر کوچک بهاء است که خود را جانشین علی محمد باب می‌شمرد.

۲. مقصود حسینعلی نوری است که قره العین به او لقب بها داد.

دزد مال و دزد جان و دزد دین
بَد لعاب و بَد شعار و ناگوار
قُرَّة العین ار بها گفتش ، نداشت
نزد دانایان بها و اعتبار
تا خورد از شیر برخی گوسفند
تا شود بر پشت مشتی خر سوار
بی حیایی کرد کامل پانهاد
در مقامی کش محال آمد گذار
گفت در باطن که نک پیغمبرم
بسا کتاب تازه‌ای از کردگار
باب در « مَن يُظْهِرُ^۱ » ار گفته سخن
نیست قولش را چو بولش اعتبار
ور ازل را کرد نائب بر خطاست
کز جنون او را بندگان فرار
یعنی از این ره شکر خورده است باب
که مرا تعیین نکرد و داشت خوار

۱. باب گفته بود من یظهره الله بعدد مستغاث - دو هزار و یکسال بعد - ظاهر می‌شود و بی مطالبه‌ی دلیل و معجزه باید دعوایش را پذیرفت. از این جهت بدست عده‌ای مانند حسین میلانی و میرزا اسد الله ملقب به دیال و مکتبی به ابو الشرور و سید گوهری هندی و بعضی دیگر از جمله حسینعلی بهاء، بهانه افتاد و هنوز چند سالی نگذشته برخلاف گفته‌ی باب خود را مَن یظهر خواند.

ناگذشته زان پیمبر مدتی

نسخ دینش داد این یک انتشار

نه به دانش متکی نه بر دلیل

از توانایی و معجز برکنار

با چنین حال و چنین اخلاق زشت

کرد اندر خُفیه دینی برقرار

بی اصول و بی فروع و بی اساس

نرخرد چیزی مرا و را انتصار

لاف معشوقی زدن با روی زشت

پیش طبع پاک آمد ناگوار

با قد خم بوی بد موی سفید

راستی شد عشق بازی خنده دار

دین مخفی چیست دام و حُقه‌ای

که از او شد ابلهی در زیر بار

رفت تا جایی که نزد ابلهان

خواند خود را خالق لیل و نهار

حمق مردم بین که برخی از عوام

پیروش گشتند، اُف بر روزگار

زین گروه عامی اُنعام خو

معنی «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» شد آشکار

این جهالت نیست امر تازه‌ای

ای بساکس از خرد بیگانه‌وار

احمقانی چند در عالم هنوز
گاو را دانند حیّ کردگار
این دَغَل را مردمان با خرد
بهارها کردند هر یک اختبار
از دلیل مُلزم خصمش نبود
غیر تلبیس و حیل راه فرار
بس که دارد مختلف هر جا سخن
بس که دارد گفته‌های او غبار
بر مریدان مدعایش تاکنون
مانده است اندر حجاب استتار
زین هزاران رنگ بوقلمون صفت
هر زمان طوری دگر شد آشکار
گاه گفتمن حسینم آنکه سر
داد در راه رضای کردگار
از تناسخ پای خود برتر نهاد
با مریدان گفت اینان در چهار
این سر من آن بود کاندر تنور
جای دادش خولی ملعون خوار
گاه گفتمن مسیح من مسیح
آنکه از دست جهودان شد به دار
گاه گفتمن نه حسین و نه مسیح
من رسولم مُرسَلِ پروردگار

گاه می‌گفتی که من خود مُرسِلَم
 جسته‌ام در کسوتِ انسان قرار
 من خداوند عزیز قادرم
 کرده‌ام در عالم امکان گزار^۱
 گاه گفתי نه من اینها نیستم
 مسلم سرسِنیان را در قطار
 از شیعه^۲ بس که بد بر من رسید
 کرده‌ام لابد سوی عَکّا فرار
 گاه می‌گفتی ازل مولا بود
 هست همچون باب بر من شهریار^۳
 گاه می‌خواندیش زندیق فضول
 تابعینش را شمردی ز اهل نار
 گاه گفתי من همان «مَنْ يُظْهِرَم»
 شد مبشّر باب ما را در چهار
 گاه گفתי باب خود آقای ما است
 جان و جسم صد چو من بادش نثار

۱. نه تنها خود را خدا خواند بلکه پسر خود را هم به خدایی معرفی کرد و در یکی از الواح خود نوشت: من الله العزيز الحكيم الى الله العزيز الحميد، و در این جهت از باب تقلید نمود که به ازل نوشت: هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله العزيز المحبوب.
۲. برای خوش آمد اهل سنت شیعه را شیعه می‌گفت و تسنن اظهار می‌کرد و همه هفته در نماز جمعه سنیان حاضر و به پیش نمازشان از روی تقلب و حيله اقتدا می‌کرد.
۳. بها در ضمن کاغذی به ازل می‌نویسد که: مرا چون مگسی در خانه خود بشمار، اما بعداً او را زندیق و گوساله سامری خواند.

این تَدَبُّدُ وین دعاوی زین فضول
وین مریدان خربسی ننگ و عار
آدمسی را راستی مُدهش کند
می شود هر عاقلی آشفته وار
بازگردید از خطای جاهلان
تا شوید اندر دو عالم رستگار
گر پیشیزی بُد بهای این بها
عاقلی کردی ولایش اختیار
ای که هستی عامی و غافل ز راه
جستجو ز اینان تو را ناید بکار
چون نسباشد احتمال راستی
در کلام این گروه نابکار
از چه گردی گرد دام و دانه شان ؟
يَحْتَمِلُ زین جستجویابی ضرار
جمله می گویند موعود رسل
چون عیان سازد به امر حق عذار
پرز عدل و داد می سازد جهان
یابد از او دین یزدان انتشار
می شود بر شرق تا غرب زمین
خود به نَفْسِهِ فاتح و فرمان گذار^۱

۱. میرزا ابوالفضل گلپایگانی هم در اول کتاب فرائدش به این مطالب اعتراف نموده، حتی

نه هر آن کس کرد دعوی این مقام
 ورنه ندانندش یمنی از یسار
 سیما آن کس که شد کارش به عکس
 گشت ز اول حبس و آخر شد به دار
 قریه‌ای ناکرده نورانی ز عدل
 روز روشن شد به چشمش شام تار
 بالضروره ختم شد پیغمبری
 بر رسول هاشمی کامکار
 مهدی مهد دماغت روز و شب
 گوید این بیت متین با اختصار
 بی دلیل و مدرک و بی مستند
 ادعا از هیچ کس باور مدار
 نزد کل، خاتم به معنی آخر است
 و جز او باشد مجاز و مستعار

← خود سید علی محمد باب هم در تفسیر سوره کوثر به صراحت به بسیاری از خصایص
 حضرت امام زمان که فرزند امام حسن عسکری است و آیات و اخباری که در خصوص آن
 بزرگوار رسیده و شرح حال و معجزات آن حضرت؛ اعتراف کرده و ائمه را از حضرت امیر
 تا امام دوازدهم نام برده و به صراحت اقرار به وجود مبارک آن بزرگوار نموده و می‌گوید:
 امر او مانند آفتاب در وسط روز روشن است. و برای خودش تقریباً می‌خواسته همان
 دعوایی را که شیخیه دارند بنماید. منتهی بعداً در اثر شدت مرض خبط دماغ و تحریک
 اجانب و بعضی از شاگردان سید کاظم مانند ملاحسین بشرویه و غیره که می‌خواستند مقابل
 دکان حاج کریم خان و حسن گوهری دکان دیگری باز کنند دعاوی بالاتر نمود.

اهل تفسیر و لغت در مثل آن
مرجعند آخر نه وهم و اعتبار
آخر مکتوب چون خوردی همی
یافت اندر مهر این لفظ اشتهار
خاتم آن پس شد که نقش نگینش
نام صاحب کاین تناسب شد به کار
پس به انگشتر بشد خاتم مقول
در نگینش مهر چون شد برقرار
بعد از آن بر مطلق انگشتری
گفته شد اندر مرور روزگار
پس اگر زان قصد شد زینت بود
از تجوژ چارمین اندر شمار
هست این سبک مجازی از مجاز
و از مجازی وین بسی تیره است و تار
نیز ربطش نیست با معنی اصل
در وضوح و طبع دارد انزجار
زین سبب در هیچ جاش اطلاق نیست
شاهدی از شعر و نثار ار شد بیار
این تجوژ فرض کن جایز چه سود
تا نباشد صارفی یا اضطرار^۱

۱. خلاصه مطلب آنکه به اتفاق تمام مفسرین و اهل لغت مراد از آیه ﴿وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ﴾

فضله گلپایگان چون دید نیست

چاره جز تسلیم پس بیچاره وار

زَادَ فِي الطُّنْبُورِ أُخْرَى نَعْمَةً

تا کند بنیان جهلش استوار

گفت می باشد نبی منباء ز خواب

زد به نهر ژرف بی راه و گذار^۱

« وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ » این است که پیغمبر اکرم آخر همه پیغمبران است و از زمان نزول آیه تاکنون کسی غیر از این نگفته است، چه آنکه خاتم به قرائت عاصم، به فتح تا یا به قرائت سایر قراء، به کسر قرائت شود اما به کسر که واضح است و اما به فتح، برای آنکه معنی خاتم آخر و پایان است. پس خاتم النبیین یعنی کسی که به او فرستادن پیغمبران خاتمه یافت و نمی شود مراد از خاتم را زینت گرفت. زیرا اولاً استعمال خاتم در مهر مجازاً به مناسبت وقوع آن در آخر مراسلات است و اطلاق آن بر انگشتری که نقش نگینش نام صاحبش باشد به مناسبتی است که با معنای مجازی اول دارد که: مهر بودن نگین آن است و اطلاقش بر هر انگشتری مجازاً به مناسبت شباهتی است که با معنی مجازی دوم دارد. پس تا اینجا سه مجاز لازم شد. و اگر خاتم را بگوئیم و از آن به مناسبت آنکه انگشتر زینت است اراده زینت کنیم چهار مجاز لازم آید که علماء ادبیات آن را اجازه نمی دهند. و ثانیاً از این گونه مجاز طبع و ذوق سلیم که عمده ملاک در صحت تجویز است متنفر است. و ثالثاً سابقه ندارد که احدی از عرب این چنین استعمال کرده باشد. و رابعاً فرضاً این مجازگویی جایز باشد، چرا باید بدون قرینه و صارفی از معنی حقیقی صرف نظر نمود.

۱. اشاره است به شبهه‌ی بی مبنای دیگر که می گویند نبی در لغت عبری یعنی خواب بیننده. پس خاتم النبیین یعنی آخر خواب بینندگان. واقعاً انسان از این مزخرفات عصبانی می شود. اولاً: کی در لغت عبری معنی نبی این است؟ و ثانیاً: لغت عبری چه ربطی به لغت عربی دارد؟ والا ممکن است نبی به لغت ترکی یا چینی و هر لغت دیگر یک معنی داشته باشد. تمام عرب‌ها و اهل لغت برخلاف این حرف واهی اتفاق دارند.

ورنه ناخورده به گوش یک عرب
این چنین حرفی که شد و همش مدار
چون عرب عبری نمی‌داند چسان
می‌توان کرد این عبارت اختیار
خاتمیت را فقط این آیه نیست
مستند تا راه یابد انحصار
هم دلیل اوست آیه «إِنتِغَاء»^۱
هم بود برهان نصوص بی‌شمار
هست کافی خطبة يوم الغدير
و از حدیث منزلت هم آشکار^۲
بُد ضروری و مسلم نزد کل
خاتمیت ز ابتدا همچون نهار
زین گذشته بعث بهر حاجت است
نه جزافی ای عزیز هوشیار
شرح احمد را چه نقصی دیده‌ای
کز پی تکمیل داری انتظار
وانگهی این گونه دین و مسلکی
کی شود با نوع ادیان همقطار

۱. ومن یتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین (آل عمران، آیه ۸۴).

۲. اشاره است به حدیث مسلم معروف که پیغمبر به امیرالمؤمنین فرمود: «انت منی بمنزلة

هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی».

بر اساس ظن و تأویل و خیال
کس ندیده دینی اندر روزگار
شعر شاعر نظم فاتر حرف پوچ
نقل میلی خواب ناشی از بخار
خود بده انصاف آیا می شوند
ناسخ دین نبی ذی الفخار
با دو صد من از سریشم یک سخن
زین گروه آخر نگردد استوار
از رجز خوانی بر عامی چه سود
وانگهی اندر خفانه در چهار
گر هنر داری بر صاحب هنر
گوی مردی زن چو مردان آشکار
هست جنگی آنکه در میدان جنگ
پا نهد بسی بیم روز کارزار
اشک چون جاری شود ظاهر شود
فرق چشم خشک و چشم اشکبار
گر به تأویل کتاب است و خبر
پس بسود فرعون ابتر کردگار
گوی در بحر فنا شد غوطه ور
لاجرم بنمود از الا گذار
یا هر آنچه گفته ام یا گفته اند
بر علیّهت نیست باعث بر نقار

زانکه تأویل تمامی ممکن است
می توانی گشت با ما یار غار
نصف لوح فاطمه گر شد دلیل
بعض دیگر از چه نبود پایدار^۱
آیه‌ی تدبیر امر، ار شد دلیل^۲
بعد تاویلات و گفتاری قصار

۱. حسینعلی برای اثبات حقانیت باب در ایقان به ذیل خبر لوح حضرت فاطمه که می فرماید (فتدل اولیایی فی زمانه ویتهدی رؤوسهم کما یتهدی رؤس التبرک والدیلم فیقتلون و یحرقون) تشبث جسته و راه مغالطه و فریب عوام را پیموده و گفته دوستان خدا را در قلعه شیخ طبرسی و زنجان و غیره کشتند و باقی خبر را که صریح است به امامت همه ائمه اثناعشر تا حضرت حجة بن الحسن، انداخته است. به این حدیث رجوع کنید تا از مغالطه کاری رئیس بهایی ها در کتابش مطلع شوید. در ذیل حدیث قبل از فقره مذکور پس از تصریح به امامت حضرت حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام پدر حضرت حجة می فرماید: «واكمل ذالك بابنه محمد ح م ح م د رحمة للعالمین» یعنی و به کمال می رسانیم امامت را به فرزند امام حسن عسکری که اسمش محمد است و از برای اهل عالم رحمت است.

۲. آیه شریفه ﴿يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ بظاهر چنانکه در تفسیر است دلالت دارد بر اینکه امر خلق و رزق و نحو آن که خدا مقدر می فرماید به توسط ملک بسوی زمین انزال می شود، و سیر آن ملک و عروجش به مقام خود در مقداری است که اگر انسان بخواهند سیر کند هزار سال طول می کشد. در این آیه مقصود معلوم نیست و آیه از متشابهات است. به هر حال چه مناسبتی با ادعای اینان دارد؟ و به چه جهت مراد از امر، دین و شریعت است؟ و چگونه دین عروج می کند؟ و چرا مدت بقاء ادیان مختلف شده؟ برای آنکه با تاریخ دعوی علی محمد شیرازی مطابق شود ابتدا دین اسلام را دویست و شصت و یکسال بعد از هجرت و ۲۷۴ سال بعد از بعثت حساب کنیم. از اینها گذشته چرا میان (فی) و (بعد) فرق نمی گذارد و کلمه فی یوم را بعد یوم معنی می کند.

در میان موسی و عیسی چرا
 فاصله شد پانصد بعد از هزار
 تا ظهور باب بیش از آلف بود
 چون نه تاریخ است فرع اختیار
 فرق ناکرده میان فی و بعد
 کی کند حق در حجاب استتار
 شعر منسوب ببا طاهر است
 نیز اینسان با شدت گرا بتصار
 از حدیث ابالبیید و غیر آن
 کی شود مقصود ایشان برقرار^۱

۱. گویند به مقتضای این خبر چون از «الم ذلك الكتاب» تا «الم» را بشماری ۱۲۶۷ می شود و مطابق با ظهور میرزا علی محمد می گردد. اما باید مبدأ تاریخ را هفت سال پیش از هجرت گفت تا این حساب دل بخواهی درست شود.

در جواب می گوئیم این خبر هم از حیث سند و هم از جهت دلالت بسیار ضعیف و به ویژه در فروع دین بی اعتباری این گونه اخبار قطعی و مسلم است. سند روایت ضعیف است برای آنکه از زمان عیاشی تا زمان ابی لبید - که زمان حضرت باقر است - تقریباً به فاصله‌ی ۲۱۵ سال مجهول بوده و کسانی که واسطه عیاشی در نقل خبر از ابالبیید هستند معلوم نیستند. اما ضعف دلالت و مغالطاتی که در این خبر نموده اند محتاج به شرح مفصلی است که اینجا محل آن نیست.

بطور اجمال می گوئیم خلفاء بنی عباس سی و هفت نفر بودند و اگر خلفاء بنی عباس مصر هم ضمیمه شود ۵۴ نفر می شوند، نه ۱۲ نفر. چنانچه در خبر ۱۲ نفر ذکر شده. سفاح در سنه ۱۳۲ قیام نمود نه ۱۴۲ و امامت سیدالشهداء در پنجاه و یک و شهادتش در ۶۱ بوده نه ۷۱ و اگر مبدأ تاریخ، بعثت هم باشد ۷۴ می شود نه ۷۱. از اینها گذشته چرا ابتدا تاریخ را ۷ سال

اولاً نبود سند قطعی و نیست
هر خبر را نزد اهلس اعتبار
وانگهی در اصل دین چون در فروع
بود و می باشد محل گیر و دار
ثانیاً تاریخ با مضمون او
برخلاف آمد، در او فکرت گمار
ثالثاً مبدأ چرا شد هفت سال
قبل هجرت کر بود عقلت شعار
رابعاً لفظ المرأ
از چه کردی در عبارت اختیار
خامساً محجوج باشد این خبر
نزد دانا با نصوص بی شمار
يَظْهَرُ فِي شُبْهَةِ لَيْسَتَيْنِ^۱
سنة السّتين نباشد هوش دار

← پیش از هجرت می گیرند تا با ادعای میرزا علی محمد موافق شود؟ بعلاوه در نسخ موجود بحار و غیره «الرا» است نه «المرا». بالاخره می گوئیم ۱۲۶۷ چه ارتباطی با دعوی علی محمد شیرازی دارد؟ آنقدر استنادشان به این روایت فاسد است که انسان متحیر می شود کدامش را بنویسد! و راستی شگفت آور است که در مقابل این همه روایات معتبره و متواتره که راجع به مهدی موعود و امام دوازدهم است؛ کسی پیدا شود و به این خبر که پس از هزاران توجیه، مقصود صحیحی که با یک تاریخ معتبر و یا غیر معتبر موافق باشد از آن بدست نمی آید، متشبث شود.

۱. اشاره است به اینکه در ایقان نوشته فی حدیث «المفضل سئل عن الصادق فکیف یا مولای

هست آیه لَوْ تَقَوَّلَٰ بَعْدَٰزِ ٱن

که نبوت شد به معجز آشکار

« فی ظهوره فقال فی سنة الستین یظهر امره ویعلو ذکره » بها با این مغالطه خواسته استدلال کند. ببینید رهبر بهایی‌گری که خود را پیغمبر می‌خواند چطور حقه‌ها و حیل‌ها برای فریب عوام بکار برده؟ همین یک استدلال واهی برای اثبات بطلان همه حرفهایش کافی است. زیرا اولاً «سئل عن الصادق» غلط است و باید نوشته شود: «سئل الصادق» و ثانیاً در جلد ۱۳ بحار عبارت این فقره از روایت این است «فقال یظهر فی شبهة لیستین» و این مرد «فی شبهة لیستین» را «فی سنة الستین» می‌نویسد.

۱. می‌گویند این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه هر کسی چیزی به خدا نسبت داد، بر خدا لازم است که او را هلاک و وتین او را قطع نماید. و حال آنکه به شهادت آیات شریفه قبل این آیه در مقام تأکید حقانیت تعالیم پیغمبر و صدق دعوت آن حضرت است و نمی‌شود پیغمبر اکرم که خدا به صریح آیات کثیره قرآنی و اخبار و تواریخ معتبره مسلمه با معجزات ظاهره او را به سوی مردم فرستاده دروغی بر خدا بنهد و از پیش خود و هوای نفس چیزی گوید: «وما ینطق عن الهوی». نه اینکه مقصود این باشد که هر کس چیزی گفت و به دروغ ادعای مقام نبوت کرد خدا دهنش را می‌گیرد و هلاکش می‌سازد. زیرا این حرف خلاف حکم عقل و ضرورت و نیز آیات بسیار قرآن که راجع به انبیاء گذشته و پیغمبر اکرم نازل شده است می‌باشد. برای آنکه همه دلالت دارند که خدا به وسیله اظهار معجزه به دست پیغمبرانش حق را از باطل و صادق را از کاذب آشکار می‌سازد. لذا به پیغمبر خاتم خطاب می‌فرماید: اعجاز قرآن را که یکی از معجزات او است اعلان فرماید و بگوید: «لئن اجتمعت الانس والجن علی أن یاءتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً». علاوه بر این اگر مراد از جلوگیری و منع خدایی، منع تشریحی است که به صریح ادله حرمت، تکذیب گردیده، و اگر منع، تکوینی است و جلوگیری تا حد الجاء و اجبار بر ترک، نقض غرض و خلاف حکمت است. چرا که انسان فاعل مختار است و اگر بنا بر جبر باشد بعثت پیغمبران لغو می‌شود. علاوه بر این اثبات نبوت پیغمبر با این آیه، مستلزم دور است.

مقصد از او شد نبی نه هر که او
نسبتی باطل دهد بر کردگار
لازم آید دَور واضح گر بود
راه صدق این آیه نزد هوشیار
منع ناکردن ز فعل ناکسان
نیست تقریرش گرت هست افتکار
ورنه شد نقض غرض بی گفت و گو
برخلاف حکمت آمد اضطرار
هم شود لازم که هر کس ادعا
کرد چیزی صدق را باشد مدار
لازم آید نیز افحام نبی
بعث می گردد عبث در روزگار
استناد ادعایش بر نفوذ^۱
جمع ضدّین است روشن چون نهار
بت پرستان را بود بی شک نفوذ
بیشتر ز اینان هزار اندر هزار
انقیاد جمعی ار باشد دلیل
بس بهر مُنقاد باید شد شکار

۱. جواب است از اینکه می گویند چهار چیز دلیل حقیقت است: ادعا، استقامت، نفوذ و شریعت. خلاصه جواب این است که نه این چهار چیز دلیل است و نه در علی محمد و حسینعلی موجود بوده است.

ور شود تسلیم پس ما بر حقیم

قول ما زین اصل گردد پایدار

چهار صد میلیون مسلمان این زمان

بر مسلمانان نمایند افتخار

پیروان حجة بن عسکری

آنکه شد بر ما سوی الله شهریار

قرنها باشد که اندر راه او

جملگی دارند چشم انتظار

مدعی را مستند با ادعا

لازم آمد ورنه یابد انکسار

ز اول امر استقامت یا نفوذ

نیست پس باید نمودن اضطبار

در میانه چیست تکلیف و کدام

مذهبی را مرد سازد اختیار

این دو را کی بود رأیی مستقیم

تا شود هر استقامت را مدار

جز تَدَبُّبُ در خیال و قول و فعل

کس ندید اندر چهار و استتار

گر پیمبر پس تقیه از چه رواست

خدعه و کذبش چرا آمد شعار

یعنی در ایام سرودن اشعار، ولی آمار مسلمانان در زمان ما، بیش از یک میلیارد و ششصد

و شصت میلیون نفر می باشد. «م»

عقل بیزار است از آن پیغمبری
کز تقیه نیست او را ننگ و عار
ور بود مُنتج نباشد ورنه هست
مُقنّع^۱ و امثال را شرع استوار
هم شریعت نیست ور باشد کدام
جز خرافاتی که باشد خنده‌دار
گر شریعت هست تحلیل حرام
حق بود با ملحدانِ رود بار^۲
ور به بیت العدل تفویض است حکم
پس چه حاجت بر بها از این قرار
نسخ و تأسیس شریعت در جهان
نیست امر شوروی را در قطار
بود از وضع قوانین چون به عجز
لاجرم گفتا چنین بسیچاره وار
در کتاب نامقدس امر چند
کز بیان کرده است آن مردود خوار
با رسول ظاهر و باطن همه
شد مخالف نزد اهل ابتصار

۱. حالاتش مفصلاً در تواریخ ضبط است.

۲. مانند ابوعبدالله حسن که به علی ذکریه السلام معروف است، دعوت الحاد کرد و در ۱۷ رمضان سنه ۵۵۹ مردم را جمع کرد و نماز عید گذارد و به مردم اعلام کرد که تکلیف برداشته شده و اکثر قهستان و رودبار را گمراه کرد و بیست و دو سال پادشاهی نمود.

ور مسجات زنا نقدی بُدی

پس زنا بر اغنیا شد واگذار

بلکه باشد بر گدا تفویض امر

زانکه او را نیست مالی مستعار

هر که شد شهوت پرست از مرد و زن

می رود زین حکم طبعاً زیر بار

چون زنا هر گونه شد تجویز شد

کس زن خود را ندارد اختیار

تا شود گستاخ هر جا دختری است

بر زنا اندر مرور روزگار

بگر گر نبود شب اول عروس

حکم او را کرد عفو آن نابکار

از چه واجب گشت سوزاندن کسی

که بسوزانید بییتی را به نار

قتل نفس از بهر مشتی چوب و نی

به به از این حکم و این حکمت مدار

غمس در بحر طهارت گر نمود

آنچه از اشیا است تا روز شمار

فضله سگ با بها دارد چه فرق؟

پاک و پاکیزند هر دو زین قرار

سم مُسری شد ولوغ سگ چرا

ناکند پرهیز زان پرهیزکار

نیز باشد اتفاقاً بول سم
زار تکاب او خرد سازد فرار
ور چنین پس از چه حکم سجده کرد
در خصوص طاهر این قانونگذار
نقض این حکم ار نماید عیب نیست
میلی است آخر نباشد عیب و عار
مسنع تسنها از نکاح زن پدر
کرده این بی شرم بگسسته مهار
شرم از حکم لواطه از چه کرد
من نگویم سر او را در چهار
شارع احکام و شرم از حکم نیست
جز تناقض نزد دانا در شمار
از چه شد ممنوع تحصیل علوم
و از چه باید کور و کر آورد بار
ور بود ممنوع شوقی از چه روی^۱
در مدارس سالها افکند بار

۱. شوقی پسر ضیائیه دختر بزرگ عباس افندی است. پدرش بنا به قول بهائیهایی که بعد از عباس افندی جانشینش را شوقی افندی می دانند؛ میرزا هادی افنان بوده و بنا به گفته اتباع میرزا محمدعلی برادر کوچک عباس افندی که میان بهائیهایی ها به غصن اکبر معروف است پدرش خود عباس افندی بوده!!
او آنقدر به عیاشی سرگرم بود که از تحصیل بازماند و در امتحانات اکسفورد و بیروت رفوزه شد.

گر ولی عباس می بودی نبود
 بر « سِرِی » از انگلیسش افتخار^۱
 یا اولی الابصار آخر بنگرید
 سوی این دین ساز و این مشتی ...
 و این تقلبها و انواع حیل
 رنگ گوناگون و وضع ناگوار
 آری اینسان باشد آن شرع کثیف
 که بدست اجنبی شد ابتکار
 باری اندر پیش با انصاف مرد
 جز ضرر نبود نتیجه زین چهار
 ور بود عصمت به فعل ما یشاء
 هست شیطان را طریق اعتذار
 ور به صلح کل بدی او رهنما
 جز مریدان را چرا خواند اهل نار
 با مسلمانان خصوصاً اهل علم
 این عداوت از چه باشد وین نقار
 مرد دانا را ملاقات از چه کرد
 منع سخت ار نیست بر قلبش غبار
 زین بها و این بهائیا قلم
 گر کند تحریر گردد شرمسار

۱. عکس مجلس جشنی که عباس افندی تشکیل داده و ژنرال آلبی الامبی حاکم انگلیسی
 به او لقب و نشان سِر (Sir) داده در دسترس عموم و سند افتضاح او است.

گر دهم شرح مزخرف‌ها به من
خورده می‌گیرند اهل افتکار
پاره‌ای گویند کس هرگز ندید
بر سمند رهزنی چون وی سوار
من همی گویم که کس خرت‌تر ندید
از مریدان وی اندر روزگار
بس مدارا کرد قهر ایزدی
تا ز حد خویشتن بگذشت کار
هر چه را رشتند این قوم دغل
داد بر باد فنایش پسود و تار
بهر رسوایی این قوم فضیح
مردمانی برگزید از هر کنار
بباد از اسلام ایشان را جزا
اجر هر یک باد با پروردگار
خجلتم آید که چرخ دون نمود
بازی خود را به ما هم برگذار
بهر ترویج چنین بسی شرم مرد
و از برای خنده تا روز شمار
فضله‌ای را کرد از گلپایگان^۱
کرمکی تا رفته رفته گشت مار

۱. مقصود ابوالفضل گلپایگانی است. وی چنانچه بسیاری از موثقین که با او معاشرت ←

بسی بهایی پیرو دین بها
 بر خر نادانی و ذلت سوار
 مردکی نادان بعکس نام خویش
 از فضایل چون مرادش برکنار
 فاضلش خواندند گر برخی ز جهل
 یا ز روی مصلحت پوچش شمار
 فضل کی باشد عبارت بافتن
 یا نمودن باطلی رنگ و نگار
 فاضل از این پس دگر مفضول کیست
 جز بها و هر که او را در قطار
 فضل باشد حل اشکالات قوم
 نه به هر مشکل نمودن خود دچار
 آنکه از هر علم آمد بهره‌ور
 فاضلش گویند اهل اعتبار

← داشته‌اند نقل می‌نمودند از همان ابتدا که در گلپایگان بود فاسد العقیده و بی‌مبالات بوده و
 تنها داعی او بر تقویت امر این دین‌سازان و شیادان عصر حاضر، اعوجاج و حب جاه و سیر
 کردن شکم و اعمال مقاصد حیوانیه بوده و الا مکرر مخصوصاً در موقعی که در اصفهان بوده
 بی‌عقیدگی خود را به این بساط شیادی به چندین نفر از اهالی گلپایگان از اهل علم و غیره
 اظهار داشته بود و در مواقع دیگر هم این مطلب از او آشکار گردید. چنانچه در استنطاق نامه که
 از بابیها در سال ۱۳۰۰ قمری در زمانی که کامران میرزا وزیر جنگ و حاکم تهران بوده در
 نظمیة بعمل آمده، وی یکباره پرده از کار برداشته و بی‌عقیدگی خود را به این مسلک فاسد
 اعلام کرده است و مخفی‌نماند که مشارالیه برخلاف آنچه مشهور در بین بهائیه است کمال
 و معلوماتی هم نداشته. بلی با این وصف او را باید استاد باب و بها و شوقی گفت.

از بزرگان شهر ما گرد جهان
داستی وقتی چو خورشید اشتهار
و اسف کاین فخر و این نام و نشان
زین وجود نحس شد در استتار
آب و خاکی کاین چنین کس پرورید
مر مرا از این وطن ننگ است و عار
صافیا خوش باش کز اهل کمال
هست سنگین باز طرف این دیار
گر نباشد کس منم بس کز دم
زنده گردد قلب مرد هوشیار
این منم کز غایت فضل و هنر
بر وجودم دانش آرد افتخار
چرخ چون من غائصی در بحر علم
دیده بس کم در مرور روزگار
این بسم کز روی هوش و معرفت
رد باطل یابد از من انتشار
قول من خود شاهد حال من است
چون نسیمی کایدت از لاله زار
خودستایی گرچه گاهی لازم است
از تو ای صافی شاید هیچ بار
تو کجا و کیستی و چیستی
تا شوی با اهل دانش هم قطار

الفرض کوتاه می‌سازم سخن
 باز گویم نکته‌ای با اختصار
 این عجب باشد که با این ملحدان
 از جهالت برخیا هستند یار
 وانگهی آرند در سرو علن
 خویش را از مسلمین اندر شمار
 گفت دشمن بر سه قسم است ای پسر
 حیدر صفدر ولی کردگار
 دویمی زیشان محب دشمن است
 سیممی باشد عدو دوستدار
 بر مفاد نص نقل و حکم عقل
 بغض فی الله گشت ایمان را مدار
 بایدت صافی تبرّی زین گروه
 خواهی ار باشی به گیتی رستگار
 بد مگو و بد مخواه و بد مکن
 پیشه کن نیکی که ماند پایدار
 دین بی‌تحصیل زرا از کف منه
 تا نگردي در دو عالم خوار و زار
 روزی آید کز من و تو نام نیست
 در کجا شد آنکه با ما بود پار
 هر که بینی در جهان از نیک و بد
 بر خر خود می‌شود آخر سوار

کیست هالک آنکه از ره شد برون
کیست ناجی آنکه شد پرهیزکار
گر بمانی بر صراط مستقیم
به که ماند از تو قصر زرنگار
از پی مدح ولی حق ز طبع
ریز دایم دُرهای شاهوار
ای شه دین مهدی صاحب زمان
ای فروغ دیده‌ی امیدوار
ای خرد مانند من خاک درت
ای ز جودت هر دو عالم برقرار
ای ولی عصر ای غوث زمان
اسم اعظم آخرین هشت و چار
رفت دین از دست شاهای همتی
دستی آخر، ز آستین دستی برآر
صبر ما در انتظارت شد تمام
جان ما اندر فراق شد فکار
نیست ما را جز تو کس فریاد رس
رس به فریاد ای به هر بیچاره یار
ای فدایت آنچه در عالم وجود
برخی تو آن چه آید در شمار
روزها در هجر رویت گشت شام
روز کن بهر خدا این شام تار

دیده امید بر در تاب به کی

رفت دیگر تاب و از حد انتظار

از ستم پر گشته اقطار جهان

مسلمین هستند در رنج و فشار

تا جهان را پُر کنی از عدل و داد

عدل حقا پای در میدان گذار

صافیایی خوف برگو حرف حق

و از تو گل پوش درعی استوار

کتابنامه‌ی باب و بها

برای خوانندگان محترمی که به تحقیق بیشتر در این زمینه علاقه‌مند هستند، شماری از کتابهایی که در ردّ باب و بها نوشته شده، معرفی می‌شود. در اینجا فقط از برخی کتابهایی نام می‌بریم که به طور مستقل در این باره تألیف شده و در کتابخانه‌های عمومی موجود است.

۱. آتش نیست، کتابی است. غلامرضا نمائی طبسی، چاپ مشهد، ۱۳۵۴ ش.
۲. الآیات البینات فی قمع البدع والضلالات. شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (۱۳۷۳ ق)، چاپ نجف اشرف، ۱۳۴۵ ق.
۳. ابطال مذهب الطائفة الضالة البابية. سید اسماعیل حسینی اردکانی (۱۳۱۷ ق)، چاپ اصفهان، ۱۳۱۲ ق.
۴. احقاق الحق للقائم بالحق. میرزا محمدتقی همدانی (۱۳۴۰ ق)، چاپ تهران، ۱۳۲۷ ق.
۵. ارغام الشیاطین فی رد اهل البیان. حاج شیخ زین العابدین نوری حمامی، چاپ تهران، ۱۳۴۲ ق.
۶. اسلام و مهدویت. سید محمدباقر حجازی (معاصر)، چاپ تهران.

۷. اسناد و مدارک درباره‌ی بهایی‌گری. فضل‌الله صبحی مهتدی (۱۳۸۲ ق)، چاپ تهران، ۱۳۵۷ ش.
۸. الهام الحجة. سید علی مدرس یزدی (۱۳۱۶ ق)، چاپ مشهد، ۱۳۴۶ ش.
۹. انشعاب در بهائیت. اسماعیل رائین (۱۴۰۰ ق)، چاپ تهران، ۱۳۵۷ ش.
۱۰. ایقاز النائمین. حاج شیخ احمد شاهرودی (۱۳۵۰ ق)، چاپ تهران، ۱۳۴۱ ق.
۱۱. الایقاز یا بیداری. میرزا صالح اقتصاد مراغی، تهران، ۱۳۰۷ ش.
۱۲. باب و بها در ایران. کینیاز دالگورکی، چاپ بی‌تا.
۱۳. باب و بها را بشناسید. مفتون یزدی، چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۷۱ ق.
۱۴. بابی‌گری و بهایی‌گری. محمد محمدی‌اشتهاردی (معاصر)، چاپ قم، ۱۳۷۸ ش.
۱۵. البابیون والبهاییون. دکتر همایون همتی (معاصر)، چاپ بیروت، ۱۴۱۳ ق.
۱۶. بابی‌ها چه می‌گویند؟. شیخ هبة الله هرندی، چاپ تهران، ۱۳۴۷ ق.
۱۷. البابية والبهاییه. علامه محمدجواد بلاغی (۱۳۵۲ ق)، چاپ بیروت، ۱۴۲۴ ق.
۱۸. بارقه‌ی حقیقت. بانو قدس ایران، چاپ تهران، ۱۳۰۵ ش.
۱۹. بهائیت مولود تصوف. سید نصیر سید کماری (معاصر)، چاپ تهران، ۱۳۷۷ ش.
۲۰. بهایی از کجا و چگونه پیدا شده؟ سید حسن کیانی (معاصر)، چاپ تهران، ۱۳۴۹ ش.
۲۱. بهاییان. سید محمدباقر نجفی (۱۴۲۳ ق)، چاپ تهران، ۱۳۹۹ ق.
۲۲. بهاییان دیگر چه می‌گویند؟ محمدعلی خادمی شیرازی، چاپ شیراز، ۱۳۲۷ ش.
۲۳. بهائیت در ایران. دکتر سید سعید زاهد زاهدانی (معاصر)، چاپ تهران، ۱۳۸۰ ش.
۲۴. بهائیت دین نیست. ابوتراب هدائی (۱۴۱۵ ق)، چاپ تهران، ۱۳۳۹ ش.
۲۵. بهائیت گمراه را بشناسید. عبدالکریم ملک (معاصر)، چاپ تهران، ۱۳۴۷ ش.
۲۶. بهائیت یا پیدایش باب و بها. سید مهدی رضوی قمی، چاپ ۱۳۷۱ ق.
۲۷. بهایی چه می‌گوید؟ میرزا جواد آقا تهرانی (۱۴۱۰ ق)، چاپ تهران، ۱۳۳۴ ش.

کتابنامه‌ی باب و بها / ۱۷۳

۲۸. البهائیه فی المیزان . سید محمد کاظمی قزوینی (معاصر) ، چاپ صیدا .
۲۹. البهائیه ، تاریخها و عقیدتها و صلتها بالباطنیة والصهیونیة . عبدالرحمن الوکیل ، چاپ قاهره ، ۱۳۸۱ ق .
۳۰. البهائیه فی خدمة الاستعمار . گروهی از نویسندگان ، چاپ تهران ، ۱۴۰۵ ق .
۳۱. البهائیه والقادیانیة . دکتر محمد حسن اعظمی (معاصر) ، چاپ بیروت ، ۱۳۹۳ ق .
۳۲. بیگانه پرورد . گروهی از نویسندگان ، چاپ تهران .
۳۳. پای سخنان پدر . محمد جعفر امامی (معاصر) ، چاپ تهران ، ۱۳۷۲ ش .
۳۴. پیام پدر . فضل الله مهتدی (۱۳۸۲ ق) ، چاپ تهران ، ۱۳۳۴ ش .
۳۵. تاریخ باب و بها . (ترجمه‌ی مفتاح باب الابواب زعیم الدوله) ، شیخ حسن فرید گلپایگانی ، چاپ تهران ، ۱۳۳۴ ش .
۳۶. تاریخ جامع بهائیت . بهرام افراسیابی (معاصر) ، چاپ دهم ، تهران ، ۱۳۸۲ ش .
۳۷. جمال ابهی . آیه الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (معاصر) ، چاپ قم ، ۱۳۴۸ ش .
۳۸. چرا مسلمان شدم ؟ (سخنی با بهائیان) مهناز رئوفی (معاصر) ، چاپ همدان ، ۱۳۷۸ ش .
۳۹. چهار شب جمعه . جلال الدین دری ، چاپ تهران ، ۱۳۱۳ ش .
۴۰. الحجة المنتظر . گروهی از نویسندگان ، چاپ تهران ، ۱۳۲۲ ق .
۴۱. الحراب فی صدر البهاء والباب . محمد فاضل مصری ، چاپ قاهره ، ۱۳۲۹ ق .
۴۲. الحق المبین . شیخ احمد شاهرودی (۱۳۵۰ ق) ، چاپ تهران ، ۱۳۲۳ ق .
۴۳. حلقه‌های یک زنجیر . گروهی از نویسندگان ، چاپ تهران ، بی تا .
۴۴. خاتمیت پیامبر اسلام و ابطال تحلیلی بابی‌گری ، بهایی‌گری ، قادیانی‌گری . علامه یحیی نوری (معاصر) ، چاپ تهران ، ۱۳۶۰ ش .
۴۵. خاتمیت و پاسخ به ساخته‌های بهائیت . علی امیرپور (معاصر) ، چاپ تهران ، ۱۳۵۷ ش .

۴۶. خاطرات صبحی. فضل الله مهتدی (۱۳۸۲ ق)، چاپ تهران، ۱۳۱۲ ش.
۴۷. راه راست (۲ جلد). مسیح الله رحمانی، چاپ مشهد، ۱۳۵۲ ش.
۴۸. رجم الشیطان فی رد اهل البیان. حاج شیخ عبدالکریم شایق بروجردی، چاپ بمبئی، ۱۳۹۲ ق.
۴۹. رجوم الشیاطین فی ردّ الملاعین. ملا حبیب الله کاشانی (۱۳۴۰ ق)، چاپ تهران، ۱۳۲۲ ق.
۵۰. رد بر ایقان. عبدالسلام آخوندزاده، شیخ الاسلام قفقاز، چاپ تفلیس، ۱۳۱۴ ق.
۵۱. رد سخیفه. سید حسن حسینی اردکانی یزدی (۱۳۳۸ ق)، چاپ تهران، ۱۳۲۵ ق.
۵۲. الرد علی البایة. سید هبةالدین شهرستانی (۱۳۸۷ ق)، چاپ قاهره، ۱۳۲۹ ق.
۵۳. الرد علی البایة والبهاییة. عبدالرسول مدنی کاشانی (۱۳۶۶ ق)، چاپ تهران، ۱۳۷۴ ق.
۵۴. رساله در رد بابیه. میرزا یحیی بن رحیم ارومی، چاپ نجف، ۱۳۴۵ ق.
۵۵. ساخته‌های بهائیت در صحنه‌ی دین و سیاست. انور ودود، چاپ تهران، ۱۳۲۶ ش.
۵۶. سایه روشن بهائیت. دفتر پژوهشهای مؤسسه کیهان، ۱۳۸۵ ش.
۵۷. سحق الدرر. محمد فاضل مصری.
۵۸. سیری در کتاب‌های بهائیان (۲ جلد). رضا سلطانزاده (معاصر)، چاپ یزد، ۱۳۵۴ ش.
۵۹. شبهات مهدوی دوران ما؟ مهدی مهدی‌پور (معاصر)، چاپ قم، ۱۳۸۵ ش.
۶۰. شگفتی در چیست؟ محمد صالحی آذری (معاصر)، چاپ مشهد، ۱۳۴۹ ش.
۶۱. الشهاب الثاقب فی تفضیح الکاذب. سید عبدالحسین هاشمی همدانی، چاپ همدان، ۱۳۳۳ ق.
۶۲. الشیخ والشاب فی رد البهائی والباب. سید هاشم طعمه (۱۹۳۰ م)، چاپ بغداد، ۱۳۳۱ ق.

کتابنامه‌ی باب و بها / ۱۷۵

۶۳. شیخیگری، بابیگری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع. مرتضی مدرس‌سی چهاردهی (معاصر)، چاپ تهران، ۱۳۴۵ ش.
۶۴. صاحب الزمان و مخالفان. هاشم دل خوشنواز (معاصر)، چاپ تهران، ۱۳۵۶ ش.
۶۵. فتنه‌ی باب. اعتضاد السلطنه (۱۲۹۸ ق)، چاپ تهران، ۱۳۳۳ ش.
۶۶. فجایع بهائیت یا واقعه‌ی قتل ابرقو. حاج شیخ حسین خراسانی، چاپ تهران، ۱۳۳۱ ش.
۶۷. فضاحت بهائیت، بخوانید و قضاوت کنید. مصطفی خادمی (معاصر)، چاپ یاسوج، ۱۳۷۷ ش.
۶۸. فلتات اهل ایمان، در خطّات متن ایقان. شیخ محمدرضا تهرانی چال حصارى (۱۳۷۲ ق)، چاپ تهران، ۱۳۴۵ ق.
۶۹. فلسفه‌ی نیکو. حاج میرزا حسن نیکو (۱۳۴۱ ش) (۴ جلد)، چاپ تهران، ۱۳۰۶ ش.
۷۰. قائم! پیامبر! خدا! کدام یک؟ گروهی از نویسندگان، چاپ شیراز، ۱۳۵۳ ش.
۷۱. قاطع الوتین. شیخ محمدحسین تفتی یزدی (۱۳۵۷ ق)، چاپ بمبئی، ۱۳۴۴ ق.
۷۲. قراءة فی وثائق البهائیه. د. عائشه عبدالرحمن بنت الشاطیء (معاصر)، چاپ قاهره، ۱۹۸۶ م.
۷۳. کتاب هوشیاری در رد بابیه و بهائیه. دکتر بهران یاری (معاصر)، چاپ تهران، ۱۳۶۳ ش.
۷۴. کشف الحیل. عبدالحسین آواره (۳ جلد)، چاپ ششم، تهران، ۱۳۲۶ ش.
۷۵. کشف الظلمة عن معتقدات البابیه. شیخ حسینقلی داغستانی جدید الاسلام (۱۳۳۳ ق)، چاپ بغداد، ۱۹۰۶ م.
۷۶. گفتار خوش، یارقلى. شیخ محمد محلاتی (۱۳۳۷ ق)، چاپ شانزدهم، تهران، ۱۳۲۸ ش.

۷۷. گفت و شنود سید علی محمد باب با روحانیون تبریز. میرزا محمدتقی مامقانی، چاپ تهران، ۱۳۷۴ ش.
۷۸. محاکمه و بررسی باب و بهاء (۳ جلد). حاج شیخ حسن مصطفوی (۱۳۸۴ ش)، چاپ چهارم، قم، ۱۳۸۶ ش.
۷۹. مسلخ عشق. مهناز رئوفی (معاصر)، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۸۰. مصلح حقیقی. مهدی کامران (معاصر)، چاپ بابل، ۱۳۵۶ ش.
۸۱. مفتاح باب الابواب. میرزا مهدی زعیم الدوله (۱۳۳۳ ق)، چاپ قاهره، ۱۹۰۳ م.
۸۲. مهازل البهائیه علی مسرح السياسة والدین. انور ودود، چاپ حیفا، ۱۳۴۷ ق.
۸۳. نامه‌ای از سن پالو. امان الله شفا (معاصر)، چاپ تهران، ۱۳۴۹ ش.
۸۴. نامه‌ای برای برادرم. مهناز رئوفی (معاصر)، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۸۵. نصائح الهدی لمن کان مسلماً فصار بابیاً. علامه محمدجواد بلاغی (۱۳۵۲ ق)، چاپ بغداد، ۱۳۳۹ هـ.
۸۶. نصیحت به فریب‌خوردگان باب و بها. شیخ محمدجواد بلاغی (۱۳۵۲ ق)، ترجمه سید علی فانی اصفهانی. (۱۴۰۹ ق)، چاپ اصفهان، ۱۳۳۱ ش.
۸۷. الهدیه المهدویة. ملاعلی اصغر یزدی اردکانی، چاپ تهران، ۱۳۲۵ ق.

مجلات

۸۸. ایام، شماره ۲۹، ویژه‌نامه جام جم: بهائیت آن‌گونه که هست، ۶ شهریور ۱۳۸۶، ۶۴ ص رحلی.
۸۹. زمانه، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، شماره ۶۱، مهر ۱۳۸۶، ۱۱۲ ص رحلی.
۹۰. فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۱۷، ویژه‌نامه بهائیت، تابستان ۸۶، ۳۰۱ ص وزیری.